

# جوى بوى موليان

سفرنامه سمرقند و بخارا

اسدالله بقايى



... قریب هزار سال از آن اتراق چهار ساله‌ی نصر بن احمد سامانی در مرغزار  
کنار بادغیس هرات می‌گذرد. سران لشکر و مهتران ملک و همراهان امیر  
هوای دیار مألوف نمودند و شوق بازگشت به سمرقند و بخارا در جان زنده  
کردند. استاد ابو عبدالله رودکی سمرقندی را به یاری خواستند تا صنعتی‌کند  
در حرکت پادشاه به سوی بخارا!

رودکی چنگ برگرفت و در پرده‌ی عشاق زمزمه‌ای ساز کرد که:

بوی جوی مولیان آید همی      یاد یار مهربان آید همی...



سوره مهر  
(ایستگاه سوره مهر)

تهران، تقاطع خیابان حافظ و سمیه  
صندوق پستی: ۱۶۷۷/۱۵۸۱۵ تلفن: ۸۸۹۲۰۰۱

مرکز بخش: شرکت انتشارات سوره مهر  
تلفن: ۸۸۹۵۷۶۶ تلفکس: ۸۸۰۶۹۸۸

شابک: ۵-۶۵۱-۴۷۱-۹۶۴  
ISBN: 964-471-651-5

بوی جوی مولیان سفرنامه سمرقند و بخارا اسدالله بقایی

10





# بوی جوی مولیان

سفرنامه سمرقند و بخارا

اسدالله بقایی



بقایی، اسدالله، ۱۳۲۷ -  
بوی جوی مولیان: ره‌آورد سمرقند و بخارا / اسدالله بقایی نائینی.  
-- تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه هنری، شرکت انتشارات  
سوره مهر، ۱۳۸۰.  
۱۸۴ ص. (مصور، عکس).  
ISBN: 964 - 471 - 651 - 5

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.  
کتابنامه: ص. ۱۸۸، همچنین به صورت زیرنویس.  
۱. بخارا - سیر و سیاحت - قرن ۲، ۱۴. بخارا - تاریخ. ۳. سمرقند  
- سیر و سیاحت - قرن ۴، ۱۴. سفرنامه‌های ایرانی. ۵. سمرقند  
- تاریخ. الف. سازمان تبلیغات اسلامی. حوزه هنری. ب. عنوان.  
۷ پ ۳ / ۵ / ۹۴۹ DK ۸۷۰ / ۹۱۵ ۴۸۶  
کتابخانه ملی ایران ۸۰۹۶ م ۸۰



سوره مهر

پایه‌های موزه‌های ادبی

بوی جوی مولیان  
سفرنامه سمرقند و بخارا

نوشته: اسدالله بقایی

چاپ اول: ۱۳۸۱

شمارگان: ۴۴۰ نسخه

چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ سوره

نقل و چاپ نوشته‌ها منوط به اجازه رسمی از ناشر است.

قیمت: ۱۰۰۰ تومان

شابک: ۵ - ۶۵۱ - ۴۷۱ - ۹۶۴

ISBN: 964 - 471 - 651 - 5

۶۵۶۶۲

پیشکش بہ :

اندیشمندان و فرہنگیان



و  
کتابخانہ شخصی ادبیرپشا  
آنان کہ بہ تمدن بشری قوام می بخشد



## فهرست مطالب

|    |                                                 |
|----|-------------------------------------------------|
| ۹  | پرواز .....                                     |
| ۱۱ | بخارا کجاست؟ .....                              |
| ۱۵ | بخارا اینجاست .....                             |
| ۱۹ | ورود به بخارا .....                             |
| ۲۳ | بخارا به روایت چشم .....                        |
| ۲۹ | تاریخ سامانیان .....                            |
| ۳۷ | دیگر آثار معماری بخارا .....                    |
| ۴۱ | روایاتی دیگر از تاریخ سامانیان .....            |
| ۴۷ | کشکول سفر سمرقند و بخارا .....                  |
| ۵۷ | الاخبار الطوال و حدیث سمرقند و بخارا .....      |
| ۶۱ | الکامل ابن اثیر و قصه بخارا و حدیث سمرقند ..... |
| ۶۳ | سیردریا، سیحون .....                            |
| ۶۵ | آمودریا، جیحون .....                            |
| ۶۷ | سمرقند و بخارا در آئینه‌ی تاریخ طبری .....      |
| ۷۱ | قند سمرقند .....                                |
| ۷۹ | آثار معماری سمرقند .....                        |
| ۸۱ | سبک خراسانی و نظم و نثر پارسی .....             |

|                                            |     |
|--------------------------------------------|-----|
| شاهنامه فردوسی .....                       | ۸۵  |
| عمیق بخارایی .....                         | ۸۹  |
| خیالی بخارایی .....                        | ۹۱  |
| سوزنی سمرقندی .....                        | ۹۳  |
| دقیقی .....                                | ۹۵  |
| صدرالدین عینی .....                        | ۹۷  |
| امیرعلیشیر نوایی .....                     | ۹۹  |
| با مولانا در سمرقند .....                  | ۱۰۱ |
| رودکی سمرقندی .....                        | ۱۰۵ |
| علوم و عالمان عهد سامانی .....             | ۱۱۱ |
| امام البخاری .....                         | ۱۱۵ |
| ابن سینا و تأثیر سامانیان بر آثار او ..... | ۱۲۱ |
| تیمور لنگ .....                            | ۱۲۵ |
| خیوه .....                                 | ۱۲۹ |
| اسلام در سمرقند و بخارا .....              | ۱۳۳ |
| حافظ و ترکان سمرقندی .....                 | ۱۳۷ |
| تاریخ ماوراءالنهر به زبان شعر .....        | ۱۴۱ |
| تاریخ تمدن ویل دورانت و ماوراءالنهر .....  | ۱۴۷ |
| تاریخ و جغرافیای ازبکستان .....            | ۱۵۱ |
| شکوه معماری عهد تیموری .....               | ۱۵۷ |
| تیمور لنگ در اصفهان و فارس .....           | ۱۶۱ |
| نادرشاه و ماوراءالنهر .....                | ۱۶۵ |
| مؤخره .....                                | ۱۶۹ |
| فهرست منابع و مآخذ .....                   | ۱۷۳ |

## پرواز

قریب هزار سال از آن اتراق چهار ساله‌ی نصرین احمد سامانی در مرغزار کنار بادغیس هرات می‌گذرد. سران لشگر و مهتران ملک و همراهان امیر، هوای دیار مألوف نمودند و شوق بازگشت به سمرقند و بخارا در جان زنده کردند. استاد ابو عبدالله رودکی سمرقندی را به یاری خواستند تا صنعتی کند در حرکت پادشاه به سوی بخارا!

رودکی چنگ برگرفت و در پرده‌ی عشاق زمزه‌ای ساز کرد که:

بوی جوی مولیان آید همی      یاد یار مهربان آید همی<sup>۱</sup>  
ریگ آموی و درشتی‌های او      زیر پا چون پرنیان آید همی  
آب جیحون از نشاط روی دوست      خنگ ما را تا میان آید همی  
ای بخارا شادباش و دیر زی      میر زی تو شادمان آید همی  
میرماهست و بخارا آسمان      ماه سوی آسمان آید همی  
میر سروست و بخارا بوستان      سرو سوی بوستان آید همی  
و سرود چنگی پیر سمرقند که بدین بیت زیبا رسید، «امیر سامانی از

---

۱. دکتر محمد امین ریاحی در کتاب گلگشت با دلایل معتبر مطلع غزل رودکی را چنین ذکر می‌کند:

باد جوی مولیان آید همی      بوی یار مهربان آید همی

تخت فرود آمد و پای بی موزه در رکاب خنگِ نوبتی آورد و روی به بخارا  
نهاد چنانکه رانین و موزه تا دو فرسنگ در پی امیر بردند»<sup>۲</sup>  
و ما اینک اگر چه خنگ راهوارِ امیر سامانی را در اختیار نداریم، اما بر  
شهرِ پرندۀ آهنینِ بالِ سلیمانیِ زمانِ می‌نشینیم و سرِ آن داریم تا در کوچه  
کوچه و عمارت در عمارت و رواق به رواق و کاشی به کاشی سمرقند و  
بخارا، حدیث عشق و آرزومندی عشاق سینه چاک این دیار را جستجو  
کنیم و به مددِ انفاسِ قدسیه‌ی اولیای خدا، به سینه کاغذ ریزیم، بمنّه و کرمه.



پرواز شماره ۵۰۴ هواپیمایی هما از طریق عشق آباد عازم تاشکند است  
و این نام بامسمای عشق در طلّیعه سفر، آدمی را به دیار معشوق می‌کشاند و  
باز می‌گرداند.

صبح بارانی چهاردهم آبان ۱۳۷۶ فرودگاه مهرآباد تهران هم دیدنی و  
فرح بخش است و چه شوق سفری پیدا کرده‌ایم؟

۲. چهار مقاله نظامی عروضی، به تصحیح علامه محمدبن عبدالوهاب قزوینی، ص ۳۳.

## بخارا کجاست؟

بخارا شهر پیر تاریخ است. یکشنبه ۱۸ آبان ۱۳۷۶ از سمرقند عازم بخارا شدیم. آن قدر جذبه سکرآور این شهر کهن به جانمان است که ذکر و بیان آن مشکل می‌نماید.

گرچه آن عاشق بخارا می‌رود

نی به درس و نی به استا می‌رود

عاشقان را شد مدرس حسن دوست

دفتر و درس و سبقشان روی اوست

از مثنوی بگوئیم یا تغزل سحرانگیز ابو عبدالله رودکی را زمزمه نماییم. از بداهه گویی امیر معزی در بارگاه امیر سلجوقی یا از غزل‌سرایی عمیق بخاری و ناصر بخارایی سخن به میان آوریم؟ خیل عظیم مطالب عدیده‌ای که در آستین مرقع این شهر هزارتوی آسیای میانه جا خوش کرده است، یک لحظه آرامان نمی‌گذارد. چه معجون هفت جوشی به جام وجودمان ریخته‌اند. بوی کاهگل‌های قلعه کهن شهر بخارا را از دور استشمام می‌کنیم. صدای نعل اسب قتیبه<sup>۱</sup> که از پلکان ارک شهر بالا می‌رود، به گوش می‌رسد.

---

۱. قتیبه، از فاتحان شهر بخارا در سده اول هجری است.

انگار سال نودم هجری است. حجاج بن یوسف ثقفی والیان خویش را به کشورگشایی ترغیب می‌کند. قتیبه فرمان فتح بخارا می‌گیرد. ۱۳۲۸ سال از آن واقعه می‌گذرد. «وردان خداه» شاه بخارا از سغدیان و ترکان اطراف کمک می‌طلبد. حصر حصین بخارا به تصرف سپاهیان اسلام درآمده است. قتیبه را می‌بینم که «عبایی زرد روی سلاح بر تن دارد».<sup>۱</sup> ازدیان در برابر سغدیان و ترکان لشگر کشیدند. مسلمانان ابتدا حمله را آغاز کردند. جنگ مغلوبه شده است. قتیبه سوی قبیله بنی تمیم می‌رود، چه، منقلب و برافروخته است:

«ای مردم بنی تمیم جنگی کنید چون جنگ‌های دیگران!»<sup>۲</sup>  
وکیع پرچم را به دست می‌گیرد. یورش می‌آورند. هفتصد پیاده از پل چوبین رودخانه مجاور می‌گذرند. چه هیمنه‌ای به پا کرده‌اند! و قتیبه را همچنان پیروز می‌بینم که در ازاء هر سر ترکان، یکصد دینار می‌پردازد و بخارا به تیغه تیز نیغ قتیبه و مردان بنی تمیم گشوده می‌شود.  
راستی بخارا کجاست؟



بخارا از بزرگ‌ترین شهرهای ماوراءالنهر و پایتخت سامانیان بود. باغهای میوه آن معروف بود و حتی محصول آن را تا مرو حمل می‌کردند. فاصله بخارا تا مرو ۱۲ منزل و تا خوارزم ۱۵ روز راه است (به شیوه کاروانیان قرون ماضی). کاخ‌های عدیده‌ی بخارا در میان باغستان‌ها احاطه شده بود.

بخارا مشتق از بخار است به معنی بسیار علم و علت انتخاب آن نام، وجود دانشمندان و عالمان زیاد در این شهر بوده است. در گذشته‌های دور کمتر شهری به اعتبار بخارا بوده است. گرداگرد حصار شهر چهارده هزار

۱. تاریخ طبری، محمد بن طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج نهم، ص ۳۸۲۲.

۲. همان، ص ۳۸۲۳.

و سیصد و هفتاد و دو قدم بوده است.

فاصله سمرقند و بخارا که حالا در حدود ۴ ساعت با اتومبیل طی شد، (۳۵۰ کیلومتر) را با کاروان در یک ماه طی می‌کرده‌اند. از گذشته‌های دور پنبه و ابریشم محصولات عمده‌ی کشاورزی بخارا بوده است.

بخارا توسط چنگیز مغروبه شد، پس از آن پایتخت حکام ازبک گردید و باز به تصرّف ایران درآمد. در دوره قاجار به وسیله روس‌ها اشغال گردید. مردم بخارا عموماً ازبک و کمی ترک و یهودند.

در سال ۱۰۲۷ میلادی، سلاجقه آن را تصرّف کردند و در سال ۱۵۰۵ به تصرّف ازبک و در سال ۱۶۰۰ به تصرّف استراخان و احفاد او درآمد که ازبک نژاد بودند.



## بخارا اینجاست

نمی‌دانم چرا در این نزدیکیهای دروازه‌ی بخارا آتش به جان شده‌ام؟  
معجونی از نشئه ذهنیات تاریخی و قصه‌های عاشقانه و حدیث آرزومندی  
ترکان سیه چشم این ولایت را به جانم ریخته‌اند. مسیر سمرقند تا بخارا همه  
سرسبز و دیدنی است. این پنبه زارهای کناره جاده انگار آتش گرفته‌اند.  
باخود می‌گویم مگر چند بار می‌شود این مناظر بدیع در پرده سحرانگیز آثار  
صنع پروردگاری رامشاهده نمود. همین یک بار هم که قسمت شده است  
لطف الهی است. پس حریص تماشای هر منظریم و مشتاق مشاهده هر معبر.  
اما مگر خیل خیال آن عاشق بخاری می‌گذارد؟ مولانای خودمان را دستار  
به گردن می‌بینم که به لحن خوش صوفیانه روایت می‌کند:

گرچه آن عاشق بخارا می‌رود

نی به درس و نی به استا می‌رود

عاشقان را شد مدرس حسن دوست

دفتر و درس و سبقشان روی اوست

رو نهاد آن عاشق خونابه‌ریز

دل تپان سوی بخارا گرم و تیز

ریگ آمو پیش او همچون حریر  
 آب جیحون پیش او چون آب گیر  
 در سمرقند است قند اما لبش  
 از بخارا یافت آن شه مذهبش  
 ای بخارا عقل افزا بوده‌ای  
 لیک از من عقل و دین بر بوده‌ای  
 چون سواد آن بخارا را بدید  
 در سواد غم بیاضی شد پدید  
 تو مکن تهدیدم از کشتن که من  
 تشنه زارم به خون خویشتن  
 آزمودم مرگ من در زندگی است  
 چون رهم زین زندگی پایدگی است  
 گفت من مستقیم آبم کشد  
 گرچه می‌دانم که هم آبم کشد  
 چون زمین و چون جنین خون خوارهام  
 تا که عاشق گشته‌ام این کارهام  
 از جمادی مردم و نامی شدم  
 و ز نما مردم ز حیوان سر زدم  
 مردم از حیوانی و آدم شدم  
 پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم  
 حمله دیگر بمیرم از بشر  
 تا برآرم از ملایک بال و پر  
 بار دیگر از ملک پران شوم  
 آنچه اندر وهم نباید آن شوم



و بخارا آدم را بخارایی می‌کند. در بخارا شعر می‌جوشد. و هنوز در راهیم. این زنان و دختران از یک در پنبه زارها، چونان چای چینان لاهیجی خودمان کار می‌کنند، دام‌ها در جای جای کشت زارها چرا می‌کنند.

از شهر کته قرقان در ۱۹۰ کیلومتری بخارا می‌گذریم، شباهت زیادی به شهرک‌های بین راه شمال خودمان دارد. شهرک کمونیستی، بازمانده از رژیم سابق است. ماهی به وفور عرضه می‌شود و مجسمه نمادین زیبایی در میدان شهر افراشته‌اند. در مسیر سمرقند و بخارا رستوران‌های صحرایی زیبایی وجود دارد که نیمکت‌های چوبین مدخل آن‌ها خستگی راه را می‌شکند و بوی کباب مطبخ آن‌ها گرسنگی را تشدید می‌کند.

ویژگی دیگر شاهراه‌های ازبکستان این است که در ایام تعطیل پمپ‌های بنزین نیز تعطیل می‌باشد و لاجرم سفر در ایام مذکور را دشوار می‌سازد. شهرک آق‌تاش که معنای سپید دارد در ۱۷۰ کیلومتری بخارا است.

الغ بک پسر میزبان و راننده اتومبیل DAWOO ای است که ما را از سمرقند به بخارا می‌برد. جوان بلند بالای خوش چهره عاشق پیشه‌ای است. در همین چند روز آشنایی با ما به اندازه سالیان دراز صمیمی شده است. قهقهه‌ی مستانه‌ی او امری مستمر به حساب می‌آید. به اندک مطلبی یا شعری از ته دل می‌خندد، فارسی نمی‌داند اما چنان قریحه‌ای نشان داد که حالا به کمک هوش سرشار و مدد از محفوظات خانوادگی شعر هم می‌گوید:

ای قلم بنوشته باشی اول از آن درد ما

روی زیبا چشم شهلا قلب پردرد مرا

نمی‌دانم فی البداهه گفت یا در حافظه داشت و خود نمی‌دانست. حالا دیگر قصه کنیزک مولانا و جبه عینی پیدا کرده است:

به سمرقند آمدن آن دو امیر و یافتن جوان زرگر و آوردن او به نزد شاه و

خلوت کردن جوان سمرقندی با کنیزک و حالا دشت خشک «ملیک» در  
نزدیکی بخارا که به راستی بیابان عشق است و با چشم سر می بینم: به صحرا  
شدم عشق باریده بود:

عاشقی پیداست از زاری دل

نیست بیماری چو بیماری دل

علّت عاشق ز علّت‌ها جداست

عشق اضطراب اسرار خداست

هر چه گویم عشق را شرح و بیان

چون به عشق آیم خجل گردم از آن

من چه گویم یک رگم هشیار نیست

شرح آن یاری که او را یار نیست

خوشر آن باشد که سرّ دلبران

گفته آید در حدیث دیگران

شرح این هجران و این خون جگر

این زمان بگذار تا وقت دگر!

## ورود به بخارا

سرانجام از دروازه بخارا عبور می‌کنیم، دروازه‌ای شبیه دروازه قرآن شیراز که از دو سوی آن می‌توان گذشت. آجری و دو طبقه که بسیار زیباست. دروازه بخارا در واقع نماد آمدن و رفتن‌های روزگاران دراز است. آجرهای آن نیز رنگ و بوی خاک دارد. از زیر طاق آن که می‌گذریم، هیئت تیمور و شوکت امیران سامانی را یک جا احساس می‌کنیم.

به شهر کهن و پیر بخارا وارد شده‌ایم، در و دیوار شهر را آذین بسته‌اند. جشن دو هزار و پانصدمین سال ایجاد بخارا در میان است. کاشانه بخاری‌ها عموماً بازمانده دوران ۷۰ ساله کمونیست است. در واقع شهر دو کفه‌ی به هم چسبیده است. نیمی از آن بوی تاریخ می‌دهد و نیم دیگر مکعب‌های برهم نهاده‌ای را می‌ماند که هر جعبه‌ای از آن کاشانک خانواده‌ای بخاری است. از خیابانهای شهر که می‌گذریم، گردونه‌ی چشم در حدقه می‌دود تا مناظر بسیار مسیرمان را در چشم خانه انبار کند.

این ترک بچگان سیه چشم خوش اندام بخاری را که می‌بینم بخشش حاتم وار خواجه شیراز تداعی می‌شود که لاجرم، ما به ازاء تازه‌ای می‌طلبید! خیابان‌ها و ساختمان‌های بخش تازه‌ی شهر بسیار زیبا و به شمایل

ساختمان‌های شهرهای شمالی ایران است. سقف‌های شیروانی و صدا البته در طبقات ۶ و ۷ گانه و عموماً مجتمع وار بنا شده‌اند.

با این همه، بخش قدیم شهر حال و هوای دیگری دارد. باید به خانه میزبان بخاری خود برویم.

آقای مراد، مدیر عامل شرکت تجاری بزرگی است. در دوران کمونیست‌ها رئیس حزب کمونیست بخارا بوده است حالا هم همان طور سرمایه دار شده‌است. مرد جدی و مجربی به نظر می‌رسد، خورشید پسر ۱۴ ساله مراد خان در خانه بیلاقی بسیار زیبا و بزرگ را پرویمان می‌گشاید. دلشاد پسر زیبای ۱۰ ساله دیگر آقای مراد دنبال او پیش می‌آید. لباس بچه‌ها دیدنی است. قبای اطلس رنگین بلند که با شال زیبایی کمر را بسته‌اند. کلاه عرقچین مانند گلدوزی شده گران قیمتی بر فرق سروکفش گیوه مانند منگوله دار ارغوانی زیبایی بر پا دارند. خورشید و دلشاد آدم را به بزم محمود و ایاز می‌برند و مسحور می‌کنند!

پذیرایی در خانه بخاری‌ها شیوه سنتی خاص خود را دارد. چای در پیاله خوش رنگ چینی با گلبوته‌های ارغوانی و دوزخ‌های حاوی شکر و عسل میهمان را به سفره‌ی امیران ازبک می‌برد و باز می‌گرداند.

از دلشاد و پسرک زیباروی متبسم میزبان کتابی فارسی می‌خواهم و او جعبه خاتم اصیل ایرانی را می‌آورد که قرآن مجید انتشارات رشیدی در آن است و خط خوش کاظم صادق (نجفی) و ترجمه مرحوم الهی قمشه‌ای به تعجب و تحسین ما می‌افزاید.

میز نهار بخارایی بسیار سنتی و دیدنی و زیباست. بعد از پیش غذا، آن پلو گوشت سنتی ازبک‌ها را آوردند که نوعی زیره پلو خودمان است.

وصف خانه قدیم اما بسیار زیبای میزبان در این مختصر نمی‌گنجد و الا باید گفت این خانه که در چهار ضلع آن، ساختمان مناسب آن ضلع وجود

دارد، روی هم تلفیق کامل و جامع و هنری و زیبایی از معماری آسیای میانه را آفریده است.

با این همه در بخارا سنن ملّی و حاکمیت ۷۰ ساله کمونیزم و آداب قبیله‌ای و فرهنگ اسلامی، معجونی آفریده است که جلوه‌های آن در خانه هر بخاری پیداست.



### بخارا به روایت چشم

آدم وقتی این همه راه را طی می‌کند تا فی‌المثل به بخارا برسد دریغ است مشاهدات عینی خویش را ارمغان سفر نسازد و دیدنی‌های پر جذبه آن را جاودانه ننماید.

گردش در بخارا آدم را به اعماق تاریخ و اوراق توبه توی کتاب زمان می‌برد و از هر منظر و در هر معبر و هر بنایی نکته‌ها می‌آموزد و جلوه‌ها می‌بیند و لاجرم تبیین و تقریر نکته به نکته آن بس دشوار است، اما با این همه، این است روایت مشاهدات عینی کوچه پس کوچه‌های شهری که بیش از ۲۵۰۰ سال در کنار جوی مولیان آرمیده است و رگ خشک اندام فرتوت خود را به زلال جوشان این چشمه‌ی حیات بخش تازه کرده است.

✽ خیابان حضرت بهاء‌الدین نقش بندی و آن باغ زیبا که فطرت نام دارد و محله‌ی قدیمی که گنبدهای تنگ مانندش دیدنی است.

✽ مدرسه‌ی نادر دیوان بیگی که در سال ۱۶۲۲ میلادی ساخته شده و مدرسه‌ای است علمیه با بنایی آجری و سردرهایی بالچکی‌های کاشی آبی.

✽ ارک امیر حدود ۲۴۰۰ سال سابقه تاریخی دارد و گرداگرد شهر بخارا دیوار بوده است و ۱۱ دروازه حلقه‌های اتصال این دیوار حصین بوده‌اند و

نام دروازه‌ها، سمرقند و قرشی و نمازگاه و اعلان و... بوده است.  
 \* در شهر بخارا ۲۲۰ گذر، ۱۷۰ مدرسه، ۳۶۴ مسجد، ۸۰ کاروان سرا  
 ۸۰ خانقاه و یک صد مناره وجود داشته است که هم اکنون تعداد کمی از  
 آن‌ها برجاست.

\* در مسیر عبورمان از طاق صرافان، طاق زرگران، طاق شیرین، طاق  
 تلگران می‌گذریم که بنای مرتفع آجری دارند و چونان چهارسوق آجری  
 اصفهان بنا شده‌اند.

\* حوض دیوان بیگی با استخر قدیمی و درختان نیم سوخته تنومندش  
 یاد امیران سامانی و رودکی را زنده می‌کند و از آب جوی مولیان پر می‌شود  
 و ۹۷ حوض کوچک و بزرگ دیگر نیز در شهر وجود داشته و شاه‌رگ  
 حیات این حوض‌ها ۱۲۰ گذر آب قدیمی بوده است و این نهرافسانه‌ای  
 جوی مولیان، شاه‌رود و جوی زر نیز نام دارد.

\* جمعیت فعلی شهر بخارا ۲۶۰۰۰۰ نفر و ولایت بخارا ۱۰۰۰۰۰۰ نفر  
 است.

\* طبیعت شهر بخارا و معماری قسمت قدیمی شهر شباهت قابل  
 ملاحظه‌ای با شهر ابرقوی فارس دارد.

\* مدرسه‌ی الغ بیک در سال ۱۴۱۴ میلادی به مدت ۳ سال توسط استاد  
 طاهر اصفهانی و نجم‌الدین بخاری ساخته شده است. از این مدرسه در  
 سمرقند و قیژدوال نیز وجود دارد.

\* مدرسه‌ی عبدالعزیزخان متعلق به قرن ۱۷ میلادی بادو گل دسته با  
 گلدان کاشی پراز گل که زیر آن نقش ماری وجود دارد و هیچ‌جا نظیر آن را  
 ندیده‌ام. حالا مدرسه‌ی عبدالعزیزخان از عزت روزگاران خان افتاده  
 است، کاشی‌ها فرو ریخته، ستون‌ها شکسته، محوطه مخروبه است،  
 مقرنس‌ها نیمه خرابند. حجرات مدرسه که زمانی شور و غوغایی داشتند

اکنون خالی‌اند. در این وانفسای هنر، نام مبارک علی (ع) به خط خوش بنایی در سنگ ستونی از مدرسه حک شده است و آدم را از غربت این بی‌التفات‌های هنری بیرون می‌آورد و با این همه با خود می‌گوییم چرا اتاق‌ها خالی‌اند، چرا حوض مدرسه آب ندارد؟!

\* طاق زرگران متعلق به قرن ۱۵ میلادی دارای ۳۲ گنبد متناسب که ۳۲ استاد کار آن را بنا کرده‌اند، این طاق ۴ گذر را به هم مربوط می‌کند و جمعاً ۱۶ پنجره مشبک زیبا در بالا دارد.

\* مناره کلان شهر بخارا که منحصر به فرد است با ۴۶/۵ متر ارتفاع و ۱۰ متر در درون زمین و محیط روی زمین آن را ۳۰ متر اندازه کردیم و صد البته محفوظات راهنمای بخاری خود را نیز تصحیح نمودیم که علی قول خویش، محیط زمینی مناره را ۹ متر عنوان می‌کرد و سالیان دراز به سیاحان نیز گفته بود حالا با حالتی شرمسارانه قبول کرد ۹ متر در واقع قطر دایره آن است.

\* مدرسه‌ی میرعرب یا مدرسه‌ی عبداله‌یمنی که نام دیگر آن مدرسه چشمه‌گریان است درست در مقابل مدرسه جامع واقع شده است.

در مدرسه میرعرب ۱۱۴ حجره درس به نشانه ۱۱۴ سوره قرآن مجید وجود دارد. این مدرسه نیز تا اندازه‌ای بازسازی شده است تاریخ بنای مدرسه بین سال‌های ۱۵۳۵-۱۵۳۷ میلادی است و از بعضی حجرات آن طلبه‌هایی بیرون می‌آیند که نشانه‌ی احیاء مدرسه است.

\* مسجد کلان بخارا همان مسجد جامع شهر است. مدرسه‌ای بزرگ و بازسازی شده که بنای اولیه آن به سال ۱۵۱۴ میلادی در دوره شیپان‌خان صورت گرفته و دارای ۲۰۸ ستون و ۲۲۸ گنبدچه زیباست و در چهار سوی آن حجرات یا محراب یا ورودی ساخته‌اند و درخت توت تنومند و قدیمی زیبایی در میانه صحن مسجد قرار دارد و هشتی مسقف زیبایی در گوشه دیگر صحن مسجد، محل نماز امیربخارا بوده است.

از ابتدای ساخت مسجد تا سال ۱۹۲۰ میلادی هر جمعه حدود ده هزار بخاری (منظور اهل بخارا است) در مسجد کلان نماز جمعه می خوانده اند. در دوره حکومت کمونیست ها یعنی در فاصله سال های ۱۹۲۰ تا ۱۹۸۹ میلادی مسجد کلان بخارا نیز تعطیل بود و هیچ گونه مراسم مذهبی در آن انجام نگردید تا این که سرانجام در پنجم ماه می ۱۹۸۹ دوباره بانگ خوش اذان در مأذنه ی زیبای مسجد پیچید و دوباره بخاری ها روشن شدند!

امام جماعت و جمعه ی فعلی مسجد جامع شهر بخارا ملاغفور جان است و من مشتاق بودم نمازی به امامت او بخوانم که عمر کوتاه سفر اجازه نداد. \* ارک امیر عالم خان در محله ی قدیمی بخارا قرار دارد. ارک در واقع دارالخلافه امیر بوده است. ساختمان آن شبیه ارک بم یا قلعه ی حلب یا کاخ های سرخ آگرا در هندوستان است. معماری زیبایی دارد و دیواره و معبر اطراف ارک چنان است که حتی با کالسکه می توان به آخرین طبقات ارک بالا رفت.

\* بازار پوشاک بخارا نیز دیدنی است. محوطه وسیعی را بدین منظور اختصاص داده اند، صدها مغازه ی کوچک دکه مانند در ردیف های پشت سر هم و به فاصله حدود ۲ متر ساخته اند. معبر مغازه ها کم عرض و ازدحام جمعیت را به راحتی عبور نمی دهد. زن و مرد و دختر و پسر بخاری در راهروهای عدیده این مکان به تعبیری لای هم می لولند و به کندی عبور می کنند و صدای موزیک از یکی هم مزید بر علت است تا رفت و آمد را کندتر کند و در میان نغمات خوشی که مترنم است صدای آن خواننده ایرانی جلب نظر می کند که می نالد و می خواند: بیا قسمت کنیم تنهایی مون را...!!!

\* موقع شام از دلشاد پسرک میزبان می پرسم اسم دوستان مدرسه ات چیست و او پاسخ می دهد:

سروناز، ثریا، شاه صنم، شهناز، نیلوفر، شهلا، لیلا، گل اندام، امید، نرگس،

مهری، گل جهان، گلبهار، ستاره، زلیخا، سروینه، دلدار، دلناز، زرینه، فرخنده، فرنگیس، گلرخ و جمیله.

با خود می‌گویم عموماً اسامی ایرانی است و چه نیکو آن‌ها را حفظ کرده‌اند.

شام در اتاق مجاور آماده است و غذای اصلی برک شوربا یعنی گوشت چرخ کرده آب پز با نوعی ماکارونی نه چندان مرغوب در کاسه‌های چینی گلداز بسیار زیباست و سپس مرغ سرخ شده با مخلفات زیاد، و برای هر نفر دیس ماندی اختصاص داده‌اند.

به میزبان می‌گویم کتاب فارسی دارید؟! و او جواب منفی می‌دهد. با تلمیح می‌گویم پس ناصر بخاری و عمیق بخارایی و رودکی چه شدند که شعرشان در ایران زمین زمزمه می‌شود و او با تأسف و اندوه پاسخ می‌دهد. در دوران ۷۰ ساله کمونیزم هویت ما گم شد، زیرا زبان ما گم شد.

آداب اجتماعی بخاری‌ها اگرچه مشابهت‌هایی با ایرانی‌های امروزه، نیز دارد، اما در بعضی موارد، خاص خود آنان است:

مراسم عروسی بیشتر در معابر و میادین جلوه می‌کند و دختران و پسران از یک تبار را به رقص دسته‌جمعی می‌کشاند.

در اتاق پذیرایی میزبان ما فرش‌های ماشینی را به دیوار آویخته‌اند. بخارایی که ما دیدیم، دیدنی و پرجاذبه بود و شمه‌ای از ویژگی‌های آن را بیان کردیم، اما ابن بطوطه آن جا را به شکل دیگری توصیف می‌کند: «بخارا مرکز بلاد ماوراءالنهر است که به دست چنگیز تاتار ملعون، جد پادشاهان عراق و ایران گردید. اینک مساجد و بازارهای آن جز قسمت کوچکی مخروبه است و مردم آن در ذلت و خواری بسر می‌برند، گواهی بخاراییان در خوارزم و دیگر جاها مقبول نیست، زیرا مردم این شهر در تعصب و دعوی باطل و انکار حق اشتها دارند و اکنون در بخارا کسی که

چیزی از علم بداند یا عنایتی به آن داشته باشد، پیدانمی‌شود»<sup>۱</sup> که این تعبیر  
با لفظ بخارا به معنای بسیار علم هم خوانی ندارد!!

---

۱. سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه دکتر محمدعلی موحد، ج اول، ص ۴۴۳.

## تاریخ سامانیان

سامان، دهی در نزدیکی سمرقند است و سامانیان منسوب به آن جا می‌باشند. از سال ۲۶۱ ه.ق. (۸۷۵ میلادی) که خلیفه بغداد فرمان امارت ماوراءالنهر را به نام نصر بن احمد سامانی رقم زد، دوران حکومت رسمی و فراگیر سامانیان آغاز می‌شود. از آن زمان تا سال ۳۹۵ ه.ق. (۱۰۰۵ میلادی) به ترتیب نصر بن احمد، اسمعیل بن احمد، احمد بن اسمعیل، نصر بن احمد، نوح بن نصر، عبدالملک، منصور، نوح دوم، ابوالحارث منصور دوم، عبدالملک دوم و اسمعیل منتصر بر خراسان و ماوراءالنهر و قلمرو وسیعی از ایران و چند کشور فعلی جهان امارت کردند.

در احوال شاهان صفوی آمده است که آنان به خرافه‌ای معتقد بودند که بعد از تمام شدن سال هزار ه.ق. دنیا نابود خواهد شد و لاجرم در حوالی آن سال دست از امور دنیوی کشیده بودند و تنها به دعا و ذکر و امور اخروی می‌پرداختند و دیدیم که این چنین نشد. شاید این خرافه در پندار غلط افتاده آنان، ریشه در بازی زمان ماضی داشته باشد که فی المثل اسمعیل منتصر آخرین امیر سامانی، درست در سال هزار میلادی به پادشاهی رسید و سرانجام کارش به انقراض حکومت سامانی کشید!!»

به هر تقدیر سامانیان از سال ۲۶۱ (۸۷۵ میلادی) تا ۳۹۵ ه. ق. (۱۰۰۵ میلادی) امارت کردند و آنچه مسلم است در دوران حکومت اینان زبان و ادب پارسی به نضج و شکوفایی بی‌مانندی نایل آمد که تحلیل آن رابه بخش بررسی ادبیات دوران سامانی می‌سپاریم.

قلمرو حکومتی سامانیان بر پهنه‌ی نقشه‌ی جغرافیایی، شهرها و اقالیمی را نشان می‌دهد که اغلب آن‌ها در حال حاضر خود را در پوشش و تقسیم بندی کشوری مستقل قرار داده‌اند. به این نام‌های آشنا توجه فرمایید: امل، طبرستان، سیستان، بادغیس، قندهار، غزنه، کابل، بلخ، سغد، سمرقند، بخارا، فرغانه، تلس، اخسیکت، مرو، خوارزم، گرگانج و ترمذ.

این نام‌های عزیز و آشنا با تاریخ و ادبیات و شعر و فرهنگ ما عجین شده است. انگار همین دیروز روزگاران بود که امیر نصر سامانی در مرغزار حاشیه بادغیس، امیران و اطرافیان را در اضطراب رفتن به بخارا قرار داده بود یا همین چند سال پیش تاریخ بود که امیر معزی در آستان امیر سلجوقی بداهه‌گویی می‌نمود و شعر پارسی را شیرین‌زبانانه ترویج می‌کرد.

قلمرو حکومت سامانیان از فرغانه و تلس تا گرگانج خوارزم و پنجشیر بامیان و آن سوی کابل و غزنه و فراسوی قندهار تا کناره ری و دیلمان ادامه داشته است و چه نسیم فرح بخشی از خراسان بزرگ می‌وزد.

در سفر سمرقند، آدم بوی تاریخ را حس می‌کند و در اعماق روزگاران به جستجوی وقایع پرسه می‌زند. به گوشه‌هایی از تاریخ زمان سامانیان بنگرید:

سامانیان در ناحیه جنوب غرب با صفاریان در مجادله بودند چنان‌که یعقوب لیث به سال ۲۵۳ ق هرات را محاصره کرد و الیاس را شکست داده به سیستان فرستاد، اینان دیر زمانی به سمرقند و نواحی اطراف آن حکومتی محدود (بدون اجازه ضرب سکه) داشتند تا اینکه در دوران نصر بن احمد

سامانی، چون طاهریان فرو ریختند دوره نضج سامانیان در سمرقند فرارسید.

نصر، برادرش اسمعیل را مأمور فتح بخارا کرد و این فتوحات از هر سو ادامه پیدا کرد و قلمرو سامانی را گسترش داد و از جمله در سال ۲۸۰ ق به شمال ماوراءالنهر لشکر کشید و شهر طراز را فتح نمود.

در سال ۲۸۷ ق اسمعیل سامانی به طبرستان و گرگان حمله آورد و رسول محمد بن زید فرمانروای آن خطه را شکست داد و بگشت.

در این زمان ماوراءالنهر و بخارا پایتخت سامانی مرکز قلمرو آنان بود. اسمعیل سامانی در متون تاریخی به عنوان امیری دادگر و با انصاف ستوده شده است:

«با اینکه اسمعیل به خلیفه وفادار بود اما هیچ سندی در دست نیست که معلوم دارد او یا هریک از امیران سامانی خراج یا مالیاتی به بغداد فرستاده باشند»<sup>۱</sup> با این همه سامانیان با خلافت بغداد مناسباتی داشتند و لفظ امیر که بر اینان اطلاق می شد کنایه از پیروی از خلفا ولو به شیوه ظاهری بود.

اسمعیل سامانی سرانجام در صفر ۲۹۵ ق درگذشت و پسرش احمد به جای او نشست. قصه امارت و زندگانی احمد بن اسمعیل سامانی نیز دردانگیز است. در دوران او طبرستان و به تبع آن گرگان که آستان حوادث بودند، سر به طغیان نهادند و احمد سامانی قصد سرکوب شورشیان داشت که سرپرده‌ی او در حوالی بخارا مقتل وی گردید و تنی چند از غلامان او شبانه سر از پیکرش جدا ساختند. بدین ترتیب وی نیز در جمادی الثانی ۳۰۱ هـ. ق. امارت به دیگری پرداخت و فرزند ۸ ساله‌اش را به تختگاه وی نشانیدند که نصر بن احمد سامانی‌اش می خوانیم. ابو عبدالله الجیهانی عالم و مدیر و مدبر و جغرافی دان آن زمان وزارت امیر نصر ۸ ساله را تقبل نمود و امارت

۱. تاریخ ایران، پژوهش دانشگاه کمبریج - انتشارات امیرکبیر، ج چهارم، ترجمه حسن انوشه، ص ۱۲۳.

وی به نیکویی می‌گذشت که اسحاق بن اسمعیل عم وی در سمرقند طغیان نمود و حالا ما در گردش شبانه‌ی سمرقند زندگینامه‌ی کسانی را می‌خوانیم که زمانی بر امیران می‌شوریدند و علم گردن‌کشی می‌افراشتند، اما اسحق نیز بعد از زمانی یک‌هفته تازی شکست خورد. نصر بن احمد سامانی نیز پس از ۲۹ سال حکمرانی در سال ۳۳۱ ه. ق. درگذشت تا دور تسلسل گردش ایام به کام دیگری گردد.

با این همه دوران نصر بن احمد سامانی از روزگاران خوش و قابل تأمل سامانیان محسوب می‌گردد. در این زمان ادب و فرهنگ فارسی نضج گرفت و وزیرانی چون جیهانی و ابوالفضل بلعمی خود مؤلف کتبی چون جغرافیای جیهانی و غیره بوده‌اند.

نوح بن نصر در سال ۳۳۱ ه. ق. جانشین پدر گشت و در ابتدا با مشکلات عدیده مواجه شد و از جمله مدتی ابراهیم بن احمد که عم وی بود، در بخارا علم طغیان افراشت و نوح به سمرقند گریخت. نوح در سمرقند به تدارک مقابله پرداخت و بخاراییان نیز سر از اطاعت امیر ابراهیم بر تافتند و زمینه بازگشت نوح بن نصر سامانی را به بخارا فراهم کردند و این چنین نیز شد و ابراهیم را به کینه‌خواهی کور نمود و بر قلمرو حکومت خویش تسلط تام یافت.

نوح نیز در سال ۳۴۳ ه. ق. درگذشت و عبدالملک پسر وی به تخت بخارا نشست. در این دوره اقتدار سامانی رو به اضمحلال نهاد، به‌طوری‌که عبدالملک تحت تأثیر و خواسته‌های ترکان قرار گرفت و از میان این ترکان نام آشنا، الپتکین از همه مشهورتر است و عبدالملک نیز در سال ۳۵۰ ه. ق. درگذشت.

تاریخ و زمان آن قدر افسون‌گرند که فی‌المثل ما اکنون دوران ۷ ساله امارت عبدالملک بن نوح بر پهنه عظیمی از دنیای آن روزگاران را چند سطر

تلخیص کرده، فرازونشیب و سختی و کامرانی و جنگ و صلح و همه، ماجراهای آن را به این اندک بسنده می‌کنیم و لاجرم آن را ساده و سهل و گاه بی مقدار نیز می‌شماریم که صدالبته این چنین نیست.

باری امارت سامانیان همچنان استمرار داشت و پس از عبدالملک بن نوح برسر جانشینی وی اختلاف افتاد و حمایت الپتکین از پسر عبدالملک و میل دیگران به حکومت امیر منصور - برادر عبدالملک - بود و سرانجام امارت در سال ۳۵۱ به امیر سدید ابوصالح منصور بن نوح رسید.

این اختلاف رای باعث شد تا الپتکین<sup>۱</sup> عرصه را بر خود دشوار و تنگ بیند و لامحاله بخارا را به قصد غزنه ترک نماید و هم این ماجرا و اتفاق بود که سرانجام به تأسیس سلسله غزنوی انجامید و ماجرای آن، طومار سامانیان را در هم پیچید و حکومت آنان را برافکند.

در دوره سامانی و به خصوص اواخر آن، ترکان درباری قدرت گرفتند و توده مردم که دهقانان بودند، ضعیف شدند و البته شهرها از جمله نیشابور و سمرقند و بخارا گسترش یافت.

سامانیان به مبانی دین پایبند بودند و عموماً حنفی مذهب، و با شافعیان نیز حشر و نشر درخور داشتند. در دوره سامانی ترجمه و تفسیر قرآن مجید رایج شد و همچنین دیگر کتب عربی به فارسی برگردانده شد که از جمله معروف ترین آن‌ها ترجمه‌ی تاریخ بزرگ طبری از عربی به فارسی است که توسط وزیر دانشمند سامانی یعنی ابوعلی محمد بلعمی در سال ۳۵۲ هـ. ق. آغاز شد.

امیررضی ابوالقاسم نوح بن منصور (نوح دوم) در سال ۳۶۶ هـ. ق به امارت رسید و هم او بود که دقیقی را مأمور تنظیم تاریخ حماسی ایران قبل از اسلام نمود.

۱. الپتکین، بنده و پرورده سامانیان بود. در ۳۵ سالگی سپهسالاری خراسان یافت. روزی سی غلام ترک خرید که پدر سلطان محمود غزنوی یعنی سبکتکین یکی از آنها بود.

مقارن با جلوس نوح بن منصور بر اریکه‌ی حکومت سامانیان، قائله‌ی قراخانیان در شمال اسفنجاب شکل می‌گرفت و کم‌کم به قلمرو سامانی تجاوزات آشکار و نهان می‌شد و از جمله معادن نقره سامانیان در دره‌ی زرافشان مورد هجوم آنان قرار گرفت و بعد از چند دهه، اقتدار سامانی دستخوش گزند باد می‌شد و کار به جایی رسید که بغراخان عزم قلمرو سامانیان نمود و سپاه اعزامی از سوی نوح بن منصور نیز درهم شکسته شد و کار بالا گرفت تا نوح تن به استیلای بغراخان و قراخانیان دهد و کمترین بهای پرداختی نیز فرمان امارت سمرقند به آنان بود.

تاریخ ایران بارها چنین وقایع دردناکی را در مقیاس کوچک‌تر و بزرگ‌تر شاهد بوده است که چگونه اقتدار حکومتی، به بد حادثه و گردش نامیمون روزگار و در اصل، بنا به بی‌تدبیری و کم‌همتی شاهان و کارگزاران، درهم شکسته می‌شده است و در نتیجه، امیری که می‌بایست فاتح و غالب جنگی گردد، درنهایت، ورقه‌ی تحویل ممالکی را امضاء می‌نموده و خصم بداندیش را مالک بی‌چون و چرای سرزمین خاصی می‌کرده است.

فرمان حکومت سمرقند به بغراخان نیز از این مقوله است. این بذل و بخشش شاهانه نیز مؤثر نیفتاده و غالب و فاتح از سمرقند ره به جانب بخارا گردانید و نوح بن منصور راهی جز فرار از تختگاه کنار حوض جوی مولیان نیافت!!

در کنار جوی مولیان در شهر بخارا دستان خود را به خنکای آب روان آن می‌سپاریم و با سرانگشت محاسب، زمان را اندازه می‌گیریم تا به‌خاطر آوریم حدود ۱۰۲۵ سال پیش (سال قمری) پادشاه قراخانی (۳۸۲ هـ. ق.) به بخارا وارد شد و به احتمال بسیار، کدورت ایام و گرد ملال سفر جنگی را با آب همین جوی مولیان سترد و تاریخ و زمان و روزگار و چرخ بازیگر چه بازی‌ها می‌کند! در عصر نوح کم‌کم قلمرو سامانی محدود شد و

خوارزمشاهیان و قراخانیان و غزنویان در گوشه و کنار قلمرو پادشاهی سامانی بر وسعت سرزمین‌های خود افزودند تا جایی که سامانیان تنها بر بخارا و دره‌ی زرافشان حکومت می‌کردند.

در سال ۳۸۷ نوح و سبکتکین فرزندالپتکین هر دو درگذشتند و منصور دوم (ابوالحارث) پسر نوح جانشین وی شد. در آغاز امارت منصور بن نوح قدرت تازه‌ای در قلمرو غزنوی طالع شد که محمود غزنویش می‌نامیم.

هر چند امیران سامانی برای مبارزه با تهاجم محمود گاه متحد نیز شدند اما زمانه بر آن بوده تا این ترک یک‌ه تاز غزنه بر قلمرو وسیعی از عالم آن زمان بتازد و دودمان غزنویان را قوام بخشد.

زمینه‌ی افول سامانیان چنان رقم خورده بود که در صفر سال ۳۸۹ ه. ق.، منصور دوم نیز از پادشاهی کنار زده شد و چشمان مشتاق دیدنی‌هایش را به کشیدن میل نابینا کردند و حکومت به دست ابوالفوارس عبدالملک رسید. عبدالملک نیز فرزند نوح بود و کوری برادر امیرش را باعث شد تا قدرت‌طلبی بار دیگر جنبه‌های انسانی را تحت تأثیر قرار دهد.

عبدالملک و امیر فایق و بگتوزون که در واقع صاحبان اصلی قدرت حاکمه آن دیار بودند، بر آن شدند تا هجمه محمود غزنوی را مانع شوند اما اهل بخارا، بخاری از خویش نشان ندادند و قراخانیان فاتحانه و گستاخ بی‌هیچ مقاومتی به بخارا وارد شدند و عبدالملک را در بند کردند و دوران ترک تازی ترکان آغاز گردید.

بعد از این مراحل، چندی در اقصا نقاط قلمرو سامانی تلاش‌های دیگری صورت گرفت تا مانع از هم‌پاشیده شدن حکومت سامانی گردد و از جمله اسمعیل برادر جوان‌تر منصور و عبدالملک تا سال ۱۰۰۵ میلادی (۳۹۵ ه. ق.) بارها بر غزنویان و ترکان تاخت و پیروزی‌هایی نیز کسب نمود، اما

ستاره اقبالش چندان پرتوافشانی نمی‌کرد که او را قادر به یک کاسه کردن اقوام و نیروهایش نماید و از آن سوی، سیل بنیان‌کن سپاه محمود نیز هر آن پیشتر می‌رسید تا این که در یک حمله برق‌آسا از جیحون بگذرد، اما در این مهلکه گرفتار افتاد و به قبیله‌ای عرب در نزدیکی مرو پناه آورد ولی رئیس قبیله وی را به قتل رسانید تا شیوه و مرام مهمان‌نوازی قبیله و قومش را در صحنه‌ای از تاریخ خونبار بشر ثبت و ضبط نماید و بدین‌سان یکی از نام‌آورترین سلسله‌های پادشاهی ایران زمین پایان پذیرد.

پایان کار اسمعیل سامانی به واپسین ایام لطفعلی‌خان زند و عباس میرزا و جلال‌الدین خوارزم شاه شباهت دارد.

حسنک وزیر نیز از پس سامانیان آمد و به امر مسعود غزنوی و رأی خواجه بوسهل زوزنی به دار شد و ۷ سال به دار بود و حسنک مادری داشت سخت جگر دار چنانکه حدیث فرزند که بشنود، تنها به دل زاری کرد و گفت: «بزرگا، مردا، که پادشاهی چون محمود این جهان بدو داد و پادشاهی چون مسعود آن جهان» و حسنک‌ها از پس هم آمدند و خواهند آمد! و بر دار شدند و بر دار خواهند شد!

## دیگر آثار معماری بخارا

اگر خواجه شیراز در بذل و بخشش های شاعرانه اش، سمرقند و بخارا را به خال هندوی ترک بچه ای می بخشد از آن روست که سمرقند و بخارا را در خور و سزاوار چنین ارمغانی می پندارد.

حالا بعد از قرن ها که از آن بیع مشروط می گذرد، به رأی العین پذیرفتم بخارا نیز همچون خواهر سیمین چهر خود سمرقند، سزاوار و مابه ازاء مناسب این چنین ایثار شاعرانه ای است.

در بخارا، تاریخ با کنگره بناها و کاهگل دیوارها و سنگفرش کوچه ها بهم گره خورده است. در بخارا خشت به خشت طاق ها و آجر به آجر رواق ها و کاشی به کاشی سقف ها و قوس به قوس گنبدها و پله به پله مأذنه ها بوی شوق و ایمان می دهد.

در کوچه پس کوچه های بخارا گردش می کنیم و رواق منظر چشم را صندوق خانه مشاهدات این سفر می سازیم تا ارمغانی هر چند با بضاعت مزجاة سوی یاران فراهم آوریم:

- مدرسه عبدالله خان

- مسجد خواجه زین الدین

- مجموعه بوی کالیان

- مدرسه کوش

- مدرسه موداری خان

- ارک بخارا

- مسجد جامع

- بقعه سامانیان

- دیوار شهر بخارا

- مقبره امیر اسمعیل سامانی

- جوی مولیان

\* دیوار دژگونه بخارا یا حصار شهر بخارا با دروازه‌های کهن، قدمت و کهنسالی این شهر خوابیده در دل آسیای میانه را نشان می‌دهد.

\* ارک بخارا که از قرن ششم میلادی استوار و محکم ایستاده است و شهری را در دل خود دارد. کنگره‌های دیوار گرد ارک، راویان قصه‌های تاریخی‌اند و چشم عبرت‌بین را به تأمل وامی‌دارد که در طول قرون و اعصار بر این مجموعه مقاوم چه گذشته است. ارک بخارا ده‌ها قرن محل اقامت حکمرانان بخارا بوده و در واقع شهری در دل شهر بخارا است.

\* ساختمانی کهن و زیبا که ۱۰ ستون چوبی ایوان اصلی، در آب نمای حوض مقابل بیست ستون را تشکیل می‌دهد و هر بیننده جهان‌بینی را به یاد چهلستون اصفهان می‌اندازد.

\* ساختمان مدرسه، عبدالله‌خان متعلق به سال ۱۵۸۸ میلادی.

- مقبره امیر اسمعیل سامانی مربوط به اواخر قرن سوم و آغاز قرن ۴ ه.ق.

\* مدارس قدیمی مادرخان و گاوکشان که هر دو متعلق به نیمه دوم قرن

۱۶ میلادی هستند.

\* مسجد جامع خواجه کلان که آن هم در سال‌های پایانی قرن ۱۶

ساخته شده است.

✽ مقبره‌ی چشمه‌ی ایوب متعلق به قرون (۱۰-۸ هجری)

✽ ساختمان‌های قدیمی مربوط به آثار نقشبندیه مربوط به اواخر قرن ۱۶

میلادی

✽ مساجد، کلان، مغاک عطاری، نمازگاه و خواجه زین‌الدین

✽ مدارس قدیم امیر عالم‌خان، عبدالعزیزخان، مدرسه‌ی نادر دیوان

بیگی، مدرسه الغیبیک (...)

✽ مناره‌های کالیان و کلان

اگرچه روزگار و بخصوص ۷۰ سال اخیر (دوران کمونیزم) به آثار

گرائقدر و گرانسنگ بخارا و سمرقند و خیوه و دیگر بلاد این سرزمین کهن

بیمهری کرده است و در نتیجه بیشتر بناهای قدیمی و هنری آن‌ها از میان

رفته یا بمیزان بسیاری تخریب گردیده است اما هنوز هم در و دیوار هر معبر

نشانه‌هایی عظیم از هنر و ذوق و ایمان و تمدن اقوام آسیای میانه را در دل

ویش دارد که هر گردشگری را سرمست می‌کند.



## روایاتی دیگر از تاریخ سامانیان

«مدت ملک و سلطنت آل سامان به خراسان و ماوراءالنهر و دیگر ولایات که در بعضی اوقات در حوزه‌ی ملک ایشان بود، از سیستان و کرمان و جرجان و ری و طبرستان تا حدود سپاهان صد و دو سال و شش ماه و ده روز بود».<sup>۱</sup>

به دنبال این مطلب شیرین مانده در صندوق خانه‌ی تاریخ، باز هم اوراق گرد گرفته کتاب زمان را ورق می‌زنیم تا نکته‌هایی دیگر از نام و نشان و مشی و مرام امیران سامانی باز یابیم:

«اول پادشاه از ارومیه‌ی ایشان اسمعیل بن احمد بود که عمر ولیث را به ناحیت بلخ گرفت و شب سه شنبه چهاردهم ماه صفر سنه خمس و تسعین و مأتین به بخارا فرو شد بعد از ۸ سال ملک داری» و در این طومار نامه نیکو نام امیران سامانی را اسمعیل بن احمد، ابونصر احمد بن اسمعیل، ابوالحسن نصر بن احمد، نوح بن نصر، عبدالملک بن نوح، منصور بن عبدالملک، نوح بن منصور، ابوالحارث منصور بن نوح و عبدالملک بن نوح که در همان سال یعنی

۱ و ۲. ترجمه تاریخ یمینی، ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، به کوشش دکتر جعفر شعار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، صص ۱۹۹ و ۲۰۰.

سنه تسع و ثمانین و ثلاث مائة پس از ۸ ماه و هفده روز امیری به دست سرسلسله‌ی دودمان غزنوی یعنی سلطان یسین الدوله محمود منقرض گردید، ذکر گردیده است و این مهم در بخارا صورت گرفت و قصه‌ی امارت پر رمز و راز امیران سامانی در خطه‌ی خوش خراسان بزرگ کمی بیش از یک قرن به طول انجامید و علی‌الرسم روزگاران، سرانجام درهم پیچیده شد. حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده در ذکر احوال آل سامان چنین آورده است: «سامانیان ۹ تن بودند و مدت ملکشان صد و دو سال و نیم و بیست روز، سامان از تخم بهرام چوبین بود. اجدادش پیش از اسلام حکام ماوراءالنهر بودند، اما بعد از اسلام روزگار مخالف شد و به ساریانی افتاد، روزی در هنگامه‌ای این ابیات شنید:

مهرتری گر به کام شیر در است

رو خطر کن ز کام شیر به جوی

یا بزرگی و عزّ و نعمت و جاه

یا چو مردانت مرگ رویاروی

سامان با شنیدن این ابیات تهییج شد و عیاری کرد و بعد از اندک مدتی بر شهر شناس مستولی گشت و سرانجام خلیفه، پسران سامان را امارت بخشید؛ سمرقنده نوح بن اسد بن سامان، فرغانه به احمد بن اسد و شناس به یحیی بن اسد<sup>۱</sup>.

تاریخ سامانیان مثل بیشتر ادوار دیگر نکات شنیدنی بسیار دارد: «امیرنصر روزی در هری، جوانی نیکو روی را در کار گِل یافت، فرّ بزرگی از ناصیه‌ی او مشاهده کرد. از نام و نژادش پرسید و امان داد، گفت نامم احمد است و نژاد از تخم بنی لیث. امیرنصر را بر حال او رقت آمد. او را

۱. تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، ص ۳۷۶.

نوازش فرمود و اموال بخشید و از اقربای خود زن داد و به امارت سیستان فرستاد و تا غایت، امارت سیستان در تخمه‌ی اوست».<sup>۱</sup>

گفتیم که عصر سامانی با این که تنها کمی بیشتر از یک قرن ادامه داشت، اما موجد دگرگونی‌های بنیادینی در همه زمینه‌های مملکتی ایران شد. قلمرو حکومتی ثبات نسبی گرفت و امیرنشینان اقالیم مختلف سر به فرمان سامانیان داشتند و در شیوه دیوانی نیز دگرگونی پیش آمد و این همه به برکت وجود وزیران دانا و زیرکی چون ابو عبدالله الجیهانی صورت می‌گرفت:

«در بخارا، پایتخت دولت سامانی ده وزارت خانه یا دیوان وجود داشت که عبارت بودند از دیوان نگهبانان شاهی (صاحب شرط)، دیوان صدارت عظمی (وزیر)، دیوان خزانه‌دار (مستوفی)، دیوان رسایل (عمیدالملک)، دیوان رییس چاپار (برید)، دیوان بازرس مالیاتی و مفتش عمومی (مشرف)، دیوان املاک خصوصی پادشاه (مملکه خاصه)، دیوان رییس انتظامات (محتسب)، دیوان عطیه‌های دینی (اوقاف) و دیوان دادگری (قضا)، این دیوان سالاری مرکزی سازمان‌های مشابهی در مرکز ولایات داشت، پاره‌ای ولایات زیر نظارت دولت مرکزی نبودند، بلکه تحت حکومت شاهزادگان محلی با دولت بخارا به حیات نیمه مستقل خود ادامه می‌دادند».<sup>۲</sup>

سامانیان طومار حکومت صفاریان را درهم پیچیدند و چون عمرولیث شکست خورد، خلیفه منشور حکومت و امارت طبرستان و خراسان و ری و اصفهان را برای اسمعیل سامانی فرستاد، بدیهی است خلیفه جز این نیز چاره‌ای نداشت و صرفاً برای حفظ خلافت، خود را با امیران قدرتمند حاکم بر ولایات تطبیق می‌داد و حالا که امیر اسمعیل سامانی حاکم مطلق بود، او

۱. تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، ص ۳۸۰.

۲. تاریخ ایران، دانشگاه کمبریج، ترجمه حسن انوشه، ج چهارم، ص ۱۲۶.

را سزاوار دریافت منشور شاهی می دانست.

اسمعیل سامانی در سال ۲۸۷ ه. ق. (۹۰۰ میلادی) به قلمرو فرمانروای علوی یعنی طبرستان لشکر کشید و فرمانروای آن سامان را شکست داد و بکشت و لذاری و خراسان و گرگان و طبرستان به او گردن نهادند، اما سیستان و اصفهان همچنان مستقل باقی ماند و پایتخت سامانی نیز بخارا ماند.

اگر چه در احوال شاهان و امیران و عارفان و عالمان بسیار افسانه و قصه آورده اند و پاره ای از آن ها قریب به یقین نیز نیست، اما عموماً دارای خمیرمایه پندآموزی و عبرت انگیزی است و از این رو ذکر آن ها حلاوت نقل دارد:

حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده و در بیان احوال امیر نصر سامانی آورده است: «ماکان بن کاکی از دیلمان گریخته به خراسان رفت و خواست که به تغلب بر آن جا مستولی شود. امیر نصر، اسفهلار خود، امیر علی محتاج را با لشکری گران به جنگ او نامزد کرد. به وقت عزیمت، امیر نصر او را وصیت می کرد که در کار جنگ چنین و چنان کن. در میان سخن روی امیر علی دژم می شد اما تحمل کرد تا امیر نصر سخن تمام کرده بیرون رود و آنگاه بیرون رفت. در اندرون پیراهن او کژدمی بود او را هفده جا نیش زده بود این حال با امیر نصر رسانیدند. گفت چرا پیشتر بیرون نرفتی؟ گفت: اگر بنده در حضور امیر از زخم نیش کژدمی بنالد و امیر را در میان سخن بگذارد، در غیبت او چگونه طاقت شمشیر آبدار آرد. امیر نصر او را نوازش کرد. امیر علی برفت و ماکان بن کاکی را در جنگ بکشت و سپاهش منهدم گردید و کاتب خود را گفت حال ماکان به لفظی اندک و معنی بسیار به خدمت امیر عرض کن کاتب نوشت: اما ماکان صار کاسمه»<sup>۱</sup>.

۱. تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، به اهتمام ذکر عبدالحسین نوایی، انتشارات امیرکبیر،

این شیوه اختصارگویی و اختصارنویسی و نیز بکار بردن الفاظ و کلمات پیچیده اگرچه تلمیحی شاعرانه دارد اما گاه چنان راه اغراق می‌پیماید که چون نوشته‌های میرزامهدی خان استرآبادی در کتاب درّه نادره بوی فضل فروشی محض می‌دهد و گاه چون جمله بالا از صنایع لفظی و معنوی برخوردار است.



## کشکول سفر سمرقند و بخارا

سفر به دیاری چون سمرقند و بخارا با تاریخ و علم و هنر عجین می‌شود. آن قدر نکات و دقایق و ظرایف و مناظر و مطالب عدیده دیده می‌شود که ثبت و ضبط و تدوین منسجم آن‌ها گاه غیر ممکن می‌نماید لذا شمه‌ای از این مشاهدات و مطالعات سفر سمرقند و بخارا را در همین سفر می‌ریزیم تا هدیه احباب و یاران گردد:

✽ امام البخاری صاحب صحیح بخاری و التاریخ الکبیر و التاریخ الصغیر در سال ۳۵۶ ه. ق. مورد خشم خالد بن محمد الدخیلی امیر بخارا قرار گرفت و به عزم سمرقند ترک بخارا نمود اما در دهکده «خرتنگ» چهل کیلومتری سمرقند در گذشت و در آن جا مدفون شد.

✽ در ماه سپتامبر ۱۹۹۷ هزار و دویستمین سالگرد تولد امام الترمذی فقیه معروف و شاگرد امام بخاری در تاشکند و ترمذ جشن گرفته شد.

✽ شهر سبز یا شهر «کش» یکی از قدیمی‌ترین شهرهای ازبکستان است که در قرون دوم و سوم قبل از میلاد ایجاد شده و در قرون ۱۴ و ۱۵ میلادی به مرکز بزرگ بازرگانی و تجاری منطقه تبدیل شده بود.

امیر تیمور گورکانی در روستای خواجه الغار در نزدیکی شهر سبز به سال

۱۳۳۶ میلادی تولد یافته است.

تیمورقصد داشت شهر سبز را پایتخت خویش سازد ولی در عمل سمرقند جای آن را گرفت. راه بزرگ ابریشم از این شهر می‌گذرد و آثار معماری تیموری بسیاری چون کاخ معروف آق سارا در آن ساخته شده است.

✱ حماسه و حماسه سرایی در ازبکستان نیز ریشه تاریخی دارد حماسه‌های ازبکی داستان‌هایی است که تاریخ و اخلاق و عادات و رسوم ملی این قوم را بیان می‌کند و انواع مختلف دارد:

حماسه‌های قهرمانانه مانند «آپامش»

حماسه‌های عشقی مانند: «کوراوغلی»، «کونتوغمیش»، «شیرین و شکر»، «آرزیگول» و «طاهر و زهره»

حماسه‌های رزمی مانند: «یوسف و احمد» و «علی بیگ و بلی بیگ»

حماسه‌های مردمی مانند: «فرهاد و شیرین» و «شاهزاده صنوبر»

✱ در فصل پنبه چینی، فروشگاه‌های شهرهای ازبکستان عموماً تا ساعت ۴ بعدازظهر تعطیل است تا مردم به پنبه چینی پردازند. ازبکستان از تولیدکنندگان ممتاز کمی و کیفی پنبه جهان است.

✱ خربزه ازبکستان معروف است و هندوانه شیرین که تربوزه نام دارد، آدم را درکنار جاده متوقف می‌سازد و دو عدد هندوانه کره‌ای شکل سیاه رنگ که حدود ۱۵ کیلوگرم بود به یک صد سور معادل سیصد تومان خودمان خریداری نمودیم که بسیار شیرین و سرخ رنگ بود.

✱ لغاتی که میزبان ازبک ما به کار می‌برد گاه آن قدر فارسی است که مفهوم آن برای ما مدعیان آشنایی به زبان پارسی دشوار می‌نماید:

بیمارستان، بیمارگاه

حمل و نقل شکر، شکرکشان

آمولانس، نعلش کش  
می‌گفتم یا گفتم، گویدم  
به موقع، بر وقت  
آفتابگردان، آفتاب پرست

\* حوض استخر مانند جلو دیوان بیگی بخارا از آب جوی مولیان پر می‌شود و گویند امیرعالم خان، حاکم بخارا جماعتی، بالغ بر ۱۷۲ تن ترک بچگان حرم سرای خویش را در آن به بازی آب وا می‌داشت که این امر از جمله تفریحات او به شمار می‌آمد و ما اینک در نقل قول آن احوال، لفظ شریف جل‌الخالق به کار می‌بریم!!!

\* اتوبوس‌هایی محصلین مدارس را برای پنبه چینی به حاشیه جاده‌های بین شهری آورده‌اند تا در دشت‌های وسیع پنبه چینی کنند. هر کارگر -محصل ازبکی روزانه بین ۸۰ تا ۱۰۰ کیلوگرم پنبه می‌چیند و برای هر کیلوگرم ۴ سور می‌گیرد که ۴۰۰ سور عملکرد روزانه‌اش حدود ۱۲۰۰ تومان خودمان است و هر ۵ روز یک بار محاسب به حساب هر عملة پنبه چین می‌پردازد.

\* در تاشکند، پایتخت ازبکستان پارکی به نام ایران وجود دارد و تاشکند شهر تجارت و اقتصاد ازبکستان است.

\* راهنما می‌گوید نام خیابان‌های ازبکستان عموماً بعد از کمونیسم عوض شده است: استالین، ماکسیم گورکی، لنین و...

اما حالا رودکی، ابوریحان بیرونی و صدرالدین عینی شده است.  
\* در ازبکستان دزدی و سرقت یا وجود ندارد یا بسیار کم و قابل اغماض است.

\* جمعیت سمرقند ۳۰۰۰۰۰۰ نفر، تاشکند ۵۰۰۰۰۰۰ نفر و ازبکستان ۲۲۰۰۰۰۰۰ نفر است.

\* می‌گویند سمرقند صیقل روی زمین و بخارا قوت اسلام و دین است.  
\* در گذشته بخارا، خیوه و فرغانه سه مملکت تابع ازبکستان بودند و حالا ولایات نوایی، بخارا و فرغانه نفت خیزند.  
\* تولید سالیانه پنبه ازبکستان به ۴۸۰۰۰۰۰ تن می‌رسد.  
\* تولید فولاد سالیانه ۲۵۰۰۰۰ تن و تولید مس ازبکستان نیز همین مقدار است تا مقام سومی جهان را برای آن کشور به ارمغان آورد.  
\* گویند قالب رباعی را رودکی سمرقندی ابداع نمود و شمس قیس رازی گوید: روزی رودکی در گذرگاه به تصادف فریاد مسرورانه پسری را شنید که حین غلتاندن گردوها به درون گودالی می‌گفت: «غلتان غلتان همی رود تا بن گو» و شاعر با الهام از وزن آن قالب رباعی را کشف کرد بر وزن «لا حول و لا قوة الا بالله» و نمونه‌ای از رباعی چنین است:  
بی روی تو خورشید جهانسوز مباد  
هم بی تو چراغ عالم افروز مباد  
با وصل تو کس چو من بدآموز مباد  
روزی که ترا نبینم آن روز مباد

\* میدان ریجستان سمرقند شباهت زیادی به میدان نقش جهان اصفهان دارد. چندین مدرسه علمیّه و مسجد و بنای تاریخی کاشی کاری شده به سبک معماری صفوی در اطراف میدان به چشم می‌خورد اگر چه چند قرن پیش تر از صفویان ساخته شده است!!  
\* میرزا الغ بیگ، ستاره شناس نامدار ازبک و نوه تیمور لنگ است. میرزا مورد احترام مردم بود و عبداللطیف فرزند میرزا الغ بیگ بر پدر حسادت می‌ورزید زیرا می‌دانست میراث سلطنت به پسری از فیروزه همسر دیگر میرزا می‌رسد. پدر عزم حج نمود و سلطنت را به عبداللطیف سپرد. با این

همه او سپاهی به دنبال پدر فرستاد و در ۳۰ کیلومتری سمرقند و در راه حج پدر را در بند و سپس شهید کرد<sup>۱</sup>، اما خود نیز فقط ۶ ماه حکومت نمود و به دست شاه ایرانی کشته شد ماجرای شهادت میرزا الغ بیگ به دست پسرش عبداللطیف مرا به یاد اسارت شاه جهان گورکانی به دست فرزندش اورنگ زیب می‌اندازد که او نیز پدر را در برج یاسمن کاخ‌های آگرا زندانی کرد و ۹ سال در کنار اسارتگاه پدر شب‌های سرای خویش را ترتیب داد و پدرش شاه جهان در این مدت، تنها از پنجره زندان، نیم‌نگاهی به مزار ابدی عشق دردآلودش یعنی ممتاز محل داشت. و این پدرکشی‌ها در طول تاریخ بشر چه بسیار اتفاق افتاده است و همه بر سر منیت و جاه‌طلبی و افزون‌خواهی اولاد آدم رخ نموده است!!

\* این دو بیتی هم سرودهٔ کسایی مروزی است که در عهد سامانیان می‌زیسته است:

گل نعمتی است هدیه فرستاده از بهشت

مردم کریم‌تر شود اندر نعیم گل

ای گل فروش گل چه فروشی به سیم و زر

وز گل عزیزتر چه ستانی به سیم گل

\* در سفرهای زمینی چه بسیار مناظر و دیدنی‌هایی که مسافر را تحت تأثیر قرار می‌دهد، اما بعضاً با چشم دل می‌توان فاصله‌های دورتری را نیز مشاهده نمود و فی‌المثل در سمرقند به دارشدن حسنک وزیر در بلخ را تماشا کرد و من درایام اقامت در سمرقند مکرر به یاد ابوعلی حسن ابن

۱. این مطلب را که می‌نگاشتم آیه شریف ۷۴ سوره مبارکه بقره تداعی شد که: ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ... سپس دل‌های شما از این واقعه سخت گردید همانند سنگ، یا سخت‌تر از آن، چرا که از برخی سنگ‌ها جوی‌هایی بیرون می‌زند و پاره‌ای از آن‌ها می‌شکافد و آب از آن خارج می‌شود و برخی از آن‌ها از بیم خدا فرومی‌ریزد و خدا از آن چه می‌کند غافل نیست.

محمّدابن میکال، وزیر معروف سلطان محمود غزنوی افتادم که در همین قلمرو خراسان بزرگ بعد از عزل احمد ابن حسن میمندی از جانب سلطان غزنوی به وزارت رسید و بعد از سلطان محمود حمایت کرد و جانب امیر محمد گرفت و سلطان مسعود غزنوی را ناسزا می‌گفت و حتی پیش بینی نمود چنانچه مسعود به سلطنت رسد، وی را به دار کند و این چنین نیز شد زیرا حسنک، به دستور سلطان مسعود و به تحریک خواجه ابوسهل زوزنی به جرم قرمطی بودن بی اساس به دار آویخته شد.

اگر چشم دل را بگشاییم، بعد از قریب هزار سال به دار شدن حسنک در بلخ را از سمرقند تماشا می‌کنیم و اگر پیکر بی رمق حسنک تنها ۷ سال بر دار بود، همچنان بر دار می‌بینیم او را!!

\* احمدابن اسد سامانی حاکم ایرانی فرغانه و سمرقند بود، وی نواده سامان خداه و جد امرای سامانی است و از جانب خلیفه در سال ۲۵۴ ه. ق. حکومت فرغانه و سپس سمرقند یافت و در اواخر عمر عزلت گزید و امارت دو ولایت مذکور را به پسر بزرگ ترش نصر بن احمد سامانی سپرد.

\* در عهد سامانیان به شعر و ادب پارسی توجه بسیار شد و شاعرانی چون رودکی، شهید بلخی، دقیقی و کسایی مروزی ظهور کردند. علاوه بر آن در میان شاهزادگان سامانی نیز امرایی چون ابوالحسن آغاجی و امیرمنتصر سامانی قریحه خوش شاعری داشتند. در این عهد دانشمندانی چون ابوالفضل بلعمی، ابوعلی بلعمی جیهانی و عتبی نیز به فضل و ادب اشتغال داشتند.

سامانیان سپاهییانی نیز پروریدند که سرانجام سلسله سامانی را هم اینان نابود کردند و بکتوزون، البتکین و سبکتکین از جمله این سپاهیان دست پرورده‌ی خود سامانیان اند که موجب نابودی سامانیان نیز شدند و خود کرده را تدبیر نیست!!

※ صحیح بخاری و صحیح امام مسلم نیشابوری به صحیحین مشهورند. مجموعه احادیث صحیح مسلم بالغ بر ۱۲۰۰۰ صحیح ذکر شده است. کسانی که مسلم در صحیح خود به آنها استناد کرده است و بخاری از آنها ذکر به میان نیاورد، ۶۲۵ تن اند. تعداد احادیث صحیح بخاری نیز قریب ۷۲۹۵ حدیث ذکر گردیده است.

※ صنعت کاغذ سازی در سال ۶۱۵ به ژاپن و در سال ۷۵۱ به سمرقند راه یافت. کاغذ از طریق سمرقند به بلاد اسلامی رسید. گویند فضل بن یحیی برمکی اولین دایرکننده کارخانه کاغذ در بغداد بوده است.

※ محمد عوفی در لباب الالباب گوید: «جلال الدین قلج سلطان سمرقند بود و به خط خوش قرآن می نوشت و به مرد مجهولی می داد تا بفروشد و در قوت کار خود به کار برد. گاه نیز شعر می سرود و از جمله این رباعی از سلطان سمرقند است:

ای روی ترا از حسن، بازارچه‌ای

در من نگر از چشم کرم، بارچه‌ای

دریاب که تر می کند از خون جگر

هجران تو از هر مژه، دستارچه‌ای

※ ابن حوقل گوید: «بندگان ترک در جهان نظیر ندارند و در بها و زیبایی هیچ یک را با آنها یارای همسری نیست و من غلامی را دیده‌ام که در خراسان به سه هزار دینار فروخته شد و قیمت ترک در میان خراسانیان به سه هزار دینار می رسد و من در هیچ جای جهان به این قیمت ندیدم و از این جنس در دستگاه آل سامان و بزرگان خراسان بسیارست. غالب غلامان صقلایی و خزری و دیگر طوایف ترک را تجار خوارزم و سمرقند

می فروخته‌اند»<sup>۱</sup> و من در سمرقند با خود می‌گویم پس سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی سابقه تاریخی و دیرینه دارد!!

\* در اواخر عهد سامانیان عده‌ای از غلامان که به مراتب بالا رسیده بودند، باعث اغتشاشاتی در دستگاه آل سامان شدند و دسایسی به وجود آوردند و کارشان به جایی رسید که خود غلامانی می‌خریدند و البتکین زمانی که از خراسان بیرون می‌رفت، دو هزار و هفتصد غلام ترک داشت.<sup>۲</sup>

با خود می‌گویم امیران سامانی به چه خواب غفلتی فرو رفته بودند که غلامی ترک در دستگاهشان، خود ۲۷۰۰ غلام ترک پرورش می‌دهد و با خود از قلمرو پایتخت نیز خارج می‌کند و هنوز امیران سامانی به پندار خوش خوابیده‌اند و از تجربه روزگاران بویی نبرده‌اند و لاجرم همه هستی خویش بر سر این سودای خام نهادند و دودمان خویش را به باد فنا دادند.

\* در اواخر قرن چهارم و به روزگار سامانیان تعداد یهودیان سمرقندی هزار تن و همین تعداد نیز در اصفهان بوده‌اند و سمرقند و اصفهان از این بابت نیز برابری می‌کنند!

\* آلات موسیقی ازبکان با سازهای ایرانی وجه مشترک بسیار دارد این نام‌های آشنا را در نظر بگیرید: گیجاک، کربوز، ساتو، دوتار، رباب، تنبور، عود، چنگ، بالابان، کرنای، نقاره و... اغلب آن‌ها را می‌شناسیم، زیرا موسیقی اینان نیز به نحوی با نغمات ایرانی و شیوه اجرای آن مشابهت دارد.

\* ناصر بخاری از شاعران درویش مسلک بخارایی بود. در تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی آمده است: درویش ناصر در راه بیت‌الله الحرام به بغداد رسید. روزی در کنار دجله خواجه سلمان را دید که در کنار دجله تفرج همی‌کند. ناصر برخواجه سلام کرد و سلمان پرسید چه کسی؟ گفت: مردی غریب، خواجه گفت: «دجله را امسال رفتاری عجب

۱. نقل از سفرنامه ابن حوقل.

۲. نقل با اندک تصرف در بیان از سیاستنامه، خواجه نظام الملک طوسی، ص ۱۳۰.

مستانه است» و ناصر فی البداهه پاسخ داد: «پای در زنجیر و کف بر لب مگر  
دیوانه است؟»<sup>۱</sup> این غزل هم از اوست:  
ما را هوس صحبت جان پرور یارست  
ورنه غرض از باده نه مستی و خمارست  
آتش نفسان قیمت میخانه شناسند  
افسرده دلان را به خرابات چه کارست  
در مدرسه کس را نرسد دعوی توحید  
منزلگه مردان موحّد سَر دارست  
و من چون این بیت غزل ناصر بخاری را خواندم غزلی با این مطلع سرودم  
که:  
من سور انالحق را بی دار نمی خواهم  
حلاجِ سَر دارم، زنهار نمی خواهم

---

۱. نقل از تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی باندک تصرف در بیان.



### الخبار الطوال و حدیث سمرقند و بخارا

الخبار الطوال ابی احمد بن داوود الدینوری از مهم ترین کتب تاریخی سده های نخستین هجری قمری است که در موضوع سیاسی و جنگی و اجتماعی اعراب و ایرانیان بعد از اسلام تا اواخر عهد خلیفه عباسی نگاشته است.

الخبار الطوال که در سال های میانی قرن سوم هجری نوشته شده مأخذ و منبع معتبری برای رخدادهای تاریخی ایران و اسلام محسوب می شود. الاخبار الطوال در دسامبر ۱۹۵۹ توسط عبدالمنعم عامر و به همت دکتر جمال الدین الشیال به چاپ رسیده است. حدیث فتح بخارا و سمرقند را از این کتاب نقل می کنیم:

«وكان خراسان من قِبَل الحجاج قتيبة بن مسلم الباهلي. فكتب اليه الحجاج يأمره بعبور النهر -نهر بلخ، و ان يفتح تلك البلاد. فاستعد قتيبة، و سار في المغارة التي بين مدينة مرو و بين مدينة آمويه، و هي ذات رمال و غضي، فصار الى آمويه ثم عبر النهر و سار الى بخارى...»<sup>۱</sup> که ترجمه فارسی قصه بخارا و سمرقند چنین است:

---

۱. الاخبار الطوال، احمد بن داوود الدینوری، تحقیق عبدالمنعم عامر، ص ۳۲۷.

«حجاج به حاکم خراسان، قتیبه بن مسلم باهلی نوشت و فرمان داد که از نهر (رودخانه بلخ) بگذرد و سرزمین‌های آن سوی نهر را بگشاید. قتیبه لشکر به رزمگاه آورد و از مرو و شهر آمویه گذشت و چون از نهر عبور کرد، بخارا را پیش رو داشت.

پادشاه سرزمین‌های مذکور «صول» نام داشت که بر قلمرو ماوراءالنهر حکومت می‌کرد و در ستیز نخستین، صول به سوی صغانیان فرار کرد. بخارا که فتح شد، حاکمی بر آن گماشت و روی به جانب سغد گردانید که شهر سمرقند را به چنگ آورد.

سمرقند که در محاصره‌ی قتیبه بود، بزرگانی به نزد او آمدند که عمر بر بطالت مگذران، زیرا سمرقند را نتوانی به چنگ آورد. قتیبه جویای علت شد و بزرگان سمرقند مدعی شدند مردی جز «بالان» قادر به فتح سمرقند نخواهد شد و چون تو بالان نیستی، دست از محاصره بردار و راه خود گیر. قتیبه به ظاهر پند دهقانان بشنود، اما در نهان خدعه کرد و آنان را بفریفت. قتیبه جعبه‌هایی فراهم آورد که از درون و برون قابلیت بستن و گشادن داشت و در هر صندوق مردی جنگی با سلاح نهاد و درها به بست و به سمرقندیان سپرد که هان ای سغدیای اینک که محاصره شهر شما را ناتمام می‌گذارم و به سوی آمادگاه جنگی خویش باز می‌گردم، این صندوق‌های اضافی را به شهر برید و چنان کردند و لاجرم در دل شب، سمرقند به دست مردان مسلح قتیبه افتاد که سر از صنادیق ارمغانی قتیبه در آورده بودند و به زمانی کوتاه حصار و برج و باروی شهر را با خود گرفتند و سپاه قتیبه نیز از خارج حصن شهر حمله آورد و سمرقند به دست سپاه اعراب افتاد و بدین ترتیب قتیبه سرتاسر قلمرو ماوراءالنهر را فتح نمود.

قتیبه پس از سمرقند عازم «کش» که شهری میان سمرقند و بخارا و بلخ و به شهر سبز مشهور است گردید و پس از آن شهر «نسف» زادگاه قتیبه نامی

صاحب تفسیر نسفی را تسخیر نمود و قلمرو فتوحات خود را از ماوراءالنهر به تخارستان کشانید و جمله خراسان را فتح نمود.  
قتیبه سالیانی دراز بر خراسان بزرگ حکم راند تا سرانجام اقبال از او برگشت و گروهی از سربازانش بر او شوریدند و او را به قتل رسانیدند.  
پس از قتیه، ولید بن عبدالملک، جراح بن عبدالله حکمی را والی خراسان کرد و خود به سال ۹۱ هـ. ق. به حج رفت در آن زمان از یاران و اصحاب ولید کسی جز سهل بن سعد ساعدی (ابوالعباس) باقی نمانده بود».



قتیه و ولید و جراح و سهل ساعدی و... همه آمدند و رفتند و جز نامی پیچیده در لفاف صفتی، باقی نگذارند که کارنامه‌ی اعمال هر کس عملکرد ایام حیات اوست و ما در قلمرو سغد و سمرقند و ماوراءالنهر به رأی العین اثر عبرت زمانه را چه بسیار دیدیم!!



### الکامل ابن اثیر و قصه بخارا و حدیث سمرقند

از جمله متون تاریخی معتبر در احوال والیان و امیران بلاد اسلامی قرن اول و دوم (ه. ق.)، الکامل ابن اثیر است. روایاتی به تلخیص از این کتاب برگزیدیم تا شیوه گشودن سمرقند و بخارا به نقل از عزالدین ابن اثیر بیان گردد:

❖ «قتیبه به سال ۸۶ هجری به سان کارگزار حجاج بر خراسان، بدین پهنه آمد، دهقانان بلخ به نزد او آمدند و با وی روانه شدند و از آن جا روی سوی آخرون و شومان کرد که پهنه‌ای از تخارستان بود».<sup>۱</sup>

اما گشودن ارک مستحکم بخارا به این اندک بر نمی‌آید چنان که:

«در این سال (۸۹ هـ) نامه حجاج برای قتیبه فرا رسید که او را فرمود آهنگ «وردان خداه» کند. او در جایگاه «زم» از رود بگذشت و با سغدیان و مردم «کش» و «نسف» در راه بیابان دیدار کرد. اینان با لشکری گشن به جنگ او برخاستند و او دو شب و دو روز با ایشان پیکار آزمود و به جنگ وردان خداه، پادشاه بخارا برخاست ولی کاری از پیش نبرد و به مرو بازگشت و برای حجاج گزارش نوشت».<sup>۲</sup>

دیدیم که قتیبه با همه جنگاوری و پیروزی‌هایش نتوانست در نخستین

۱. الکامل، ابن اثیر، ترجمه دکتر محمدحسین روحانی، ج ششم، ص ۲۷۴۸.

۲. همان، ص ۲۷۶۲.

یورش به بخارا وارد شود و سالی از این ماجرا بگذشت تا: «قتیبه در سال ۹۰ (۷۰۹ میلادی) برای جنگ (بخارا) بیرون رفت. وردان خداه سغدیان و ترکان پیرامون خود را بر شوراند که به یاری او آمدند. قتیبه پیش‌دستی کرد و شارسان را در میان گرفت... هریم ابن طحمة فرماندهی سواران ایشان به دست داشت و وکیع فرماندهی سراسری شان را... خاقان و پسرش زخمی شدند و خدا ایشان را پیروزی بخشید... چون قتیبه مردم بخارا را سرکوب کرد، سغدیان از او ترسیدند و طرخون، پادشاه ایشان با دو سوار فراز آمدند. قتیبه، حیان نبطی را برای گفت و گو فرستاد و طرخون با پرداخت باژ بازگشت.»<sup>۱</sup>

از بیابان‌های مابین سمرقند و بخارا که می‌گذشتیم، به یاران همسفر<sup>۲</sup> می‌گفتم: این است حدیث سمرقند و بخارا و تازه این گوشه‌ای از ماجرای سترگ این دو شهر ابر شهر زمانه‌ی خویش است. در لابه لای اوراق تاریخ، پیوسته بر این دو شهر کهن ماجراها رفته است و کنگره‌های قصرها و دیوارهای حصن حصین آن دو شهر شاهد ترک تازی‌ها و دست به دست شدن‌های بسیار بوده است. سمرقند و بخارا قصه‌های بسیاری در سینه دارد که این دیوارها و بیابان‌ها و قلعه‌ها شمه‌ای از آن را برای ما باز می‌گویند.

۱. همان، ص ۲۷۷.

۲. حمیدرضا قندی و حسین کفعمی و احمد سلیمانی در سمرقند و بخارا نمونه‌ای از حسن خلق و آداب حمیده سفر را تصویر نمودند و چه خوش خلق همسفرانی بودند.

## سیردریا، سیحون

سیر دریا همان سیحون معروف ادبیات فارسی است. نام باستانی آن «یارکسارتس» و طول آن ۲۱۰۰ کیلومتر و از جمله معروف ترین رودخانه های آسیای مرکزی است. در دره بزرگ فرغانه دو رود نارین و قرادریا به هم پیوسته می شوند و سیحون پدید می آید و از ازبکستان و تاجیکستان و قزاقستان گذشته سرانجام چون خواهر همزادش جیحون، به آرال می ریزد.

سیحون از دشت بزرگ قزل قوم می گذرد و استعداد فراوانی برای کشاورزی و نیروی برق آبی به وجود آورده است. سیحون از شهر تاریخی خجند نیز می گذرد.

اسامی دیگر سیحون یا سیردریا بنا به منطقه جغرافیایی خاصی که از آن می گذرد عبارت است از رود خجند، رود بناکت، رود شاهرخیه، رود اخسیکت و رود چاچ.

ماوراءالنهر که بین سیحون و جیحون قرار گرفته است بنا به استعداد خاص خود همواره در طول تاریخ محل بروز برخوردهای اقوام مختلف بوده است.



## آمودریا، جیحون

ماوراءالنهر بین سیر دریا و آمودریا واقع شده است. آمودریا یا جیحون نیز برای فارسی‌زبانان نام آشنایی است. جیحون در ادبیات فارسی نماد بزرگی از بیان رودی پرآب تجلی کرده است:

آب جیحون از نشاط روی دوست      خنگ ما راتا میان آید همی

آمودریا یا جیحون از دامنه‌های جبال هندوکش سرچشمه می‌گیرد و نام باستانی آن اوکسون است. طول آمودریا ۲۵۴۰ کیلومتر است و در آسیای مرکزی جریان دارد. مسیر آمودریا شمال شرقی افغانستان و غرب و شمال غرب و شمال ترکمنستان و غرب ازبکستان و سپس دریاچه آرال می‌باشد. قسمت علیای آمودریا به نهر جریاب مشهور است و رود پنج نیز خوانده می‌شود. آمودریا گویا در گذشته دور به خزر می‌ریخته و آمو و آمویه نیز از جمله اسامی آن است. شمال آمودریا در واقع ماوراءالنهر نامیده می‌شود جیحون در ادبیات فارسی نماد بیان اغراق آمیز آب است چنان که شوریده‌ی عریان همدانی، باباطاهر گوید:

بوره کز دیده جیحونی بسازیم    بوره لیلی و مجنونی بسازیم  
فریدون عزیزم رفتی از دست    بوره کز نو فریدونی بسازیم  
نام باستانی جیحونِ اوکسون است. از آبریزهای عمده جیحون، مرغاب و  
خشاب است. این رودخانه آمو و آمویه نیز نامیده می‌شود.  
جیحون فشان ز اشک و سمرقند گیر از آه  
تا ما نهیم نام تو خاقان صبحگاه<sup>۱</sup>

که گفتت به جیحون درانداز تن    چو افتاد هم دست و پایی بزن  
چه دانند جیحونیان قدر آب    ز وانندگان پرس در آفتاب<sup>۲</sup>

## سمرقند و بخارا در آینه‌ی تاریخ طبری

اهمیت مطالب مذکور در تاریخ طبری تألیف مورّخ شهیر محمد بن جریر طبری مرا بر آن داشت تا شمه‌ای از روایات معتبر وی در احوال امیران و ذکر وقایع مربوط به سمرقند و بخارا را تلخیص و تقدیم خوانندگان عزیز این سطور نمایم:

❖ «یونس بن اسحاق گوید: قتیبه به سال نود و چهارم غزا کرد و چون از نهر گذشت، بیست هزار مرد جنگی به مردم بخارا و کش و نسف و خوارزم مقرر کرد و پس از اینان با وی سوی سغد رفتند که آن‌ها را سوی چاچ فرستاد و خود او سوی فرغانه روان شد و برفت تا به خجند رسید و مردم آن جا بر ضد وی فراهم شدند و بر مقابله آمدند و بارها نبرد کردند که پیوسته ظفر با مسلمانان بود».

وقتی در فاصله میان شهرهایی چون سمرقند و بخارا و سغد و فرغانه و کش سفر می‌کنیم، پی به اهمیت نفوذ اسلام بر این اقالیم دور برده با تحسین و تعجب با خود می‌گوییم همین ورود و نفوذ نخستین بوده است که زیر بنا و پایه و اساس حکومتی مقتدر را فراهم ساخته، قرن‌ها بعد امپراطوری بزرگ تیموری و غزنوی و سامانی شکل می‌گیرد.

\* «جهم باهلی گوید: وقتی قتیبه، مردم بخارا را هزیمت کرد و جمعشان را به پراکند، مردم از او بیمناک شدند. طرخون پادشاه سغد همراه دو سوار پیامد و نزدیک اردوگاه قتیبه بایستاد که نهر بخارا در میانه بود و خواست که یکی را پیش آن‌ها فرستد که وی سخن کند و قتیبه یکی را گفت که نزد وی رفت. طرخون، حیان نبطی را ندا داد و او تقاضای صلح داشت، در مقابل فدیهای که به مسلمانان دهد. قتیبه تقاضای وی پذیرفت و با وی صلح کرد و گروگان گرفت».<sup>۱</sup>

\* ... قتیبه، قطیفه‌ای بر دوش داشت و با خویشتن می‌گفت: این سمرقند تا کی شیطان‌ها داشته باشد، به خدا اگر صبح شد، درباره‌ی مردم تو کوشش به نهایت خواهم کرد. آنگاه قتیبه برفت تا نهر را به سمت راست نهاد و وارد بخارا شد و مردم آن جا را همراه برداشت و برفت تا به شهر اربنجن رسید که پوست‌های اربنجی از آن جا آرند. در آن جا غوزک فرمانروای سغد با گروهی انبوه از ترکان و مردم چاچ و فرغانه با آن‌ها رو به رو شد و بی آن که دو جمع رو به رو شوند، برخوردی در میانه رفت که در همه جا غلبه بامسلمانان بود. اما از هم برکنار بودند تا به نزدیک شهر سمرقند رسیدند و در آن جا مقابل شدند. سغدیان بر مسلمانان حمله بردند و آن‌ها را درهم شکستند، چنان که از اردوگاهشان گذشتند آنگاه مسلمانان به ترکان حمله بردند و عقب راندند و خدا بسیار کس از مشرکان بکشت و به شهر سمرقند رفتند و با مسلمانان صلح کردند. علاء بن جرید گوید: وقتی قتیبه سمرقند را بگشود، بر کوه آن جا ایستاد و مردم را دید که در مرغزارهای سغد پراکنده بودند و شعر طرفة بن عبد را بر تمثیل خواند که:

سمرقند قرن‌ها یمانی بود

اکنون به قیسیان مضری

۱. تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج نهم، ص ۳۸۲۵.

انتساب دارد.

آنگاه قتیبه بر جانب مرو روان شد و عبدالله بن مسلم را بر سمرقند  
گماشت.<sup>۱</sup>

---

۱. تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج نهم، صص ۳۸۶۵-۳۸۶۳.



## قند سمرقند

نبض او بر حال خود بُد بی گزند  
تا پرسید از سمرقند چو قند  
«مولانا»

خیابان اصلی شهر سمرقند به چهارباغ اصفهان شباهت بسیار دارد. میدان امیرعلیشیرنواپی ابتدای آن است که مجسمه ایستاده‌ی او زحمت پرسیدن نام میدان را از رهگذران می‌گیرد.

حد فاصل میدان امیرعلیشیرنواپی تا میدان امیر تیمور گورکانی قسمتی از همان خیابان رؤیایی و افسانه‌ای شهر سمرقند است. عرض خیابان حدود یک صد متر و باغستان پیاده روی وسط آن، مسیر آمدگان و روندگان را به دو بخش جداگانه تقسیم می‌کند. صنوبرهای کهن در ارتفاع حدود ۲۰ متری سر به هم نهاده‌اند و نجوا می‌کنند و درختچه‌های صنوبر خرم و شاداب باغچه‌ها نیز همین پایین بازی می‌کنند و غنچه‌های عرق کرده خود را بر هم می‌نهند و عشق ورزی می‌نمایند. مجسمه‌های سنگی بسیاری در سراسر پیاده رو و زیر درختان سر به فلک کشیده جا خوش کرده‌اند و هر یک نمادی از عارف و شاعر و محقق و اندیشمندی است. قدم زدن در زیر این

درختان و میانه‌ی خیابان اصلی شهر سمرقند آن قدر شاعرانه و رؤیایی است که آدم را به عمق قند سمرقند می‌کشاند تا به معنای ژرف این شهر کهن پی برد.

در لغت‌نامه معین آمده است: «سمرقند، معرب سمرکند، جزو اول معلوم نیست، جزو دوم کند مشتق از کندن، شهری در آسیای میانه، نزدیک بخارا و کنار رود سغد که اکنون یکی از شهرهای ازبکستان است.»

از این تعابیر محققانه‌ی لغت‌نامه‌ای هم جان وجودمان سیراب نمی‌شود. زیرا من در این گردش شبانه‌ی خیابان امیر علیشیر نوایی سمرقند به دنبال قند بیشتر بودم. آن قدر جذبه مناظر بی‌آلایش و زیبایی این خیابان در رگ سمرقند کشیده شده به جانم نشسته است که می‌خواستم قند آن را افزون کنم یا افزون‌تر ببینم. با میزبان خوش مشرب ازبکمان که قدم می‌زنیم لاجرم حرف‌های گونه‌گونی بیان می‌شود:

- در سمرقند و بخارا و تاشکند سینما وجود ندارد، شکر در سمرقند کیلویی ۴۰۰ تومان خودمان است. مرزهای ازبکستان با کشورهای افغانستان و تاجیکستان بسیار ناامن است. مجسمه یوری گاگارین اولین فضانورد معروف روسی دیدنی است. پاک و تمیز بودن هوای سمرقند به علت آن است که صنایع و کارخانجات در این شهر کم است.

به میدان مرکزی شهر سمرقند می‌رسیم. مجسمه بلند قامت امیر تیمور گورکانی که بر تختگاه زرین نشسته است، چشم را در حدقه ثابت می‌دارد. آن قدر جذبه و نفوذ چشمان نافذ این جهان‌گشای بی‌باک به جانمان می‌نشیند که باز به اندیشه نام و نشان سمرقندی می‌پردازیم که مجسمه او را در میان گرفته و مزار او را در دل خویش دارد. با خود می‌گوییم: سمر، افسانه گفتن، افسانه کردن، خواب نکردن در شب، کورکردن یا از حدقه برآوردن چشم با میخ آهنین گداخته است، اگر این معانی و تعابیر را به پسوند کردن

افزون کنیم چه بسا پاره‌ای از اعمال خشونت‌آمیز امیر تیمور گورکانی را نیز معنا کرده باشیم!

اما این خیابان زیبا و این شبگردی جانانه مانع می‌شود سمرقند را خشن معنا کنم. به لغت باز می‌گردم که سمر معانی دیگری نیز دارد. سمر، افسانه و حدیث شب است که:

ز حدیث حسن لیلی بگذشت شوق مجنون

اگر این صفت بدانی و گر آن سمر بخوانی<sup>۱</sup>

و یا تعبیر خوش فرخی که:

هنر و فضل تو بر خلق چرا عرضه کنم

چون به نزدیک همه خلق به هر دو سمری

و روایت خوش جهانگرد یک لاقبای قبادیانی که سمر را خوش ادا

می‌کند:

تو خداوند، چو خورشید به عالم سمری

همچنین بنده زارت به خراسان سمر است<sup>۲</sup>

و معنای افسانه و شهر شدن که از ابیات شیرین حافظ مستفاد می‌شود:

ترسم که اشک در غم ما پرده در شود

وین راز سر به مهر به عالم سمر شود

با این همه، اگر سمر را در قند آمیخته با گلاب ترکان سمرقندی آمیزند، چه نام پرحلاوتی حاصل می‌شود!!

دوستان شبگردمان از معانی دیگر سمرقند می‌گویند و از جمله روایت تاریخ بخارا<sup>۳</sup> که «سمران» را نام معرب سمرقند آورده است و باز به لغت‌نامه دهخدا کشیده می‌شویم که سمرقند را چنین بیان کرده است:

۲. ناصر خسرو قبادیانی.

۱. سعدی شیرازی.

۳. تاریخ بخاری نرشخی، ص ۲۷.

«سمرقند، پهلوی آن سمرکند و یونانی آن مرکنده و آن شهری باشد در ماوراءالنهر که کاغذ خوب از آن جا آورند و سمرقند معرب آن است و معنی ترکیبی آن ده سمر است و نام پادشاهی از ترک و ترکان که این ده را بنا کرد و به مرور ایام شهر شده است. نیز سمرقند از اقلیم پنجم است، در مسالک الممالک آمده، خوش ترین و نزه ترین بلاد جهان است کما اینکه الحضین بن منذر الرقاشی در حق آن شهر گفته است: «کانها السماء للخضرة و تصورها الکواکب الاشراف و نهرها المجرة للاعتراض و سورها الشمس لا طباق» و آن را عرصه ای بود که شهر و قلعه و بعضی دیه ها در آن جا بود و آن عرصه دیوار داشته دورش پنجاه هزار گام و بعضی دیوارها هنوز برجاست. در ایام سالف بر زمین آن عرصه قلعه عظیمی ساخته بودند خراب شده به وقت آن که جهان پهلوان گرشاسب به آن جا رسید. از زلزله بعضی اطلال آن قلعه بیفتاد و گنجی پیدا شد گرشاسب با آن گنج آن قلعه را آبادان نمود و چون بار دیگر خراب شد گشتاسف بن لهراسب کیانی تجدید عمارتش کرد و آن قلعه را حصن حصین و خندق عظیم ساخت. دیواری مابین صحاری آن دیار و ترکستان میانجی ایران و توران برآورد و دورش دوازده هزار گام بود. هوای آن دیار سرد است و آبش از رود و از نهر برش و بارش و جوی بزرگ در میان عرصه ی آن شهر روان است و بر آن باغستان فراوان ساخته اند و سغد سمرقند که از مشاهیر نزهات جهان است بر این است و از این آب در بهار بکشتی گذرند. حاصلش غله و میوه نیکو بود. و از میوه اش انگور و سیب و خربزه در غایت خوب است. مردمش بیشتر حنفی و شافعی مذهبند.

سمرقند شهر بزرگ است بر ماوراءالنهر آبادان و با نعمت بسیار و جای بازرگانان همه ی جهان است و او را شهرستان قهندز و ریش است و از بالای بام بازارشان یکی جوی آب روان است و اندروی جایگاه مانویان است و

ایشان را نغوشاک خوانند و از وی کاغذ خیزد که به همه جهان بیرند و رشته  
قند خیزد و رود بخارا بر در شهر سمرقند بگذرد.

ز چاچ و سمرقند تاترک و سغد بسی بود ویران و آرام جغد<sup>۱</sup>



هم او داد زیور سمرقند را سمرقند نی کانچنان چند را<sup>۲</sup>

این که می‌گویم سمرقند، قند مضاعف دارد از آن است که هر منظر و هر  
تعبیر و هر لفظی که بر این شهر مانده در میانه آسیای میانه را در نظر آوریم، از  
احتشام و گیرایی خاصی برخوردار است. همین کلمه شیرین سمرقندی را  
در نظر آورید:

✽ ابوالقاسم بن بکراللیثی سمرقندی از علماء نیمه دوم قرن هفتم هجری  
است که آثاری چون: الرسالة السمرقندیة در بیان و شرح بر رسالة الوضعية از  
اوست.

✽ شمس‌الدین محمد بن اشرالحسینی سمرقندی متوفی به سال ۶۹۰  
هجری قمری صاحب کتاب آداب سمرقند در بحث و مناظره و نیز قسطاس  
المیزان در منطق است.

✽ نجیب‌الدین بو حامد محمد بن علی بن عمر السمرقندی طبیب عالم،  
متوفی به سال ۹۱۶ هجری قمری و مؤلف کتب و تصانیف عدیده‌ای چون  
کتاب شریف اغذیه و کتاب الالباب و العلامات در طب می‌باشد.

✽ نصر بن محمد بن احمد بن ابراهیم فقیه سمرقندی مشهور به امام الهدای  
که آثاری چون بستان العارفین و قرۃ‌العیون و مفرح القلب المحزون از اوست.  
نام سمرقند با بخارا عجین شده است. وقتی در کوچه پس کوچه‌های این  
شهر عروس‌وار آسیای میانه گردش می‌کنیم، کوچه‌های بخارای پیر هم به



ذهنمان می‌شیند. شاید هم آن بیت ماندگار خواجه شیراز چنین تصویری در ذهن پارسی زبانان عالم کاشته است که: به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را! هر چه هست برای من این دو نام خوش پر رمز و راز، با یکدیگر جلوه می‌کند و لاجرم حالا که از سمرقندی‌های عارف و عالم ذکری به میان آوردیم، شمه‌ای از احوال بخارایی‌های عالم و عارف را نیز بیان خواهیم کرد:

\* در ریحانة الادب آمده است: «شیخ احمد بخاری از اکابر مشایخ نقشبندیه بود و مال و عیال خویش را در بخارا ترک کرد و برای دیدار شیخ الهی به روم رفت و به ارشاد عباد پرداخت و سرانجام در سال ۹۹۲ هجری قمری در سن ۷۳ سالگی در اسلامبول درگذشت».<sup>۱</sup>

\* عبدالعزيز بن احمد بن محمد بخاری از فقهای بزرگ بود که آثاری چون شرح اصول البزدوی و شرح المنتخب الحامی دارد.<sup>۲</sup>

\* محمد بن احمد حسینی نابلسی بخاری ملقب به صفی‌الدین متوفی به سال ۱۲۰۰ ه. ق. و صاحب کتاب القول الحنبلی فی ترجمة ابن تیمیة الحنبلی.<sup>۳</sup>

\* محمد بن اسمعیل ابن ابراهیم بن مغیره بن احنف جعفری، مکنی به امام بخاری و صاحب صحیح بخاری که ذکر او جداگانه رفت.

\* خیالی بخارایی، شاعر خوش قریحه که در جای دیگر به احوال و اشعار او پرداخته‌ایم.

\* شوکت بخاری، شاکر بخاری، ناصر بخاری، عصمت بخاری و... که جمله شاعران پارسی‌گوی اهل بخارایند.



\* در سمرقند به قند پارسی پرداختن و از شاعران سمرقند ذکری به میان

۱. ریحانة الادب، جلد اول، ص ۱۴۶. ۲. به نقل از کتاب معجم المطبوعات.

۳. ریحانة الادب، ج اول، ص ۱۴۶.

نیاوردن، زهی خیال باطل که لاجرم بساطی سمرقندی و ریاضی سمرقندی را نمونه می‌آوریم و در این شب خوش سمرقند، شبگردی خیابان نوایی سمرقند را بهانه می‌سازیم تا زمزمه کنان در مقام اصفهان غزل سراییم و شمه‌ای از حدیث آرزومندی و افسانه‌ی شبانه‌ی این ترکان سیه چشم را به دل باد صبا سپاریم. اگرچه به این کلام شیرین خواجه شیراز واثقیم که: ترسم که اشک در غم ما پرده در شود

وین راز سر به مهر به عالم سر شود  
اما هر چه هست سمرقند کانونی از مراکز کهن نضج و شکوفایی و ترویج زبان شیرین پارسی است و ما در کسوت مدعیان ارادت به این زبان پراحتشام و در حضور میزبانان ازبک زبان به غزل‌سرایی شبانه که می‌پردازیم، لامحاله باید حق مطلب را ادا کنیم و رمز و راز در پرده نشسته این زبان کهن را در الفاظ آوریم و با بضاعت مزجاة به بیان احساس شاعرانه پردازیم:

شکر در باده می‌ریزند این ترکان لب قندی  
مرا دل می‌برد ترکی چو ترکان سمرقندی  
به زنجیر سر زلفش چنانم بسته پای دل  
که از فرغانه تایمگان نباشد هیچ دربندی  
جمالش را جهانی گر کنم سود ازیان باشد  
سمرقند و بخارا می‌دهم بر طرفه لبخندی  
به خاور جلوه مهتاب نخشب می‌شود افزون  
هر آنکس را نباشد در وطن دلداری و دل‌بندی  
مرا گر بوی جوی مولیان آرام می‌سازد  
هوای وصل یار است و سر و سودای دل‌بندی

فلک در رقص دارد جمله اجزاء کواکب را  
مگر از طلعت نیکو نقاب خویش افکندی؟  
شب وصل سمنگان را پیشیزی من نمی‌دانم  
که فردا زیر پا باید نهادن مهر فرزندی<sup>۱</sup>

آواز بیات اصفهان که تمام شد، دوستانِ همراه به سر انگشت پاپیش  
آمدند و شبگردی سمرقندی ادامه یافت، در حالی که نام خوش اصفهان و  
جلوه نیکوی سمرقند درهم آمیخته بود و آن چنان در نشئه جاوید این دو  
شهر کهن مجذوب شده بودیم که گویی: از طرفی تو می‌کشی وز طرفی  
سلاسلم.

شب سمرقند که به نیمه رسید، راه هم نیمه‌ای در پیش بود، چرا که از  
انتهای خیابان باز می‌گشتیم و به یاران همراه می‌گفتم: سمرقند، قند مضاعف  
می‌طلبد و چه شیرین و زیباست قند سمرقند!!

## آثار معماری سمرقند

وصف جامع دمشق و قلعه‌ی حلب و حرمین شریفین از زبان سیاحانی چون ناصر خسرو و ابن بطوطه، آدم را حریص و مشتاق جهانگردی و توصیف دیدنی‌ها می‌کند.

بنابراین حالا که توفیق دیدار سمرقند دست داده، وقت آن است تا شمه‌ای از مشاهدات خود را بیان کنیم:

سمرقند به تعبیری قند شهرهای آسیای میانه است. دیدنی‌های بسیار دارد، همین میدان ریجستان در دل شهر سمرقند حداقل ۷۰۰ سال با تلوؤو بسیار درخشیده است. از نظر حجم و تعداد بنا و پیشینه و هنر معماری پهلوه پهلوی میدان نقش جهان اصفهان می‌زند. عمر آن که از نقش جهان هم بیشتر است. شاید به همین دلیل، ظاهر بیشتر بناها دستخوش گزند باد و کم مهری مسوولان و بلایای طبیعی قرار گرفته و گلدسته‌ها، مأذنه‌ی بالایی خود را از دست داده و کاشی‌کاری‌ها دچار ریزش و افتادگی گردیده و رواق‌ها و ستون‌ها و سقف‌ها نیز هر یک به نحوی دچار خرابی و شکستگی و ویرانی نسبی شده‌اند. اما با این همه، میدان ریجستان یک مجموعه عظیم هنری بشری است که توجه افزون‌تر از این می‌طلبد تا این گنبد‌های فیروزه‌ای

قرینه خوبی برای گنبد مساجدی چون شیخ لطف الله و ایوان عالی قاپو و ستون‌های چهل ستون اصفهان باشند.

میدان ریجستان مثل نقش جهان اصفهان، منظم و وسیع نیست اما به هر حال محوطه بزرگی را شامل می‌شود که با طراحی خاصی برای اجرای برنامه‌های هنری مهیا گردیده است. مساجد و مدارس علمیه قدیمی بسیاری در گوشه و کنار میدان قرار دارد که عموماً در حال بازسازی‌اند و گرد و غبار زمان و به خصوص ملال بی‌مهری و بی‌توجهی ۷۰ ساله اخیر (دوران کمونیزم) راز چهره می‌زداید. مدرسه شعردار دوره تیموری، مدرسه‌ی تیکه‌کاری، مدرسه‌ی میرزاالغ بیگ از جمله بناهای موجود در میدان ریجستان است. این بناها اگر چه دستخوش باد پاییزی قرون و اعصار گردیده‌اند و شادابی و چهره‌ی فتان ایام نخستین را از دست داده‌اند، اما اگر تاج محل والاترین دستاورد هنری مسلمین و همپایه‌ی آفریده‌هایی چون پرستشگاه‌های کرنک، پارتینون، مسجد ایا صوفیه و کلیسای گوتیک است، من عقیده دارم میدان ریجستان سمرقند و میدان نقش جهان اصفهان هم همپایه آن‌ها هستند.

### سبک خراسانی و نظم و نثر پارسی

زبان شیرین فارسی به صورتی که ما می‌شناسیم، بیش از هزار سال در پهنه‌ی ایران بزرگ و چند کشور دیگر از جمله شبه قاره هند زبان رسمی بوده است. بدیهی است زبانی بدین سابقه‌ی تاریخی و گستره‌ی جغرافیایی و لطافت مضامین و حلاوت لفظ، در ادوار مختلفی به نضج و شکوفایی رسیده است که دوره‌ی سامانیان از جمله پرشکوه‌ترین آن دوره‌هاست. به حق، نخستین شاعر پرآوازه و بزرگ فارسی‌گوی، استاد شاعران قرون ماضی رودکی سمرقندی است.

اگر چه در سال ۳۸۹ هجری (۹۹۸ میلادی) قلمرو پادشاهی سامانیان به دست غزنویان و آل افراسیاب به دو پاره تقسیم شد، اما به هر حال همین دوره، نیکوترین زمان ترویج و بسط زبان فارسی بوده است.

«سامانیان کوشش بسیار کردند تا پارسی دری را از طرفی به جای زبان پهلوی و از طرفی به جای زبان دینی عربی ترویج دهند و درین مجاهدات خود توفیق کامل یافتند چنانکه در عهد آنان در ماوراءالنهر و خراسان شاعران و نویسندگان بسیار ظهور کردند که نام دسته‌ی بزرگی از آنان در کتب تاریخ و قصص و تراجم و تذکره‌ها و کتابهای لغت و جنگها باقی

مانده است».

تأثیر سامانیان بر زبان و ادب پارسی تا بدان جا بود که سلاطین و سلسله‌های بعد از آنان نیز از این میراث گران قدر نصیب بردند. برای مثال دربار سلطان محمود غزنوی را به خاطر می‌آوریم که به نوعی مهد علم و ادب و فرهنگ زمان خود بود و این مهم حاصل نمی‌شد مگر به دلیل وجود پشتوانه و پیشینه‌ی سترگ مانده از دوران خوش سامانی!

در واقع می‌توان گفت شاعران بزرگ دوره غزنوی چونان استاد و پدر شعر دری حکیم ابوالقاسم فردوسی و فرخی و عنصری که هریک بانیان سبک شعری خاص خود نیز بودند، همه تربیت یافتگان عصر سامانی‌اند. و این شگفتی و اعجاز منیر شعر و ادب فارسی است که ترکان غزنوی را نیز حامیان و بانیان و مروجین کمر بسته زبان فارسی می‌کند.

با دقت و امعان نظر به رویدادهای ادبی زمان سامانیان در می‌یابیم که شگفتی‌هایی چون شاهنامه‌ی منظوم مسعودی مروزی و گشتاسپ نامه‌ی دقیقی که همان هزار بیت نخستین شاهنامه در احوال و پادشاهی گشتاسب است، زیر بنا و انگیزه و شالوده‌ی خلق اثر ماندگار و در نوع خود یگانه و جاویدان فرهنگ بشری یعنی شاهنامه فردوسی می‌گردد.

در نثر نیز دوره سامانیان موجد خلق آثار گران قدری بود. «در مقدمه‌ی ترجمه‌ی تفسیر طبری آمده است که اصل عربی این کتاب را از بغداد به بخارا بیاوردند و امیر منصور بن نوح را خواندن آن دشوار آمد و چنان خواست که آنان را به زبان فارسی ترجمه کنند».<sup>۲</sup>

تاریخ طبری که ابوعلی بلعمی، وزیر امیر منصور بن نوح سامانی از عربی به فارسی برگردانیده است، (به سال ۳۵۲ هجری قمری) از کهن‌ترین نمونه نثر فارسی نوین است و این مهم نیز در عهد سامانیان رخ داد.

۱. نقل از کتاب گنج سخن، تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا، ج اول، ص ۳۷.

۲. تاریخ ایران، دانشگاه کمبریج، ترجمه حسن انوشه، ج چهارم، ص ۵۴۰.

\* در جغرافیا، کتاب مشهور «حدود العالم» به سال ۳۷۲ ه. ق. برای امیر جوزجان تألیف و تصنیف گردیده است.

\* دیگر آثار علمی و فلسفی این دوره عبارت‌اند از هدایة المتعلمین ابوبکراخوانی بخاری از شاگردان زکریای رازی در پزشکی و التفهیم ابوریحان بیرونی.

\* مجمع النوادر کتابی است که نام آشناتر آن چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی است. این کتاب مشتمل بر چهار مقاله درخصوص دبیران و شاعران و منجمان و طبیبان است که در هر مقاله قریب ده حکایت شیرین آورده است.

کسانی که سری به کار تاریخ و ادبیات دارند، چه بسیار مطالبی از این نثر شیرین حدود سنه ۵۵۰ ه. ق. را به خاطر دارند و ما نیز با بضاعت مزجاة در شب‌گردی سمرقند بارها آن را به خاطر آوردیم و از جمله قصه‌ی رؤیت هلال در کنار سرپرده سلطان سنجر سلجوقی و بداهه‌گویی امیر معزی را خواندیم که:

ای ماه چو ابروان یاری گویی      یا نی، چو کمان شهریاری گویی  
نعلی زده از زر عیاری گویی      در گوش سپهر گوشواری گویی



خلاصه این که در عهد سامانیان شعر و نثر و هنر پارسی‌زبانان، دوران شکوفایی خود را طی نمود و وزیرانی چون جیهانی و بلعمی و عتبی در تشویق عالمان و شاعران و هنرمندان کوشیدند و در نتیجه زیر بنای خلق آثاری چون شاهنامه‌ی فردوسی و تاریخ طبری و تفسیر طبری و شاهنامه‌ی ابوالمؤید بلخی و گنجینه‌ای چون مقبره‌ی اسمعیل سامانی در بخارا را فراهم ساختند.



### شاهنامه فردوسی

در دوران یکصد ساله‌ی سامانیان شالوده‌ی شعر و ادب پارسی نهاده شد و توجه امیران سامانی و علاقه‌ی ایرانیان به آداب و رسوم ملی باعث نضج زبان و ادب پارسی شد.

در همین دوره بود که شاهنامه‌ی منظوم مسعودی مروزی و نیز گشتاسپ نامه دقیقی و از پس آن‌ها شاهکار ماندگار ادب جهانی، یعنی شاهنامه‌ی فردوسی توسی خلق گردید.

گفتیم حکیم ابوالقاسم فردوسی توسی در سال ۳۲۹ تولد یافت و درست در سال درگذشت پدر شعر فارسی، پرچم نگهبانی از میراث ادب را از رودکی تحویل گرفت و به راستی میراث دار شایسته‌ای گردید.

حکومت سامانیان نیز در زمان ولادت فردوسی چهارمین دهه پیدایش خویش را می‌گذرانید و الحق در سال‌های اوج اقتدار و صلابت نیز بود. همین تحکیم نسبی اوضاع حکومتی آل سامان موجبات پرداختن به امور فرهنگی و میراث تاریخی و ادبی ایرانی را فراهم ساخت و شعر نیز پس از رودکی و دقیقی و دیگران، زمینه لازم برای زایش یک اثر جهانی را فراهم کرده بود. با این وضعیت و شرایط مطلوب نسبی دهقان زاده ایرانی، حکیم

ابوالقاسم فردوسی کمر به خلق و تصنیف تاریخ ایران باستان بست و آن را تا دوره‌ی ساسانیان نیز ادامه داد.

فردوسی حماسه سرای بزرگ ایران در فاصله سالهای ۴۱۱-۳۲۹ ه.ق. زیست که بیشتر این ایام مقارن با حکومت سامانیان بود.

اثر بزرگ فردوسی یعنی شاهنامه حدود پنجاه هزار بیت و به بحر متقارب سروده شده است.

موضوع شاهنامه اساطیری و داستانی و تاریخی است. از میان مقدمه‌هایی که بر این اثر جاویدان نوشته‌اند، مقدمه قدیم شاهنامه و مقدمه بایسنقری معروف‌ترند.

فردوسی اثر پراحتشام خود را به سال ۴۰۰ ه.ق. و در دوران حکومت سلطان محمود غزنوی به پایان برد و در حالی که به گفته خود او، سی سال بدین مهم پرداخته بود. لذا شروع شاهنامه به سال ۳۷۰ و در واقع بعد از مرگ دقیقی باز می‌گردد. این که می‌گوییم زمان سامانیان نقش اصلی در پیدایش شاهنامه داشته است، بدین لحاظ است که ۲۵ سال از سی سال خلق شاهنامه در دوران سامانیان بوده است.

در اکثر کشورهای تازه استقلال یافته جنوب شوروی سابق فردوسی را احترام و احتشام بسیار می‌کنند و مجسمه نمادین او را زینت میادین و مراکز فرهنگی و دانشگاهی می‌نمایند و سمرقندیان نیز از این مقوله‌اند.

فردوسی در نقل وقایع و دقائق تاریخی و پرداختن به ظرایف شعری و تجسم صحنه‌های بدیع و نازک‌اندیشی در بیان خرد و ذکر نکات و مواعظ و قصص مهارت بسیار نشان داده است.

نکته‌ی قابل ذکر این که اغلب مردمان، فردوسی را با داستان‌های حماسی چونان رستم و سهراب، رستم و اسفندیار، کشته شدن ایرج جنگ رستم و افراسیاب می‌شناسند اما من بر آن سرم تا در این مقال از وجهه و

چهره‌ی ظریف و لطیف و عاشقانه شعر او پرده برگیرم و شمه‌ای از ابیات عاشقانه و غزلواره‌های شیدایی او را برگزینم و لاجرم زال و رودابه قصه نخستین شاهنامه است:

|                            |                             |
|----------------------------|-----------------------------|
| چو خورشید تابنده شد ناپدید | در حجره بستند و گم شد کلید  |
| برآمد سیه چشم گلرخ به بام  | چو سرو سهی بر سرش ماه تام   |
| دو بیجاده بگشاد و آواز داد | که شاد آمدی ای جوانمرد شاد  |
| کمندی گشاد او ز سرو بلند   | کس از مشک آنسان نییچد کمند  |
| فرو هشت گیسو از آن کنگره   | به دل گفت زال این کمندی سره |
| پس از باره رودابه آواز داد | که‌ای پهلوان بچه گرد زاد    |
| بگیر این سر گیسو از یکسویم | ز بهر تو باشد همه گیسویم    |
| از آن پرورانیدم این تار را | که تا دستگیری کند یار را    |

و بدین‌سان زال پسر سام نریمان شبانگاه از باره‌ی کاخ به درون راه جست و شبی را با رودابه به خلوت گذرانید و سرانجام پیوند آنان را موجب شد.

قصه زال و رودابه به شیوه مواجهه رستم و تهمنه در کاخ شاهی شاه سمنگان می‌ماند که آن شب نیز قصه حماسی رستم و سهراب را آستن بود. قصه بیژن و منیژه نیز شیرین و لطیف و عاشقانه است و در شاهنامه حکیم توس از این دقایق شاعرانه بسیار می‌بینیم و این همه رانیز به لطف بستر مناسب نضج زبان پارسی می‌دانیم که سامانیان در بلاد خراسان بزرگ به وجود آوردند.



## عمیق بخارایی

شهریار، شاعر خوش قریحه و غزلسرای نامی معاصر در مثنوی زیبایی  
شاعران هر دیار را به آوردن میوه‌های بلادشان تصویر می‌کند:

عمیق آواز بخارا می‌دهد    لیمویش ملای صدرا می‌دهد  
و من که در کوچه پس کوچه‌های باغ‌های قدیمی بخارا عمیق را به  
خاطر می‌آورم میوه‌های شیرین شعر و گلستان ذوق او را زمزمه می‌کنم که:  
هر دیده که عاشق است خوابش مدهید  
هر دل که در آتش است آتش مدهید  
دل از بر من رمید از بهر خدای

گر آید و در زند جوابش مدهید  
امیرالشعرا ابوالنجیب شهاب الدین عمیق بخارایی در اوایل قرن ششم در  
ماوراءالنهر می‌زیسته و در دربار نصر بن ابراهیم و خضر بن ابراهیم جایگاه  
رفیعی داشته است. با سلطان سنجر سلجوقی نیز قرابتی داشت و داستان  
یوسف و زلیخا از اوست.

عمیق در قصیده‌سرایی استاد بود و چنان صنایع و تشبیهات بدیع را در  
خدمت داشت که انوری شاعر بزرگ او را استاد سخن می‌شمرد.

عمیق به سال ۵۴۳ ه. ق. (۱۱۴۸ میلادی) درگذشت اما در معنا زنده جاوید  
است زیرا هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق.  
عنان همت مخلوق اگر به دست قضاست  
چرا دل تو چراگاه چند و چون و چراست  
نه اختیار منست این چه اختیار کسی است  
که هر چه بر من و تو حکم کرد حکم رواست  
بلاست جستن بیشی و پیشدستی باز  
همیشه همت ما مبتلای این دو بلاست  
گر اعتقاد درست است اعتراض محال  
ور اعتراض صوابست اضطراب خطاست  
طریق آزدرازیست و بار حرص گران  
به زیر هر نفسی صدهزارگونه بلاست

## خیالی بخارایی

در قلمرو شعر پارسی ابیات و غزل‌ها و قصایدی وجود دارد که از شاعران سراینده‌ی آن‌ها معروف‌ترند. از جمله این غزل‌های ناب شاعرانه غزلی است از شاعری که به خیالی بخارایی معروف است. مطلع غزل مورد بحث این است:

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه

جمعی به تو مشغول و تو غایب ز میانه

معروفیت این شعر بدان لحاظ است که شیخ بهایی بر هر بیت آن سه پاره افزود و آن مخمس جاوید را به وجود آورد که:

تا کی به تمنای وصال تو یگانه

اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه

خواهد به سر آید شب هجران تو یا نه

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه

جمعی به تو مشغول و تو غایب ز میانه

در کوچه‌های قدیمی بخارا که گردش می‌کردیم زمزمه غزل خیالی

بخارایی شور و حال خاصی داشت:

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه  
جمعی به تو مشغول و تو غایب ز میانه  
گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد  
یعنی که تو را می طلبم خانه به خانه  
حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار  
او خانه همی جوید و من صاحب خانه  
مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو  
مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه  
یعنی همه جا عکس رخ یار توان دید  
دیوانه منم من که روم خانه به خانه  
هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید  
بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه  
تقصیر خیالی به امید کرم تست  
یعنی که گنه را به از این نیست بهانه

### سوزنی سمرقندی

شمس الدین محمد بن علی سمرقندی شاعر سهل بیان و فصیح گفتار نیمه اول قرن ششم و از نژاد سلمان فارسی بوده است.

سوزنی در ابداع معانی و مضامین بکر استاد بوده است و به راستی از سر سوزنی لفظ معانی والا می آفریده و در دربار محمود خواهرزاده سنجر احتشام داشته است.

سیاحی که در کوچه های سمرقند به دنبال کاشی های رنگ پریده قرون ماضی و گلدسته های مساجد اعصار گذشته است، لامحاله از شاعران به نام سمرقندی زمزمه می کند که:

شکسته زلفا عهد وصال من مشکن

چو زلف خود مکن از بار هجر قامت من

ز آب و آتش چشم و دلم رمیده مشو

که آب و آتش من دوست داند از دشمن

چو سرو و ماه خرامان به نزد من بازآی

که ماه و سرو منی مشک زلف و سیم بدن

بستی پریرخ و آهن دلی و بی رخ تو  
دلی پری زده<sup>۱</sup> کردار شیفته<sup>۲</sup> است و شمن<sup>۳</sup>  
به من نمای رخ و اندکی به من دل ده  
که با پری زده دارند اندکی آهن  
این غزل حکیمانه هم از سوزنی سمرقندی است:  
تاکی ز گردش فلک آبگینه رنگ  
بر آبگینه خانه طاعت زنیم سنگ  
در آبگینه سنگ زدن کار ما و ما  
تهمت نهاده بر فلک آبگینه رنگ  
آنجا که جنگ باید پذیرفته ایم صلح  
و آنجا که صلح باید آورده ایم جنگ  
آونگ دوزخیم به زنجیر معصیت  
دوزخ نهنگ و ما چو یکی لقمه نهنگ

---

۱. پری زده: دیوانه، جن زده.

۲. شیفته، آشفته.

۳. شمن، بت پرست.

## دقیقی

ابومنصور محمد بن احمد دقیقی از شاعرانی است که اگر در جوانی به دست غلامش کشته نمی‌شد، چه بسا کار گرانی صورت می‌داد. دقیقی در سال ۳۶۸ ه. ق. تولد یافت و در دربار منصور بن نوح سامانی منزلت داشت. دومین ناظم شاهنامه و هم اوست که متن شاهنامه مثنوی ابومنصوری را مبنای کار خویش قرار داد. هزار بیت اول که در شرح پادشاهی گشتاسب و ظهور زرتشت است را سروده بود که کار خودش پایان یافت!

شب سیاه بدان زلفکان تو ماند

سپید روز به پاکی رخان تو ماند

عقیق را چو بسایند نیک سوده گران

گر آبدار بود با لبان تو ماند

به بوستان ملوکان هزار گشتم بیش

گل شکفته به رخسارکان تو ماند

کمان بابلیان دیدم و ترازوی<sup>۱</sup> تیر

که بر کشیده بود بایروان تو ماند

---

۱. ترازوی منسوب به تراز که شهری است در ترکستان.

و آن شعر ماندگار دقیقی که دقت معانی از آن می بارد:

به دوچیز گیرند مر مملکت را  
یکی پرنیانی یکی زعفرانی  
یکی زرناب ملک برنشته  
دگر آهن آبدیده یمانی  
کرا بویه وصلت ملک خیزد  
یکی جنبشی بایدهش آسمانی  
زبانی سخنگوی و دستی گشاده  
دلی همش کینه همش مهربانی  
که ملکت شکاری است کورا نگیرد  
عقاب پرنده نه شیر ژیانی  
دو چیزست کاو را به بند اندر آرد  
یکی تیغ هندی دگر زرکانی  
به شمشیر باید گرفتن مر او را  
به دینار بستنش پای ار توانی  
کرا بخت و شمشیر و دینار باشد  
ن باید تن تیر و پشت کیانی  
خرد باید آنجا وجود و شجاعت  
فلک مملکت کی دهد رایگانی

## صدرالدین عینی

سیاحی که به کشوری وارد می‌شود مشتاق است دیدنی‌های آن جا را ببیند و بزرگان آن سرزمین را بشناسد.

با این توضیح مگر می‌شود در خیابان‌های سمرقند گردش نمود و حتی از جلو مجسمه‌ی نیم تنه صدرالدین عینی گذشت و آن رباعی زیبای او را زمزمه نکرد:

این خانه ز خشت کهنه انداخته‌ام

در وی جشنی ز رفتگان ساختم

تا اهل زمان ما بدانند که من

یک عمر جوانی به چه ره باختم

صدرالدین عینی از نویسندگان و متفکران نامی عصر حاضر و زاده شده در روستای سکتی از نواحی بخارا است.

من از طریق کتاب شریف «یادداشت‌های صدرالدین عینی»<sup>۱</sup> با این متفکر شیرین قلم پاریسی‌گوی آسیای میانه آشنا شدم.

میزبان نازنین از یک ما تعدادی از آثار صدرالدین عینی را چنین برمی

---

۱. یادداشتهای صدرالدین عینی به کوشش سعیدی سیرجانی، انتشارات آگاه.

شمارد: «غلامان»، «دعاخوانده» و «مرگ سودخوار» (همان نزول خور خودمان).

نمونه‌ای از نثر شیرین و صمیمی صدرالدین عینی به نقل از کتاب یادداشت‌های او چنین است:

«عید نوروز که در سر سال شمسی، در اول حمل سر می‌شد یکی از عیدهای پیش از اسلام است. در زمان‌های پیش دهقانان تاجیک پیش از سال نو به میدانها جمع شده کشتی‌گیری و دیگر حرکت‌های بدنی کرده گویا به تن از سرمای زمستانی افسرده‌شان قوت نو می‌دادند». و یا این تصویر زیبا از نحوه‌ی ورود به بخارا:

«ما وقت خفتن به شهر بخارا رسیده از دروازه‌ی سمرقند به درون شهر درآمدیم. نظر به قول پدرم اگر ۵ دقیقه دیر می‌کردیم، در بیرون شهر می‌ماندیم چون که در وقت خفتن، دروازه بسته، کلیدهایش به میر شب فرستاده می‌شد.»

خانه‌ی صدرالدین عینی در سمرقند موزه شده است اما مزار او در دوشنبه قرار دارد. با خود می‌گویم عینی همه جا هست. هر جا که کتاب‌های او هستند، عینی هم هست. اندیشه عینی عین عینی است!

### امیرعلیشیر نوایی

کسی که به دیاری سفر می‌کند، به خصوص اگر قصد نوشتن سفرنامه‌ای داشته باشد، باید از بزرگان آن سامان ذکری به میان آورد. از این رو در سمرقند مجسمه بلند بالای علیشیر بن الوس نوایی جغتایی ملقب به نظام‌الدین، آدم را به بیان احوال او می‌کشاند: امیرعلیشیر نوایی از جمله دانشمندان و شاعران بنام عهد گورکانی است که وزیر سلطان حسین میرزا بایقرای گورکانی بود. وی در سال ۸۴۴ ه. ق. تولد یافت و در خردسالی با سلطان حسین میرزا در مدرسه پیمان بسته بود که در صورت رسیدن به امارت، دیگری را تفقد نماید و لاجرم به وزارت سلطان گورکانی رسید. او به دو زبان ترکی و فارسی شعر می‌گفت و عارف و دانشمندی سرآمد روزگاران بود. امیرعلیشیر در دربار گورکانیان منزلت والایی یافت و کتابخانه وی به روی همگان گشوده بود.

امیر پس از عمری وزارت و مصاحبت درباریان و تعلیم و تعلم عزلت گزید و به مجلس ملا عبدالرحمان جامی درآمد و درویشی را پیشه ساخت اما همچنان مورد احترام و اکرام گورکانیان بود. امیرعلیشیر در سال ۹۰۶ درگذشت اما آثار تألیفی وی برای همیشه نام او را جاویدان نمود:

۱. اربعین منظوم
  ۲. ترجمه لغت ترکی به فارسی
  ۳. تاریخ ملوک عجم که به ترکی نگاشته است.
  ۴. خمسه نوایی که به شیوه‌ی خمسه نظامی سروده است و نوایی تخلص امیر علیشیر می‌باشد.
- تعداد آثار امیر علیشیر نوایی را حدود ۳۷۰ کتاب و اثر ذکر کرده‌اند. وقتی در مقابل مجسمه‌ی امیر علیشیر نوایی در سمرقند قرار گرفتیم، به خاطر آمد روزگاری وی از سمرقند به هرات خوانده شد تا به حکم عهد و پیمان کودکی سمت مهربرداری سلطان حسین میرزای گورکانی را عهده‌دار شود، حالا پس از قریب ۵/۵ قرن که از آن ماجرا می‌گذرد، نه امیر در میان است و نه سلطان و نه مهر و خزانة شاهی و الا نام خوش و کمالات معنوی امیر علیشیر نوایی باقی مانده است و نماد زیبایی از او نیز میدان اصلی سمرقند را جلوه‌ای خاص بخشیده است که:
- نام نیکو گر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زرنگار

## با مولانا در سمرقند

امروز، زودتر از هر روز بیدار می‌شوم تا بگویم صبح به خیر سمرقند! هنوز کوی و برزن شهر را نمی‌شناسم، اما عزم آن دارم به دنبال کوی خواجه لالای سمرقندی بگردم. این جست‌وجوی مشتاقانه نه برای تجارت است و نه سودای امور روزمره در آن است. قصد من دیدار خواجه لالای سمرقندی است، هم او که دختری زیباروی و سحرانگیز دارد. گوهر سلطان را می‌گویم. هم‌بازی و همسایه مولانای جوان خودمان. دیشب که از راه می‌رسیدیم، هرگوشه سمرقند را محله خواجه لالا می‌پنداشتم. قریب هفتصد سال پیش بود، اما انگار هنوز هم آن دخترک سیه چشم سیه موی سپید اندام و زرّین تاج و خوشحال خواجه لالای سمرقندی در هشتی ورودی خانه بازی می‌کند. چه تأثیر جانانه‌ای در وجود این جوان شوریده نهاده است! انگار قیس عامری و لیلی در مکتب خانه‌ی بادیه‌ی حجاز با هم به درس عشق نشسته‌اند. گویی جذبات شوق و تمنا را در وجود فرزند سلطان ولد به ودیعه نهاده است.

اما مولانا عازم سفر است. جوان سیزده ساله عزم دیار غرب دارد. صفحات شامات و قلمرو عثمانی و سرانجام قونیه. برای بدرود آمده است.

چه می‌گویند؟ لحظه وداع یاران سخت سنگین است. اما نه...!  
 خانواده‌ی گوهر سلطان نیز چندی بعد عازم آن دیار شدند. سرانجام این  
 وعده و وعید جاویدان بود که در شهر لارنده به وصال انجامید. مولانا و  
 گوهر سلطان در شهر لارنده با هم ازدواج نمودند. شاید گزافه نباشد اگر ادعا  
 کنیم سهم عمده‌ای از خلق آثاری چون مثنوی معنوی و دیوان شمس ناشی از  
 این ماجراست. تأثیر بازی‌های کودکانه آن قدر ماندگار و جاوید است که هر  
 شگفتی را ممکن می‌سازد. عشق بازی مولانا با شمس نیز وجهی کودکانه  
 دارد. آن قدر شکوهمند و بزرگ است که به نوعی، دایره اوج گرفتن را تمامی  
 طی کرده است. آن وقت باز در نقطه آغاز جلوه می‌کند. عشق بازی مولانا بر  
 تمدن بشر تأثیر گذارد و هرچه باشد سهم ریشه‌ای در بازی کودکانه او با  
 گوهر سلطان سمرقندی دارد:

سفر کردم به هر شهری دویدم  
 چو شهر عشق من شهری ندیدم  
 ندانستم ز اول قدر آن شهر  
 ز نادانی بسی غربت کشیدم  
 به غیر عشق آواز دهل بود  
 هر آوازی که در عالم شنیدم  
 ز راهم برد و آنگاهم به ره کرد  
 گر از ره می‌رفتم می‌رهیدم  
 بگویم چون رسی آنجا، ولیکن  
 قلم بشکست چون اینجا رسیدم<sup>۱</sup>  
 و یا به تعبیر دیگری از عشق که:

گفت معشوقی به عاشق کای فتی  
تو به غربت دیده‌ای بس شهرها  
گو کدامین شهر از آنها خوشترست  
گفت آن شهری که در آن دلبرست  
خوشترا از هر دو جهان آنجا بود  
که مرا با تو سرو سودا بود<sup>۱</sup>



## رودکی سمرقندی

از شعر رودکی در سمرقند بوی جوی مولیان استشمام می‌شود اگر چه این جوی افسونگر در بخارا جاری است. زادگاه این شاعر پرآوازه و پدر شعر پارسی نیز در قریه‌ی بنج از قراء رودک سمرقند است.

اگر چه به قول شمس قیس رازی مؤلف کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم، «ابتدای شعر پارسی را به بهرام گور نسبت می‌کنند» و یا بیان محمد عوفی در لباب الالباب که: «اول کسی که شعر پارسی گفت بهرام بود» و با این که شاعران دیگری چون ابو حفص سغدی سمرقندی و ابوالعباس مروزی و به خصوص حنظله بادغیسی<sup>۱</sup> از دیار خوش رودکی بودند و پیش از او به نیکویی شعر سروده‌اند، اما رأی همگان در این هزاره نخستین زایش شعر پارسی بر این است که ابو عبدالله جعفر بن حکیم بن عبدالرحمن بن آدم ملقب به رودکی سمرقندی پدر شرعی شعر پارسی است. بنج در روزگاران ماضی در دو فرسنگی سمرقند بود و فی الحال طره‌ای از جعد پریشان این

---

۱. این دو بیت جاوید از حنظله بادغیسی است:

مهرتری گر به کام شیر در است      شو خطر کن ز کام شیر بجوی  
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه      یا چو مردانت مرگ رو یاروی

شهر کهن محسوب می‌شود و هر چه هست نامی والاتر و پرآوازه‌تر از رودکی سمرقندی در خود نپوریده است.

زمان تولد رودکی به گمان و از روی قرائن، درمیانه قرن سوم هجری قمری اتفاق افتاده اما درگذشت وی را از کتاب‌های دبیرستانی در حافظه دارم که سال ۳۲۹ ه. ق. بود. زیرا در این سال خجسته پرچم دار سلحشور زبان پارسی، حکیم ابوالقاسم فردوسی در توس زاده شد و در حقیقت علم پاسداری زبان فارسی را از معلم نخستین زبان یعنی رودکی سمرقندی تحویل گرفت.

در جای دیگری گفته‌ام، در میان خیل عظیم شاعران پارسی گوی هزاران تن، تنها به یک غزل یا قصیده یارباعی و یا حتی یک بیت زنده‌اند و با ذکر نام آنان تداعی آن یک می‌شود اما رودکی با این که طلیعه‌دار شعرست و از تجربه پیشین آن چنانی نیز بهره نگرفته، اشعار فراوانی را در ذهن ساری و جاری می‌کند.

مادر می را بکشد باید قربان

بچه او را گرفت و کرد به زندان

بچه او را ازو گرفت ندانی

تاش نکوبی نخست و زو نکشی جان

رودکی در این قصیده‌ی سترگ، زیباترین خمریات شعر پارسی را بیان کرده است.

می‌دانیم رودکی کلیله و دمنه را به شعر در آورده است که با تأسف بسیار از میان رفته است و جزایاتی معدود از آن باقی نیست.

رودکی در انواع شعر و از جمله مثنوی نیز طبع آزمایی جانانه‌ای کرده اما غزل، سرآمد شعر رودکی است. رودکی شعر را با فخامت و جزالت درخور خویش سروده و کلمات و عبارات را در آستین دارد و در مقام خوش آن

به کار می برد:

مرابسود و فروریخت هرچه دندان بود  
نسبود دندان لابل چراغ تابان بود  
سپید سیم رده بود و درّ و مرجان بود  
ستاره‌ی سحری بود و قطره باران بود  
یکی نمائد کنون زآن همه بسود و بریخت  
چه نحس بود همانا که نحس کیوان بود  
نه نحس کیوان بود و نه روزگار دراز  
چه بود مئّت بگویم قضای یزدان بود  
چنان همیشه چنین است گرد گردانست  
همیشه تا بود آیین گرد گردان بود

نام شریف رودکی تداعی کننده‌ی شعر در لفاف پند و اندرز پیچیده است:  
زمانه پنددی آزاد وار داد مرا  
زمانه را چونکو بنگری همه پندست  
به روز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری  
بسا کسا که به روز تو آرزومندست

اما گاه این پیرِ ناصحِ مشفق سر سودایی خویش می گیرد و شور شر  
عاشقانه ساز می کند تا شعرش بوی وصل و هجر را درهم پیچیده  
بر پراکند:

با آنکه دلم از غم هجرت خون است  
شادی به غم توام ز غم افزون است

اندیشه کنم هرشب و گویم یارب  
هجراش چنین است وصالش چون است  
و یا این رباعی ماندگار که:  
بی روی تو خورشید جهانسوز مباد  
هم بی تو چراغ عالم افروز مباد  
با وصل تو کس چو من بدآموز مباد  
روزی که ترا نبینم آن روز مباد



آن قدر نشئه جاوید شعر خوش رودکی سمرقندی در وجودمان است که  
سرآغاز این تصنیف را نیز با شعر ماندگار او آغاز کردیم که چسان امیر نصر  
سامانی را از توقف نامتعارف در مرغزار بادغیس هرات بازداشت و بی امان  
عزم بخارا نمود و این همه را از تأثیر شگرف شعر رودکی می دانیم:

بوی جوی مولیان آید همی  
یاد یار مهربان آید همی  
ای بخارا شاد باش و دیر زی  
میر زی تو شادمان آید همی

وزن موزون و سهولت بیان و سادگی لفظ و همخوانی ردیف و قافیه و  
شیوایی مضمون و هماهنگی ابیات و در یک کلام موسیقایی بودن غزل چنان  
است که زمان را در خود هضم کرده است و پس از قرون متمادی همچنان  
مستمسک شیرین خطیبان و بیت الغزل جاوید مغنیان است و هر صاحب دلی  
را به وجد می کشاند و هر محققى را در پرده‌ی هزار توی دقایق شاعرانه  
تاریخی حیران می کند.

رودکی با آغازی به وسعت انجام، به شعر پارسی غنا بخشید و کاروانی را

که او در هزاره‌ی اول تا به امروز راهی و رهسپار دیار ادب  
نموده است، جمله را چون شعر خویش پر بار و پرثمر ساخته است.  
مقام شعری رودکی چنان است که عنصری با آن همه سترگی کلام در برابر  
نظم خوش رودکی تعظیم می‌کند:

غزل رودکی وار نیکو بود

غزلهای من رودکی وار نیست

اگر چه بیچم به باریک وهم

بدین پرده اندر مرا بار نیست

این که گفتیم رودکی سمرقندی به تعبیری پدر شعر پارسی است، ادعای  
گزافی نیست؛ زیرا رودکی در زمانی چنین با جزالت و استوار سخن گفته  
است که پیشینه هزار ساله شعر پارسی وجود نداشت و او از اولین  
پایه گذاران این مکتب جاوید است:

ای آنکه غمگنی و سزاواری

و اندر نهان سرشک همی باری

رفت آنکه رفت و آمد آنک آمد

بود آنکه بود، خیره چه غم داری

هموار کرد خواهی گیتی را

گیتی است، کی پذیرد همواری

اندر بلای سخت پدید آید

فضل و بزرگمردی و سالاری

با این نمونه‌های استوار و بی بدیل شعر که از او آوردیم، اذعان خواهید  
نمود که رودکی سمرقندی به راستی قند پارسی را از سمرقند آورده است.

از رودکی بزرگ است:

نگارینا شنیدستم که گاه محنت و راحت  
سه پیراهن سلب بودست یوسف را به عمر اندر  
یکی از کید شد پر خون دوم شد چاک از تهمت  
سوم یعقوب را از بوش روشن گشت چشم تر  
رخم ماند بدان اوّل دلم ماند بدان ثانی  
نصیب من شود در وصل آن پیراهن دیگر



چون کار دلم ز زلف او ماند گره بر هر رگ جان صد آرزو ماند گره  
امید ز گریه بود افسوس افسوس هم شب وصل در گلو ماند گره

## علوم و عالمان عهد سامانی

در خیابان‌های سمرقند و بخارا و تاشکند و شهرک‌های مسیر راه مجسمه‌هایی به چشم می‌خورد که همپایه نماد تیمور برپا گشته‌اند و احترام و احتشام مردمان این کشور به عالمان و شاعران را نشان می‌دهند. از این رو آدمی به تأمل وادار می‌شود تا شمایی از این بزرگان را به خاطر آورد:

- محمد بن زکریای رازی اگر چه زاده ری و عهده‌دار اداره‌ی بیمارستانی در این شهر بوده است، اما همین که کتاب مشهور طب خود را با نام طب المنصوری به نام امیر منصور بن اسحاق سامانی، حاکم ری نوشته است، سزاوار احتشام اینان است.

رازی متجاوز از ۵۶ کتاب تألیف نموده است.

❖ شیخ الرییس ابوعلی سینا فیلسوف و طبیب و نویسنده و وزیر مشهور ایرانی نیز زاده بخارا است و در عهد نوح بن منصور در این دیار تعلیم گرفته و به دیار سامانیان راه یافت و از کتابخانه‌ی عظیم اینان بهره‌ وافر گرفت.

ابوعلی سینا در اغلب علوم زمان سرآمد و یگانه روزگار شد و مردمان اقالیم سامانی وی را از آن خود می‌دانند که صد البته جملگی ایرانی‌اند.

از بوعلی سینا حدود ۲۳۸ کتاب و رساله و حاشیه باقی مانده است. کتاب الشفا در حکمت و قانون او در طب شهرت جهانی دارد.

\* ابو عبدالله احمد بن محمد جیهانی از سال ۳۶۵، وزارت ابوصالح منصور بن نوح را به عهده داشت و هم اوست که کتاب معروف جغرافیایی تألیف نموده است.

\* ابوریحان بیرونی که خود نیز از عالمان و فیلسوفان به نام عهد سامانی است، کتاب مشهور ماللهند را در علم جغرافیا نگاشته است.

\* ابونصر محمد بن محمد الفارابی از بزرگ ترین فیلسوفان عهد سامانی است و پدرش نیز از سرداران سپاه سامانیان بود و او زاده‌ی ماوراءالنهر است. فارابی که معلم ثانی لقب دارد، بیشتر آثار ارسطو را شرح کرده است. به نظر فارابی غایت و غرض از فلسفه، معرفت الله است که عالم را به طریق فیض و اشراق خلق کرد.

\* علم حدیث در دوره سامانی شکوفایی خاصی یافت. چنان که عالم و محدث شهیر، امام البخاری در این دوره می زیست و شرح احوال او در مبحث جداگانه‌ای آمده است.

\* خط رسمی ازبکستان «کیریل»<sup>۱</sup> است که طبق قانون جاری از سال ۲۰۰۰ میلادی به خط لاتین تغییر ماهیت پیدا می کند. زبان رسمی نیز ازبکی است. لازم به ذکر است که در دو قرن گذشته خط عربی در ازبکستان با تغییراتی مورد استفاده قرار می گرفت، اما بعد از استیلای کمونیسم خط (روسی) کیریل جایگزین آن شد.

\* ابوریحان بیرونی دانشمند نامی در خوارزم زاده شد و تعلق خاطر ازبکیان به نام های آشنایی چون بیرونی و سینا و رودکی و... بدان جهت است که اینان زاده ماوراءالنهرند. ازبک ها با برپایی تندیس های عذیده از

۱. نقل از کتاب سبز ازبکستان، وزارت امور خارجه، ص ۱۶، با اندک تصرف در جملات.

این نامداران عرصه علم جهان، به نوعی تعلق خاطر خود را ثابت می‌کنند.

✽ در عرصه‌ی هنر خطاطی نیز یکی از اعجوبه‌های خط نستعلیق یعنی میرعلی هروی اهل این دیار است و مزار شریف او در فتح آباد بخارا میعادگاه عشاق نقش آفرینی قلم نی است.

✽ دولتشاه سمرقندی و تذکره‌ی دولتشاه را همه می‌شناسند و آوازه‌ی پراحتشام او در هر محفل فرهنگی و ادبی پیچیده است. علاوه بر او بزرگان دیگری چون عبدالرزاق سمرقندی صاحب مطلع السعدین و کمال الدین خوارزمی مؤلف جواهرالاسرار در زمره‌ی نام آوران این اقلیم‌اند.



## امام البخاری

در چهل کیلومتری سمرقند، مزار شریف عالم و محدث بزرگ قرن سوم (هجری قمری) ابو حذیفه اسحاق فرزند بشر بن محمد بن عبدالله بن سالم هاشمی را زیارت می‌کنیم. سنگ نوشته او را به دقت می‌خوانیم و باز می‌نویسیم:

«این مرقد منور امام ابو عبدالله محمد بن اسمعیل البخاری صاحب «جامع الصحیح» ناشر میراث محمدی، حافظ الحجه علم حدیث می‌باشد. امام بخاری در ۱۳ شوال سنه ۱۹۴ هجری در شهر بخارا تولد یافت و علم حدیث را از علماء بخارا آموخت. او در سن ۱۶ سالگی همراه مادر و برادرش احمد به سفر حج رفت. چهار سال در مکه استقامت نمود از برای آموختن علم حدیث، قصد شهرهای بزرگ نمود و از هزار زیاده عالمان عصر خود تعلیم گرفت. امام مسلم و الترمذی و یوسف الضربری از شاگردان او هستند. بعد به بخارا بازگشت و علم حدیث را منشور کرد، وقتی از بخارا بیرون کرده شد عزم سمرقند نمود وقتی که به قریه خرتنگ رسید و برخانه اقربایش فرود آمد بیمار گشت و مدتی نگذشت که در ۳۰ رمضان سنه ۲۵۶ هجری وفات نمود.»

سنگ نبشته مزار امام بخاری را که می‌خواندم، به یادم آمد حدود ۷۰۰ سال پیش سیاح بزرگ مسلمان، ابن بطوطه نیز این نوشته را خوانده و نقل کرده است:

«این قبر محمد بن اسمعیل البخاری است و کتاب فلان و فلان را تصنیف کرده است»<sup>۱</sup> لذا با مقایسه دو متن به خوبی مشهود است که سنگ نبشته‌ی اولیه از میان رفته است و اینک آن را بازسازی نموده‌اند تا هفتصد سال دیگر از نوشته ما چگونه یاد کنند؟!!

به هر حال امام بخاری، محدث و مورخ و عالم بزرگ شیعی در سال ۱۹۴ هجری قمری در بخارا زاده شد. در دوران خلافت هارون الرشید عازم بغداد شد و زمانی را در مسجد ابن ربیعان به روایت حدیث نبوی پرداخت. وی از بزرگانی چون محمد بن اسحاق و سعید بن ابی عرویه و... روایت می‌کرد. اهل سنت او را به ساختن حدیث متهم کرده‌اند و شیعیان او را محدثی ثقه می‌شمارند.

آثار امام بخاری عبارت‌اند از: المبتداء، الفتوح<sup>۲</sup>، الرده، الجمل، صفین، الالویه و حفر زمزم.

می‌دانیم حدیث علمی است که اقوال و افعال و احوال رسول اکرم (ص) به وسیله آن شناخته می‌گردد و آن را به دو گونه‌ی روایت الحدیث و درایت الحدیث تقسیم کرده‌اند.

و اما روایت الحدیث علمی است که کیفیت ارتباط و صحت حدیث و تعلق صحیح آن به رسول الله (ص) را مورد تحلیل و کم و کیف قرار می‌دهد و نام دیگر آن اصول الحدیث است.

درایت الحدیث معانی و مفهوم حدیث را مورد تحلیل قرار می‌دهد و با استناد به الفاظ و قرائن به کنه معانی آن می‌پردازد.

۱. نقل از کتاب سفرنامه ابن بطوطه ترجمه دکتر محمد علی موحد، ج اول، ص ۴۴۵.  
۲. الفتوح امام بخاری را نباید با الفتوح ابن اعثم کوفی که تاریخ صدر اسلام است یکی دانست.

علم حدیث در میان فِرَق اسلامی به خصوص شیعه، جایگاه خاص دارد و فروع بسیاری نیز پیدا کرده است چونان علم شرح الحدیث و علم تأویل اقوال النبی و یا علم تلفیق الاحادیث.

علت پدید آمدن علم حدیث نیز زیاد شدن احادیث مجعول در میان مسلمانان بود و در سال‌های پایانی قرن دوم لزوم پرداختن به چنین امر خطیری احساس گردید و لذا صحاح بزرگی چون ابن جریر و مکّه و محمد بن اسحق در مدینه و حماد بن سلمه در بصره و سفیان الثوری در کوفه و ابن المبارک در خراسان، بدین مهم پرداختند و کار جملگی آنان را امام محمد بن اسمعیل البخاری در سمرقند و بخارا کامل نمود.

آدم وقتی در کنار مزار امام البخاری به فاتحه می‌نشیند، بی‌شبهه نام عزیز روات سته<sup>۱</sup> یا صحاح الستّه که همگی ایرانی بودند برایش زنده می‌شود:

۱. همان بزرگ معروف، محمد بن اسمعیل بخاری که کار عظیم خود را در مدت ۱۶ سال به پایان برد و هیچ حدیثی را بدون وضو ضبط نمی‌کرد و به سال ۲۵۶ در سمرقند درگذشت.

۲. مسلم بن حجاج نیشابوری که صحیح او بعد از صحیح بخاری قرار دارد.

۳. ابو داوود سلیمان بن اشعث سجستانی متوفی به سال ۲۷۵

۴. محمد بن عیسی ترمذی که جامع الترمذی را تألیف نمود.

۵. ابو عبد الرحمن نسایی متوفی به سال ۳۰۳

۶. ابن ماجه قزوینی متوفی به سال ۲۷۳

نکته‌ی قابل ذکر این که همه‌ی این صحاح بزرگوار ایرانی الاصل و اغلب شاگردان امام البخاری‌اند. روانشان شادباد!<sup>۲</sup>

۱. به گفته حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده از جمله رواة صحیح بخاری عبدالله بن عثمان المروزی و یحیی بن معین بوده‌اند.

۲. حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده در باب ذکر محدثان، اصحاب حدیث را بسیار و از میان آنان ۷ تن را ارباب صحاح می‌شمارد که نفر هفتم به گفته او ابو محمد عبدالله بن عبد الرحمن الدارمی است.

حدیث دو نوع است:

۱. حدیث قدسی<sup>۱</sup>، حدیثی را گویند که به خداوند نسبت داده شود.
۲. حدیث معمولی، حدیثی را گویند که حاکی از قول و فعل و یا تقریر رسول خدا (ص) و یا معصوم (ع) باشد.

«این حدیث را شیخ حسن بن محمد ابن الحسن دیلمی در کتاب ارشاد القلوب الی الصواب از حضرت امیر المؤمنین (ع) نقل کرده که حضرت رسول (ص) در شب معراج از خداوند سؤال کرد: ای خدای متعال کدام اعمال افضل است؟ خداوند فرمود: در نزد من هیچ عملی افضل از این دو چیز نیست که بنده‌ی من بر من توکل کند و به هر چه برایش قسمت کرده‌ام راضی باشد»<sup>۲</sup>.

باری حدیث یا خبر، گفته یا کلام نبی اکرم (ص) است که همراه قرآن مجید و اجماع و عقل (شیعه) یا قیاس (اهل تسنن) اصول اربعه فقه را تشکیل می‌دهد و لذا اهمیت آن بسیار زیاد است. ناقل حدیث را راوی، حافظ یا محدث گویند.

حدیث از نظر راوی یا موضوع متن، اقسام مختلف دارد و فی المثل ناسخ یا منسوخ، مشکل یا مصحف و یا مدرج یا مضطرب می‌باشد. کتب اربعه حدیث نزد شیعه عبارت اند از:

۱. اصول کافی، محمد ابن یعقوب کلینی
۲. من لایحضره الفقیه، محمد ابن علی ابن بابویه قمی
- ۳ و ۴. تهذیب الاحکام و استبصار، تألیف شیخ محمد طوسی

۱. کتاب «الاحادیث القدسیه» حاوی ۴۰۰ حدیث قدسی برگرفته شده از «موطاء» و کتب سینه حدیث در دو جلد وسیله المجلس الاعلی للشئون الاسلامیه منتشر شده است علاوه بر آن بزرگانی دیگر نیز به جمع آوری احادیث قدسی پرداخته‌اند که از جمله شیخ حر عاملی و کتاب «الجواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه» را می‌توان نام برد.

۲. کلیات حدیث قدسی، شیخ محمد حسین حر عاملی، ص ۳۴۳.

با این همه زیارت مزار محدث شهیر امام البخاری بود ما را به تأمل در  
خصوص حدیث و محدث واداشت و این همه را از سفر به شهر کهن و زیبای  
سمرقند ره آورد سفر کردیم.



## ابن سینا و تأثیر سامانیان بر آثار او

از کاهگل‌های کهنه‌ی کوچه‌های بخارا بوی تاریخ و علم و فرهنگ استشمام می‌شود. در بخارای سال ۳۷۰ ه‍. ق. بود که شیخ‌الرئیس ابوعلی حسین بن عبدالله ابن سینا، فیلسوف و حکیم و طبیب و نویسنده و وزیر مشهور ایرانی زاده شد.<sup>۱</sup> تولّد ابن سینا مقارن حکومت و امارت نوح بن منصور (۳۶۶ - ۳۸۷ ه‍. ق.) بود. در تاریخ خوانده‌ایم که ابن سینای جوان به جهت معالجه امیر سامانی به دربار او راه یافت و این قرابت میمون سبب راه یابی جوان مشتاق علم به گنجینه کتب و منابع بی‌نظیر دربار سامانی گردید. زمانه چنان رقم زده بود که اوج جوانی ابن سینا مقارن با افول و آشفتگی کار سامانیان گردد و لذا بخارا با همه جاذبه و مطلوبیتش، عرصه را بر او تنگ گردانید و لاجرم به قصد گرگانج راهی خوارزم گردید. ابن سینا در گرگانج به خدمت امراء مأمونیه و به‌خصوص وزیر با فضل و دانش آنان، السهیلی درآمد و هم در آن‌جا به تألیف آثار گران‌قدری پرداخت.

می‌دانیم ابن سینا از جمله نوابغی است که در جوانی از تعلّم علوم

---

۱. در قریه افشند در حوالی شهر بخارا.

متداوله فارغ شد و این مهم در قلمرو و دوران حکومت سامانی اتفاق افتاد و دیگر در همه‌ی دوران حیات هر چه کرد و هر چه تألیف نمود، ماحصل آن دوران طلایی حیات اوست. از این رو به نظر می‌رسد تأثیر شگرف و استثنایی سامانیان بر شخصیت علمی و فرهنگی ابن سینا موجب بروز یکی از مهم‌ترین وقایع علمی تاریخ بشر گردید و از آن پس بود که شخصیت شیخ‌الرئیس ابوعلی سینای زاده‌ی بخارا به ثمر نشست و خالق آثاری جاویدان گردید:

- الاشارات و التنبيهات که تلخیصی از نظریات حکمی شیخ‌الرئیس می‌باشد.

- الانصاف که شرحی است در اقوال مختلفه حکمت ارسطو.

- کتاب‌الشفاه که از جمله آثار ارجمند شیخ‌الرئیس است و در آن به چهار مقوله طبیعیات و الهیات و منطق و ریاضیات می‌پردازد. شفا به زبانهای مختلفی ترجمه شده است.

- عیون الحکمه، المباحثات، النجاة، احوال‌النض و در یک کلام حدود ۲۳۸ کتاب و حاشیه و تحشیه، قسمتی از آثار جاویدان ابن جوان نابغه زاده‌ی بخارا است.

ابوعلی سینا علاوه بر علوم ریاضی و طب و حکمت و منطق و سایر علوم رایج زمان که همگی را به حد کمال می‌دانست و آثاری نیز تألیف و تصنیف نموده، شعر را نیز به زیبایی می‌شناخت و شعر نیز می‌سرود.

اشعار فارسی و عربی شیخ‌الرئیس در کتب تذکره و جنگ بسیار آمده است و فی‌المثل قصیده عینیه که در کیفیت هبوط روح و حلول در جسم و عود به عالم مجرد روحانی است شهرت جهانی دارد!

هَبَطْتُ إِلَيْكَ مِنَ الْمَحَلِّ الْأَرْفَعِ      وَ رَقَاءُ ذَاتِ تَعَزُّزٍ وَ تَمْنَعِ

در شعر پارسی نیز نمونه‌ای شیرین از شیخ مانده است:

کفر چو منی گزاف و آسان نبود  
محکم‌تر از ایمان من ایمان نبود  
در دهر چو من یکی و آنهم کافر  
پس در همه دهر، یک مسلمان نبود  
و یا این رباعی عالمانه و عارفانه که:  
از قعر گل سیاه تا اوج زحل  
کردم همه مشکلات گیتی را حل  
بیرون جستم ز قید هر مکر و حیل  
هر بند گشاده شد مگر بند اجل

شرح احوال خوش ابن سینا در این مختصر نمی‌گنجد و کتاب‌ها می‌طلبند.  
نکته‌ی قابل ذکر این که ابن سینا از سامانیان و منابع کتابخانه‌ای آن‌ها تأثیر  
بسیار پذیرفت و عالم از ابن سینا تأثیر بسیار گرفت.



## تیمور لنگ

وقتی در کتاب‌های تاریخ دبستانی به نام تیمور لنگ می‌رسیدیم، چهره‌ای متفاوت از امروز برایمان مجسم می‌شد. آن روزها تیمور را در شمایل میرغضب و فاتحی که صرفاً می‌کشد و مطلقاً فکر نمی‌کند و دانش و بینشی هم ندارد تصور می‌کردیم اما حالا که مجسمه‌های متعدد او را در خیابان‌های سمرقند و بخارا می‌بینیم و گنبد و بارگاه عظیم فراز گور او را بازدید می‌کنیم، تیمور را جهان‌گشایی جز تصویر ایام کودکی می‌پنداریم و حتی مقبره‌ی او را از زیباترین و هنری‌ترین آرامگاه‌های موجود در سراسر جهان می‌دانیم که پهلوی به پهلوی تاج محل هندیان نیز می‌زند. اما با این همه، به راستی تیمور که بود؟

تیمور سردار و پادشاه و فاتح بزرگ گورکانی و نخستین پادشاه و مؤسس سلسله‌ی گورکانیان است که بین سال‌های ۷۷۱ تا ۸۱۷ ه. ق. در بیشتر ممالک آسیا حکومت کردند. وی پسر امیر ترغای از طایفه برلاس ترکستان بود. تیراندازی و سوارکاری او شهره بود و در جوانی حاکم شهر «کش» گردید.

گورکان در لغتِ ترکانِ ترکستان به معنای داماد است و امیر تیمور را از

آن جهت گورکانی نامند که با دختر خان کاشغر ازدواج نمود.  
امیر تیمور در جنگ با حاکم سیستان زخمی شد و دو انگشت دست راست را از دست بداد و پای راست او نیز چندان صدمه دید که صفت خاصه لنگی را تا به آخر عمر برای او به ارمغان آورد.

تیمور در ۲۴ سالگی سرآمد شد و ۱۰ سال پس از آن رقیب بزرگ خود امیر حسین را به قتل رسانید تا صاحبقران زمان و مکان خویش گردد.

بین سال‌های ۷۳۳ تا ۷۸۱ چهار مرتبه خوارزم را مورد حمله قرار داد تا سرانجام آن را ویران نمود و مغولستان را تسخیر نمود و آنگاه نوبت خراسان رسید که فتح آن را به میرانشاه فرزند خود سپرد. میرانشاه چهارده ساله نیز با رسیدن طلایه سپاه پدر، نیشابور و هرات را تسخیر نمود و از سر مردمان مناره بساخت!

مازندران را که تا چندی پیش قلمرو امیران باوند بود به تسخیر خود درآورد و آنگاه آذربایجان و کردستان و ارمنستان و گرجستان و شروان را فتح نمود که در نقشه‌ی جغرافیایی عالم، این سوی خزر را به آن سوی آن وصل می‌نماید.

برای فتح اصفهان در حوالی سده اردو زد. شهر اصفهان در حصار مستحکم به طول ۷/۵ فرسنگ و ۳۰۰ برج دیده بانی قرار داشت و لذا مدت‌ها محاصره را تحمل نمود. سرانجام در صبحگاهان ۱۵ جمادی الاول سال ۷۸۰ ه. ق. به شهر حمله نمود و فرمان داد همه را بکشند حتی کودکان را!! جنگ به شب کشید و تیمور با تحمل ۸۰۰۰ کشته، به شهر وارد شد و یکی از وحشیانه‌ترین رفتار جنگی طول تاریخ را با اصفهانی‌ها نمود.

تمرین مناره سازی هراتیان در اصفهان شکل کامل تری پیدا کرد، چنان که در برج مناره‌ای اصفهان هفتاد هزار سر بریده را آجروار برهم نهاده بودند! اگر شیراز زمان سعدی از آفت مغول چندان آسیبی ندید و در اثر این

اقبال خوش، عاشقانه‌های سعدی تا بدان جا عالمگیر شد که قصه‌ی عشق زمینی را کامل شده‌ی او باید دانست، اما تیمور پس از اصفهان عازم شیراز شد و پس آنگاه در سال ۷۹۳ خوارزم را قتل عام نمود و هر اقلیمی را به یکی از فرزندان خود سپرد تا آبخیز خزر جغرافیایی را دور زند و مسکو را به پهنه قلمرو خویش افزایش و آنگاه از حوالی زادگاه خویش عازم هندوستان گردد تا در سال ۸۰۱ ه.ق.، منحنی صعودی سرهای بریده ممالک مفتوحه را همچنان بالا برد و در بالای اسم هندوستان، عدد یکصد هزار را جای دهد. تیمور پس از لشکرکشی هفت ساله‌ی ایران به سمرقند بازگشت.

هرکس کارنامه جنگی تیمور را تا سال ۸۰۷ بخواند و بازآمدنش به سمرقند را بداند، با خود می‌گوید دیگر زمان حکمرانی و عیش و عشرت امیرگورکانی فرارسیده است و اگر دختر زیباروی امیر ترغای دیگر آن طراوت چهره و طنازی اندام ایام نخستین را ندارد، دختران ماه منظر قلمرو مفتوحه در سرزمین چرکس و روس که هستند!! اما، اما این پیرگستاخ خون آشام، سر سودای غنودن در حریر حرمرای شاهی ندارد، چنان که در سال ۸۰۳ به قلمرو عثمانی حمله نمود و حلب و دمشق و تقریباً تمامی سرزمین شامات را تسخیر نمود و به سال ۸۰۴ بایزید، سلطان عثمانی را مغلوب و اسیر کرد.

تیمور پس از این همه جنگ و ستیز و کشتار و گسترش قلمرو حکومتی خویش، در سال ۸۰۷ عزم جنگ با چینیان کرد و تا کناره‌ی سیحون رسید، اما طومار حیاتش به هم در نور دیده شد، آنگاه که در اترابیمار و به سن ۷۱ سالگی درگذشت و در دل شهر فعلی سمرقند به خاک سپرده شده است.

تیمور با همه‌ی ددمنشی و جنگ و ستیز و کشتار، سرانجام اسیر پنجه قهار مرگ شد. کارنامه‌ی اعمال وحشیانه تیمور به اجمال گفته شد، اما شمه‌ای دیگر از خونخواری‌های بی‌امان او بیان می‌گردد تا عبرت

دیگران گردد.

- در سال ۱۳۸۳ میلادی به سبزوار حمله نمود و بنا به روایت ابن عربشاه «قریب دو هزار نفر اسیر را زنده بر روی هم افکند و با گل و خشت و آجر، بر روی آن‌ها مناره‌هایی بر پا نمود»

- سیستان را مورد حمله قرار داد و مردمانش را از دم تیغ گذراند و سد رستم بر روی هیرمند را به کلی مخروب نمود و این چنین کرد و آن چنین نمود اما همه‌ی این کردارهای اهریمنی و شیطانی و بعضاً در لفاف شرع و دین پیچیده نیز گذشت و هر چه ماند نامی بود که ما اینک تیمور لنگش می‌نامیم!!

گور<sup>۱</sup> امیر تیمور عمل استاد نامدار ایرانی عبدالله بن محمد بن محمود بناء اصفهانی است که هنر ماندگار معماری خویش را در دل شهر سمرقند نقش داده و نام خوش خویش را بر تارک گور امیر منظور کرده است زیرا:  
هنر برتر از گوهر آمد پدید!!!

۱. دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی در کتاب «نان جو، دوغ گو» ص ۶۱۵ می‌نویسد: «ارغونشاه، کوتوال سمرقند، وقتی تابوت تیمور را از اترامی آوردند دروازه شهر را بست و مدتی آن را به شهر راه نداد این شوخی راهم شنیده‌ام که وقتی دکتر زرین کوب به سمرقند رفته بود، راهنمای تاجیک اوپی در پی آثار تاریخی نیمه خرابه را نشان می‌داد تا رسیدند به قبر تیمور که بسیار سالم و آبادان نگاه داشته شده و حتی یک کاشی آن نریخته است راهنما خودش گفت: ببینید این از معجزه هردوستی تیمور است که گنبد قبر او این طور سالم مانده است. زرین کوب گفته بود: علت آن است که دیگر خود تیمور در روی زمین نیست»!!

## خیوه

خیوه از شهرهای بزرگ ازبکستان است. خیوه در نزدیکی بیابان «قراقورم» و در ۴۰ کیلومتری غرب آمودریا و ۳۲ کیلومتری جنوب غربی راه آهن اورگنج واقع شده است. خیوه در قرن چهارم ه. ق. جزء خوارزم بود. شیخ نجم‌الدین کبری در آن جا تولد یافته و از آن پس خیوه شهرت جهانی یافت. خانات خیوه عنوان مشهور دولتی بوده است که در دهه دوم قرن دهم ه. ق. در این منطقه تشکیل شد و تا سال ۱۸۷۳ میلادی استقلال خود را حفظ نمود اما پس از آن تحت‌الحمایه روسیه قرار گرفت. اولین سلسله خان‌های خیوه به سلسله‌ی عربشاهیه مشهور بودند که توسط ایلبارس از خاندان شیبانی و از اعقاب جوجی خان تأسیس گردید. بعد از او، فرزندانش مدتی بر قلمرو خیوه حکومت کردند تا فرمانروایی خیوه به دست ایناق بزرگ افتاد و اینان اگرچه در ظاهر کسانی را از خاندان چنگیزخان به حکومت برمی‌گزیدند اما اغلب تنها اسمی بود. در قرن ۱۷ میلادی پطرکبیر با خانات خیوه روابطی برقرار کرد، ولی با حمله‌ی نادر و از میان رفتن ایلبارس دوم، مدتی حکومت خیوه به دست گماشتگان نادرشاه افشار افتاد، اما این دوره دیری نپایید و بار

دیگر خانات خیوه زمام امور قلمرو خویش را به دست گرفتند.

بعد از چندی در نتیجه‌ی تهاجمات ترکمن‌های یموت، خیوه ویران شد، ولی در سال ۱۷۷۰ میلادی محمد امین، بزرگ خاندان قنقرات، ترکمن‌ها را مقهور نمود و بار دیگر رونق و شکوه قلمرو حکومتی خانات را تجدید نمود. در سال ۱۲۱۹ ه. ق. ایناق وقت به نام «ایلتوزر» که از نوادگان محمد امین بود خود را عنوان خان داد و سلسله ایناق را تأسیس نمود که تا سال ۱۸۷۳ میلادی ادامه یافت.

در این سفر کتاب آثار معماری - تاریخی شهر خیوه را با خود آوردم که شرح و تصویر بسیاری از آثار معماری این شهر کهن را در بردارد و نمونه‌هایی در سفرنامه خواهد آمد. تعدادی از آثار تاریخی شهر کهن خیوه بدین قرار است:

مدارس علمیه قدیمی چون مدرسه‌ی شیر قاضی خان متعلق به نیمه اول قرن ۱۸ میلادی؛ مدرسه‌ی قاضی کلان، مدرسه‌ی مراد ایناق، مدرسه‌ی محمد امین خان، مدرسه‌ی محمد رحیم خان، مدرسه‌ی امیر تیمور، مدرسه الله‌قلی خان.

مساجد عمده قدیمی خیوه عبارت‌اند از: مسجد جامع متعلق به قرن ۱۲ هجری، آق مسجد که در نیمه اول قرن ۱۹ بنا شده است. همچنین مقابر بزرگانی چون علاءالدین (قرن ۱۴ میلادی)، سید محمد خان (قرن ۱۹ میلادی) و نیز مقبره‌ی پهلوان محمود که متعلق به قرن ۱۴ میلادی است و ما این پهلوان اسطوره‌ای مذهبی مرام خوش‌نام را به عنوان الگو و نمونه‌ی مردانگی می‌شناسیم و پوریای ولی‌اش می‌خوانیم، نیز در خیوه قرار دارد.

شهر خیوه در منظرخوشی از مناره‌های زیبا قرار گرفته است. مناره‌ی اسلام خوجه، مناره‌ی بیکاجان، مناره‌ی پالوان کاری، مناره‌ی باباشیخ قلندر.

مجسمه‌ی حکیم و دانشمند بزرگ، الخوارزمی نیز در این شهر قرار دارد. گفتیم شهر خیوه بعد از شیخ نجم الدین کبری<sup>۱</sup>، شهرت جهانی یافت و گویند این عارف بزرگ در جنگ با مغولان سلحشورانه پیکار کرد و از جمله کاکل مغولی را چنان بگرفت که برای جدا کردن آن دست شیخ را بریدند و هم بدین شیوه او را شهید گردانیدند.

در حال حاضر خیوه یکی از گرانبهاترین آثار میراث فرهنگی جهان و در شمار شهرهای باستانی به ثبت رسیده در یونسکو می‌باشد.

---

۱. شیخ نجم الدین کبری را نباید با نجم الدین رازی (دایه)، صاحب مرصادالعباد که از جمله شاگردان وی بود یکی دانست.



## اسلام در سمرقند و بخارا

گفتیم نخستین بار طلیعه‌ی سپاه اسلام در سال ۸۹ هـ. ق. به سرکردگی قتیبه بن مسلم باهلی به بخارا رسید. اگر چه در یورش اول بخارا روی خوش نمود اما سرانجام به سال ۹۰ هـ. ق. این شهر کهن آسیای میانه آغوش گشود و اسلام را پذیرفت.

در همین سال محمد بن قاسم، ذاهر بن صعصعه پادشاه سند را کشت و کشور او نیز به اسلام گردن نهاد.

چون بخارا تسلیم شد، سغدیان به هراس افتادند، لذا طرخون پادشاه سغد به پیشباز سپاه اسلام درآمد و باژ داد و سمرقند را تسلیم نمود.

مردم بلخ نیز بعد از طالقان به سوی قتیبه آمدند و سپس او به شومان شتافت و آن جا را در برگرفت و آنگاه سوی ولایت کش و نسف شد و سرتاسر اقلیم را بگشود. به این ترتیب سراسر اقلیم ماوراءالنهر از مرو و بلخ و سغد و بخارا و کش و نسف و غیره به تصرف سپاه اسلام درآمد و مردمانش بی آن که محتوای دین حنیف اسلام را تحلیل کرده باشند، صرفاً به تیغ تیز سپاه اسلام سر تسلیم نهادند. اما از این پس فرهنگ و آیین آن، بر پذیرفتگان آشکار شد و روز به روز دامنه‌ی نفوذ معنوی اسلام فراگیرتر و مستحکم‌تر

شد تا به جایی که امیران و کشورگشایانی چون امیر تیمور و سلطان محمود غزنوی و حتی امیران سامانی کمر به ترویج و تبلیغ این دین مبارک بستند و سگه به نام خلیفه و شمشیر به نام دین می زدند و نماز و آداب شرعی با رسم و شیوه متداول در بغداد به انجام می رساندند و در شئون مختلف اسلامی، به سعی و تلاش پرداختند و از جمله در علوم اسلامی به مراتب جهانی نایل آمدند و فی المثل امام البخاری را در صدر صحاح سته به جامعه اسلامی تقدیم کردند.

نفوذ و ورود اسلام در بلاد ماوراءالنهر دگرگونی بنیادین در همه شئون اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و هنری آن سامان به وجود آورد. از جمله مهم ترین مظاهر هنری و فرهنگی به وجود آمده در اقالیم بین سیحون و جیحون، رشد هنر معماری اسلامی بود. این همه آثار معماری موجود در تمامی شهرهای ماوراءالنهر از سمرقند و بخارا تا خیوه و بلخ و مرو و دیگر بلاد، همه ناشی از نفوذ اسلام در آن سرزمین است. از نظر سیاسی و نظامی و حکومتی نیز تمسک به آیین اسلام بود که حتی امیرانی چون تیمور و سلطان محمود را به جهان گشایی و امی داشت و همه محاربات و جنگهای خود را با نام و تحت پوشش غزوات اسلامی به انجام می رسانیدند.

هر چه بود ورود و نفوذ اسلام در خراسان بزرگ و ماوراءالنهر و دیگر بلاد این سرزمین نه تنها در شئون مختلف حیات مردمان آن جا تأثیر گذارد، بلکه به نحوی و به نوعی در تاریخ تمدن بشر مؤثر افتاد.

سمرقند و بخارا و خیوه و... نمونه های مجسم این ادعاست. به این ترتیب اسلام در منطقه وسیعی از دنیای آن زمان نفوذ یافت که مرکزیت آن با شهرهایی چون سمرقند و بخارا بود و از قرن سوم هجری، این دو شهر به عنوان کانون علوم اسلامی مطرح شد و علما و دانشمندان اسلامی گوشه و

کنار جهان را به سوی خود جلب نمود تا به جایی که «بخارای شریف» در زبان‌ها افتاد. با این همه فرق گوناگونی نیز در این اقلیم پدیدار گشتند که صوفیه از جمله معروف‌ترین آنهاست.

شیخ نجم الدین کبری که از سال ۱۱۴۵-۱۲۲۱ میلادی می‌زیسته خیه را مرکز تبلیغ طریقت خویش نمود که به کبرویه معروف است. شیخ بهاء الدین نقشبند نیز بخارا را مرکز اشاعه مرام نقشبندی قرار داد. دیگر شهرها چون فرغانه و خوقند و نمیره نیز هر یک به فراخور اوضاع اجتماعی، مسلک‌های طریقتی خاصی را تبلیغ نمودند. مدفن بهاء الدین نقشبندی در حوالی بخارا هنوز هم مورد بازدید و زیارت گروه بسیاری قرار می‌گیرد.

بعد از استیلای رژیم کمونیسم در جمهوری‌های شوروی سابق و از جمله ازبکستان، دیگر هیچ دینی مظاهر اصیل خود را پی نگرفت اما بعد از فروپاشی نظام مذکور در تاریخ ۱۴ ژوئن ۱۹۹۱ قانون اساسی جدید ازبکستان دین را از سیاست جدا دانست و آزادی عقیده را مطرح نمود. چنان که هم اکنون ۸۵٪ جمعیت این کشور را مسلمانان عمدتاً حنفی مذهب تشکیل می‌دهند.

در سمرقند و بخارا مدارس علمیه قدیمی به سبک معماری اسلامی وجود دارد که ضمن بازدید از آنها در چند مدرسه مختلف با طلاب علوم اسلامی نیز ملاقات نمودیم. مراکز علمی معتبر ماوراءالنهر عبارت اند از «انیستیتو عالی امام بخاری در تاشکند و مدرسه‌ی میر عرب در بخارا که از قرن شانزدهم میلادی فعال‌اند».<sup>۱</sup>

مراسم مذهبی چون برگزاری جشن اعیاد و نیز نماز جمعه در ازبکستان تجدید حیات یافته، به طوری که نماز جمعه بخارا بعد از دوران فطرت چندین دهساله اخیراً انجام می‌شود.

۱. کتاب سبز ازبکستان، وزارت امور خارجه، ص ۲۷، نقل با اندک تصرف در جملات.

مسجد جامع بخارا بار دیگر گرد و غبار و کدورت ایام را از چهره خویش  
سترده است و جمعه‌ها، نماز جمعه بخاراییان جلوه‌ای خاص دارد.

### حافظ و ترکان سمرقندی

حافظ شیراز از بزرگ‌ترین غزل‌سرایان شعر پارسی محسوب می‌شود. به نظر می‌رسد این رند شیرین‌کارِ شوریده، مکرر قند پارسی کلام خود را از صافی نقد و انتخاب عبور داده و لاجرم ابیات شیرین در طبله‌ی عطاری ریخته‌ی باقی مانده را چون دُرّ و مرجان یک دست پرداخته است، چنان که جملگی را حلاوت و جزالت به حد کمال است.

اما با این همه در میان غزلیات او، ابیاتی به چشم می‌خورد که در مقایسه با سایر بیت‌ها خوش اقبال‌تر افتاده‌اند و حتی بیش از شأن و وزن و مرتبه‌ی شعری خود، دهان به دهان می‌گردند و در زبانها افتاده‌اند. اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را  
این بیت علیرغم روانی کلام و موزونی لفظ و موسیقی بیان و قوام و پختگی قافیه، تنها به یک معادله شرطی می‌ماند که تحقق امری را مشروط به وقوع فعلی دانسته و در صورت حصول شرط، ما به ازای کریمانه بخشیدن دو ابر شهر زمان یعنی سمرقند و بخارا را در پی خواهد داشت. بدیهی است غنای

شعر و جذبه بیان آن تا حد زیادی مرهون اغراق شاعرانه‌ی ثمن معامله می‌باشد و گرنه در بیت:

به شعر حافظ شیراز می‌رقصند و می‌نازند

سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی همه ارکان شعر از هموزنی و همقرانی و قرابت موزون برخوردار است و رابطه عمیقی میان ترکان سمرقندی و سیه چشمان کشمیری و حتی رقصیدن و نازیدن و... برقرار می‌باشد. اما هیچگاه به اندازه‌ی بیت نخستین در زبان عارف و عامی نمی‌گردد و به حدیث دلبران نمی‌آید.

در نمونه اول، دو کلمه سمرقند و بخارا صرفاً به لحاظ وزن و مرتبه و اهمیت شهری در مقایسه با دیگر بلاد و نیز کاربرد لطیف قافیه و استفاده از حلاوت اغراق شاعرانه به کار رفته است. اما در بیت دوم، کلمه سمرقند علاوه بر ویژگی‌های موصوف، از هموزنی و تناسب و قرابت خانه زاد همه ارکان جمله نصیب می‌برد. چنان که خواننده احساس می‌کند، ترکان سمرقندی با سیه چشمان کشمیری و حالات رقصیدن و نازیدن و... به هم عجین شده و از طرب خانه شعر حافظ طالع گردیده‌اند.

این نظریه در مورد دیگر ابیات حافظ نیز قابل تعمیم است:

خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم

کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی

در این بیت نیز قرابت لفظ و تناسب مضمون و کاربرد لطیف عبارت «بوی جوی مولیان» و... در تمامی بیت پیداست اما با این همه در وادی مهجوری افتاده است و در مقایسه با بیت نخستین کمتر به کار می‌رود.

این بحث را از آن آوردم که در ایام سفر به سمرقند و بخارا و نیز قریب دو

سالی که بعد از بازگشت، به کار تدوین این سفرنامه مشغولم، مکرر با دوستان و افرادی مواجه شدم که در احوال این دو شهر کهن تنها این بیت خواجه را بیان می‌کردند و گویی از آن همه ماجرا که بر سمرقند و بخارا و سغد و خوارزم و خراسان بزرگ گذشته و از نام‌های پرنشانی چون سامانیان و غزنویان و تیموریان و رودکی و امام بخاری و از مکان‌های پراحتشامی چون میدان ریجستان و ارک بخارا و خروش سیحون و جیحون و وقار جوی مولیان و... کلمه‌ای نمی‌گفتند. با این همه با خود می‌گویم به راستی سحر کلام خواجه شیراز چنان است که در معرفی سمرقند و بخارا این بیت شیرین را از هر سفرنامه‌ای جامع‌تر و رساتر گردانیده است. از این رو من هم در طول سفر و هنگام نگارش این کتاب مکرر در پرده عشاق آن را زمزمه می‌کردم که:

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را!



## تاریخ ماوراءالنهر به زبان شعر

در قرون ماضی چون عهد سامانی و غزنوی و... مدح به معنا و مفهوم رایج زمان ما نیست. در آن روزگاران کسی می توانست شعر خود را تبلیغ کند که تنها وسیله‌ی ارتباط جمعی زمان یعنی امکانات دربار امیران را در اختیار داشته باشد و گرنه چه بسیار گفتند و در نسیان خانه‌ی تاریخ به بد حادثه سپرده شد و ما هیچ گاه بیتی از آن را نیز دریافت نکردیم. اما با این همه، مدح صرفاً چاپلوسی و اغراق بی حد و حصر امیران نبود و عموماً بستر و وسیله‌ای مناسب برای بیان مکنونات ذهن شاعر و تبلیغ افکار او به حساب می آمد و لاجرم در طلیعه‌ی کلام یا در منتهای بیان، ذکر از سر ناعلاجی به نام امیری می شد و در حقیقت با چنین تقریبی، شعر را تضمین و تبلیغ و تبیین و ترویج می نمودند.

اگر از اندک مداحی های چاپلوسانه بی مقدار درگذریم، به مدیحه هایی از بزرگانی چون انوری و امیرمعزی و حتی سعدی شیرازی برمی خوریم که یا ذکر تاریخ است یا نکته و پند و موعظه امیران. با این مقدمه به ذکر نکاتی تاریخی در قالب قصاید شاعرانی می پردازیم که یا خراسانی اند یا به نوعی خراسان را در شعر آورده اند:

در تاریخ بیهقی آمده است: «در قرن ششم که پادشاهان سلسله‌ی خانیه یا آل افراسیاب اندک اندک در نتیجه‌ی حکمرانی در سمرقند و بخارا به زبان فارسی و ادب ایران خو گرفتند، توجهی به شعر پیدا کردند و به همین جهت چند تن از شاعران بزرگ ماوراءالنهر ایشان را مدح گفتند. نخستین کسی که در اشعارش ذکری از مردان این خاندان هست، نصرالدین عثمان مختاری غزنوی است.

ز ماه روزه به ماه من اندر آمد تاب  
نماندش آتش رخسار آبدار به آب  
چو دور ماند ز عناب شکرینش می  
به گونه‌ی شکرش گشت شکرین عناب  
پیداست که ممدوح وی که در سمرقند می‌زیسته دبیری توانا بوده است.<sup>۱</sup>  
امیر معزی ملک الشعراى دربار ملک‌شاه و سنجر نیز در قصیده‌ای فتح  
سمرقند را تهنیت گفته است:  
ای کرده فتح و نصرت، در مشرق آشکارا  
بگذشته ز آب جیحون و آتش‌زده در اعدا  
با خیل خیل لشکر، چون سیل سیل باران  
با فوج فوج موکب، چون موج موج دریا  
معزی قصیده دیگری نیز در خصوص فتح سمرقند دارد:  
خدای هرچه دهد بنده را ز فتح و ظفر  
به دین پاک دهد، یا به عقل یا به هنر  
انوری شاعر بزرگ، در یکی از شاهکارهای خود از فتنه غز می‌نالد:  
بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر  
نامه اهل خراسان به بر خاقان بر

۱. تاریخ بیهقی، تصحیح سعید نفیسی، کتابخانه سنایی، ج سوم، ص ۱۲۷۰.

نامه‌ای مطلع آن رنج تن و آفت جان

نامه‌ای مقطع آن درد دل و خون جگر

این قصیده شیوا را نیز عمیق بخارایی در ستایش نصیرالدوله سروده

است:

نسیم زلف آن سیمین صنوبر مرا بر کرد دوش از خوابگاه سر

و باز قصیده‌ای شیرین از عمیق بخارایی که از شاهکارهای این شاعر توانا

است:

خیال آن صنم سرو قد سیم ذقن

به خواب دوش یکی صورتی نمود به من

هلال وار رخ روشنش گرفته خسوف

کمندوار قد راستش گرفته شکن

سوزنی سمرقندی نیز در مدح مسعود قلج به هنگام فتح سمرقند قصیده

زیبایی سروده است:

ملک سمرقند گوی بود به میدان

آمده از هر گروه در خم چوگان

مدح و قالب مدیحه در قرون ماضی به خصوص قرون سوم و چهارم و پنجم

یک مکتب و شیوه انکارناپذیر و متداول و مرسوم بود و همان طور که گفتیم،

عموماً به صورت مستقیم و بعضاً در قالب تلویح ابلغ از تصریح و زمانی به

شیوه غیرمستقیم بیان می‌شد. مدح انحصاراً به قرون مذکور محدود نمی‌شود

و قالب مشخص قصیده نیز ندارد، چنان که رضی‌الدین آرتیمانی آن

ساقی‌نامه‌ی جاوید را در قالب مثنوی سروده و با همه شکوه شعری با نام

شاه‌عباس صفوی تمام می‌کند.

اما قصد ما از این مبحث، قصاید مدح‌آمیزی بود که به گونه‌ای به شاعران

عهد سامانی و غزنوی و سلجوقی خراسان بزرگ باز می‌گشت یا به تعبیری

سمرقند و بخارا و خوارزم رادر شعر می آورد.  
 سوزنی سمرقندی در قصیده‌ای دیگر نصرت الدین علی بن هارون را  
 چنین مدح می‌کند:  
 ز عشق نگاری شدم مست و مجنون  
 که دارد سر زلف زنجیر میگون  
 همچنین شرف الدین حسام که از دانشمندان به نام قرن ششم ماوراءالنهر  
 است مدیحه‌ای شیرین دارد که محمد عوفی در لباب الالباب ذکر کرده و از  
 نظر صنعت شعری سزاوار ذکر است:  
 هرگز نگار طره به هنجار نشکند  
 تا بار عشق پشت خرد زار نشکند  
 ای نوبهار حسن، بهاران مشو به باغ  
 تا چند روزه رونق گلزار نشکند  
 از خواجه ضیاءالدین خنجدی معروف به پارسی نیز مطلعی ذکر می‌کنیم  
 که از شاعران اواخر قرن ششم و زاده‌ی خجند و از شاگردان امام  
 فخر رازی است:  
 تویی که عکس رخت، تاب آفتاب گرفت  
 نسیم طره تو بوی مشک ناب گرفت  
 اسفرنگ یکی از شهرهای ماوراءالنهر و سیف اسفرنگی از شاعران قرن هفتم  
 است و قصیده‌ای در فتح سمرقند دارد:  
 سرکش ای خاک سمرقند و بدین فتح بناز  
 که دری بر تو ز آثار سعادت شده باز  
 سیف اسفرنگ در مرثیه ملکشاه محمود ترکیب بندی دارد که از نظر صنایع  
 شعری بی نظیر است:

ای پرده‌دار پرده فروکش که راه نیست

هنگام بار دادن شاهست و شاه نیست

رشید و طواط نیز قصیده‌ای نیکو در مدح علاءالدوله اتسر دارد:

ای سمن ساق ترک سیم عذار تیغ از کف بنه، قدح بردار

وقت باده است، باره را بر بند وقت مهرست، کینه را بگذار

جبل‌ی نیز از شاعران دربار سنجر است و قصیده‌ای ذوق‌افیتین دارد که هم

شعر نیکویی است و هم آدمی را متذکر احوال سمرقند می‌کند که مگر چند بار

این گران‌شهر ماوراءالنهر فتح گردیده است.

المنة لله که به شمشیر گهربار

بگرفت ملک شهر سمرقند دگر بار

در دیوان سید حسن غزنوی شاعر قرن ششم هجری نیز اشعار مدیحه

گون بسیار ظریفی است که صرفاً به لحاظ غنای شعری ابیاتی از یک قصیده

او را پایان‌بخش این مبحث می‌نماییم:

وقت آن است که مستان طرب از سر گیرند

طره شب ز رخ روز همی برگیرند

راویان هرنفسی تهنیتی برخوانند

مطربان هر کَرَتی پرده‌ی دیگر گیرند

سرفریاد نداریم پگاه است هنوز

یک دو ابریشم<sup>۱</sup> شاید<sup>۲</sup> که فروتر گیرند

بزم را تازه‌تر از روضه رضوان دارند

باده را چاشنی از چشمه‌ی کوثر گیرند

«در زمان ولید بن عبدالملک، قتیبة بن مسلم الباهلی سمرقند را چهار ماه

۱. ابریشم، تار سازها که به زخمه یا ناخن نوازند مثل ابریشم رباب و چنگ.

ابریشم زدن، نواختن و نیز نوعی از سازهای نواختنی.

۲. شاید، شایسته است.

محاصره کرد و از فتح عاجز شد، روزی از باروی حصار شهر شخصی آواز داد که ای عربان، رنج ضایع مکنید که این شهر به دست شما فتح نخواهد شد. قتیبه گفت: پس این شهر را که فتح خواهد کرد؟ آن شخص گفت: حکمای ما حکم کرده‌اند که در روزگار ملّت محمدی (ص) این شهر را کسی فتح کند که پالان شتر نام داشته باشد. قتیبه گفت: سبحان الله انا قتیبه و لشکر را این حالت گفت و آواز داد که پالان شتر منم زیرا که قتیب جهاز شتر را گویند به عربی و قتیبه تصغیر آن است، چون اهل سمرقند معلوم کردند که حال چیست دروازه باز کردند و سمرقند به دست قتیبه فتح شد و کان ذالک فی شهر سنه اربع و تسعین من الهجرة النبویه.<sup>۱</sup>

۱. تذکرة الشعراء امیر دولتشاه سمرقندی، انتشارات کلاله خاور، ص ۲۵۰.

## تاریخ تمدن ویل دورانت و ماوراءالنهر

ویل دورانت در تعریف تمدن می‌گوید: «تمدن را می‌توان به شکل کلی آن، عبارت از نظم اجتماعی دانست که در نتیجه وجود آن خلاقیت فرهنگی امکان‌پذیر می‌شود و جریان پیدا می‌کند. در تمدن چهار رکن و عنصر اساسی می‌توان تشخیص داد که عبارت اند از: پیش‌بینی و احتیاط در امور اقتصادی، سازمان سیاسی، سنن اخلاقی و کوشش در راه معرفت و بسط هنر. ظهور تمدن هنگامی امکان‌پذیر است که هرج و مرج و ناامنی پایان پذیرد...»<sup>۱</sup>.

با این تعریف نیکو از تمدن به تحلیل ارکان اربعه آن می‌پردازیم و در پی آنیم تا بدانیم حکومت‌هایی چون تیموریان در قلمرو جهان آن زمان و به خصوص خراسان بزرگ و ماوراءالنهر چه سهمی از تعالی تمدن بشری را به عهده داشته‌اند و چه تأثیری جدای از کیفیت آن بر تمدن بشری گزاردده‌اند. زندگی‌نامه‌ی امیر تیمور از زبان ویل دورانت به نوعی تحلیل منطقی از شیوه عمل دودمانی است که خواه‌ناخواه تأثیر انکارناپذیر والایی در تمدن بشری داشته و اگر این قول را قبول کنیم که در عرصه‌ی تمدن بشری، خلق

---

۱. تاریخ تمدن ویل دورانت، مشرق زمین گاهواره تمدن، ج اول، ص ۳.

یک قطعه موسیقی توسط باخ یا یک تابلو نقاشی وان گوگ یا اختراع کوچکی در قرون دوردست و یا... می‌تواند به نحوی در تاریخ تمدن بشر تأثیر بگذارد که البته چنین نیز می‌باشد، آنگاه پی به اهمیت ظهور مردان نقش آفرینی چون تیمور لنگ و... خواهیم برد.

«اولین فاتح تیموریان، تیمور لنگ بود. ترکی که اسلام را چون سلاح قابل ستایشی پذیرفته بود و نسبتش را به چنگیزخان می‌رساند تا از حمایت قبایل مغول برخوردار شود. چون بر تخت سمرقند نشست و حاجت به زر بیشتری پیدا کرد، به فکرش رسید که هند هنوز پر از کفار است! نیروهای سلطان محمد تغلق را شکست داد و صد هزار اسیر را با خونسردی کشت و تمام ثروت شهر را که سلسله افغان در آن جا جمع کرده بود غارت کرد.

بابر، سرسلسله‌ی تیموریان هند نیز می‌گوید: «در دوازده سالگی امیر ولایت فرغانه شدم» در پانزده سالگی سمرقند را محاصره و تصرف کرد. در بیست و دو سالگی کابل را گشود.

با دوازده هزار سرباز و چند اسب اصیل بر سپاه یکصد هزار نفری سلطان ابراهیم پیروز شد و هزاران اسیر را کشت و دهلی را تصرف کرد.<sup>۱</sup> اینان یعنی تیموریان در ماوراءالنهر و هندوستان بدین شیوه‌ی خشن ظاهر شدند اما هنر، آنان را نیز چون موم به راه آورد.

«... نوع دیگری از همین نقاشی (ژانر)<sup>۲</sup> در عهد تیموریان هند در دهلی رواج یافت. این سبک که از خوشنویسی فارسی و هنر تذهیب و مصور کردن نسخ خطی پیدا شد به صورت نوعی صورتگری اشرافی درآمد...»<sup>۳</sup>

هنر اسلامی در عهد تیموریان در هند و ماوراءالنهر رواج بسیار

۱. تاریخ تمدن ویل دورانت، مشرق زمین گاهواره تمدن، صص ۵۳۱ و ۵۳۲.

۲. یک نوع نقاشی که موضوع آن صحنه‌های عادی زندگی است.

۳. تاریخ تمدن ویل دورانت، ص ۶۶۶.

یافت. «فتح نهایی معماری هندی در عهد سلسله‌ی تیموریان هند بود، مسلمانان ثابت کرده بودند که به هرجا دست یابند در غرناطه و قاهره و اورشلیم و بغداد، در سازندگی استاد هستند. از این دودمان نیرومند همین انتظار می‌رفت که برخاک‌ی که بر آن پیروز شدند، مسجدهایی به باشکوهی مسجد عمر (اورشلیم) و به عظمت مسجد جامع سلطان حسن (قاهره) و به ظرافت الحمراء (غرناطه) بسازند».<sup>۱</sup>

با این ترتیب امیران جنگجوی گستاخ و خونریزی چون تیمور لنگ که حتی در حد جهان‌گشایی شمشیر زدند و کشتار نمودند و شهرهای بسیاری را نابود ساختند، اما هم اینان خود به نوعی زمینه‌ساز ظهور و بروز فرهنگ و هنر و تمدنی خاص گردیدند که از جمله معروف‌ترین ابعاد آن، هنر معماری اسلامی قلمرو حکومتی آنان است.

در سمرقند هر کاشی و مناره و گنبد و رواق و صحن مسجد یا مدرسه‌ای که چشم جهانگرد و سیاح خارجی را در حدقه می‌گرداند و دهان او را به تحسین باز می‌کند ماحصل تأثیر فرهنگی این سلسله‌هاست تا به جایی که آدم با خود می‌گوید:

«تا کجا می‌برد این نقش به دیوار مرا؟»

۱. تاریخ تمدن ویل دورانت، ج اول، ص ۶۸۲.

۲. اشاره به شعر شیرین دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی که در پایان کتاب خواهد آمد.



## تاریخ و جغرافیای ازبکستان

معرفی کشورها عموماً با موقعیت جغرافیایی آن‌ها شروع می‌شود و فی‌المثل می‌گویند ازبکستان کشوری است در آسیای مرکزی و بین  $37^{\circ}11'$  -  $45^{\circ}33'$  عرض شمالی و  $73^{\circ}10'$  -  $56^{\circ}00'$  طول شرقی و میان دو رود آمودریا و سیردریا واقع شده که همان جیحون و سیحون خودمان است. من بر آن بودم تا به مصداق شعر حافظ که:

از خلاف آمدِ عادت بطلب کام که من

کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

ازبکستان را به شیوه‌ی دیگری معرفی کنم و هم بر این عهدم تا اسامی و امار و ارقام را حداقل در همیان لطافت و ذوق ریخته، تقدیم خوانندگان عزیز این سطور نمایم و حتی‌الامکان از آرایه‌ی جداول و آمارهای متعارف درگذرم. ازبکستان در حصار حصینی از کوه‌های مرتفع قرار گرفته و از طریق همین کوه‌ها و رود عظیم آمودریا و صحرای شنی ساحل راست آمودریا به کشورهای قرقیزستان، قزاقستان، تاجیکستان، ترکمنستان و افغانستان محدود می‌شود.

کوه‌های مذکور نام‌های آشنایی دارند چون: پسکام، چاتقال، جبال

فرغانه، اوگام، کورامین، زرافشان و دریاچه آرال هم به موازات خزر و در مقیاس بسیار کوچکتر به همان شیوه خزر بر تارک ازبکستان چسبیده است. اگر گرداگرد ازبکستان را بر روی خط مرزی بپیماییم، به عدد ۶۲۲۱ کیلومتر می‌رسیم که تنها ۱۳۷ کیلومتر آن همجوار افغانستان و ۲۲۰۰ کیلومتر همسایه قزاقستان است.

مساحت این شکل هندسی نامنظم حدود ۴۴۷۰۰۰ کیلومتر مربع و قریب یک سوم مساحت ایران است و در نقشه عالم اگر ۵۵ کشور وسیع‌تر را کنار بگذاریم، از دیگر کشورها وسعت بیشتری دارد.

دریاچه‌های کوچک آرناسای، ساری قمیش و شورکول در برابر نام و نشان و وسعت و عمق دریاچه آرال جلوه‌ای ندارند. جیحون و سیحون رگ حیات دریاچه‌ی آرال را تشکیل می‌دهند.

قله‌ی کوه حضرت سلیمان در بلندای سلسله جبال حصار به اندازه ۴۶۴۳ متر گردن کشیده است تا به اطراف بنگرد.

رودخانه‌های سیردریا، آمودریا، زرافشان، قشقه دریا، آهنگران و نارین هم به منزله رگ‌های حیات این کشور خوابیده در میانه‌ی آسیا هستند.

تاشکند پایتخت ازبکستان و از شهرهای قدیمی و بزرگ این کشور است، اما تاشکند امروزی تقریباً چهره متفاوتی از گذشته دارد، زیرا زلزله سال ۱۹۶۶ آن را به‌سختی تکان داد و به هم ریخت و زیر و رو کرد و حالا شهر چهره تازه‌ای دارد. در تاشکند تنها خط قطار زیرزمینی آسیای مرکزی شهر را به لانه‌ی موریانه‌ها تبدیل کرده است و این راهروهای پریپچ و خم زیرزمینی تاشکند را شبیه شهرهای اروپایی نموده است.

ازبکستان ۲۳ میلیون ازبک و روس و تاجیک و تاتار و قزاق و ترکمن و غیره را در دل خویش دارد که قریب ۶۵ درصد آن را ازبک‌ها تشکیل

می‌دهند و روس‌ها هم ۱۲/۵ درصد جمعیت را در بر دارند و بقیه اقوام، مابقی سهم جمعیتی را بین خود تقسیم کرده‌اند.

گذشته از توزیع قومی جمعیت ازبکستان، پراکندگی جغرافیایی جمعیت نیز قابل ملاحظه است، زیرا تاشکند ۲/۵ میلیون و سمرقند ۳۶۰ هزار و بخارا ۲۴۰ هزار و فرغانه ۱۹۵ هزار نفر را در خانه‌هایشان جای داده‌اند.

ازبکستان ۱۲ استان دارد که نام آن‌ها برای فارسی‌زبانان اسامی آشنایی هستند: سمرقند، بخارا، اندیجان، خیزق، قشقه دریا، نوایی، نمگان، سرخان دریا، تاشکند، خوارزم و فرغانه. و باز این فرغانه تأثیر شگرف خود را در شعر نمایان می‌سازد:

گفتم ز کجایی تو، تسخر زد و گفت ای جان

نیمیم ز ترکستان، نیمیم ز فرغانه

فرغانه که این‌طور در شعر مولانا بنشیند، حکایت از سابقه‌ی تاریخی ازبکستان دارد. شناسنامه آن را که می‌کشاییم نشانه‌های قدمت هویدا می‌شود:

ازبکستان پیش از تاریخ قابل سکونت بوده است. مگر نه این که سیحون و جیحون آن جا را در برگرفته است؟ در چنین سرزمینی تمدن‌های مختلفی شکل گرفته و تا آن جا که شناسنامه نشان می‌دهد ۶۰۰ سال قبل از میلاد، قسمتی از سرزمین وسیع هخامنشی بوده است.

اسکندر هم در سال ۳۲۹ پیش از میلاد این سرزمین را زیر پا نهاده و سمرقند عزیزش را ویران کرده است. در آغاز مسیحیت نیز کوشان‌ها بر ازبکستان تسلط یافتند. قبایل هون‌ها هم بر سلطه‌ی کوشان‌ها قلم کشیدند و آن قدر ازبکستان دست به دست شد تا در قرن ششم میلادی دوران حکومت خانات ترک به سر آمد.

اسلام کم‌کم از راه رسید. نیمه دوم قرن هفتم میلادی به همان شیوه‌ای که

در تاریخ سامانیان گفتیم آمدند. در سال ۹۰ ه. ق. زمینه تشکیل حکومتی فراگیر مهیا شد و سامانیان قریب ۱۲۰ سال بر ازبکستان و قلمرو وسیع تری حکومت کردند و هنوز سال ۱۰۰۰ میلادی تمام نشده بود که اقبالش سرآمد و ترکان غلامزاده درگاهشان بر ایشان شوریدند و حق نمک به نامردمی به جا آوردند و اینان همان غزنویان معروف تاریخ‌اند.

سلجوقیان هم از اواخر قرن دهم میلادی تا اوایل قرن دوازدهم یعنی تقریباً معادل سامانیان بر ماوراءالنهر حکومت کردند. و سال ۱۱۳۷ میلادی سال افول بسیار سخت اینان بود. خوارزمشاهیان هم از پس سلجوقیان و قره‌ختاییان از راه رسیدند.

قصه‌ی هجوم مغول در ماوراءالنهر هم حدیث تلخی است و پس از مرگ چنگیز، «الیوس جغتای» یکی از فرزندان او حاکم ازبکستان شد.

خاک ریز ازبکستان که توسط سپاه مغول گشوده شد، نوبت خوارزمشاهیان بود که در ایران قدرت بلامنازع زمان بودند.

اندک‌اندک دایره‌ی هجوم چنگیزیان بر خوارزمشاه تنگ شد و این همه بداقبالی اینان را به اعتقاد من ازبک‌ها فراهم کردند زیرا خاک ریز سمرقند و بخارا را مستحکم نداشتند.

من هر وقت از کنار سیحون می‌گذشتم، صحنه‌های جنگ و گریز دلاورانه جلال‌الدین خوارزمشاه را در سرتاسر این بلاد به خاطر می‌آوردم که چسان با سپاهیان چنگیز مغول درافتاد و با این که یارانی در اقلیت داشت، رشادت‌های بسیار نمود و چون معرکه را به کام خویش ندید و دانست که فردا جنگ بر کامش نگردد، زنان و فرزندان را به دریا ریخت تا اسیر خصم نگردند و خان خونخوار مغول را بر آن داشت تا در واپسین لمحات حیات جلال‌الدین، او را به انگشت نشانه گیرد و به فرزندان خطاب

نماید: که گر فرزند باید باید اینسان!!

قانون اساسی ازبکستان در ۸ دسامبر ۱۹۹۲ به تصویب رسید و به دهها قرن کشمکش دوران‌های ماضی و نیز ۷۰ ساله‌ی کمونیسم پایان داد و خط‌مشی فعلی این کشور کهن را تعیین نمود.

ریاست قوه‌ی مجریه با رییس‌جمهوری است که اینک اسلام کریم اف می‌باشد. قوای مقننه و قضاییه نیز در قانون اساسی پیش‌بینی شده است.



### شکوه معماری عهد تیموری

کتاب شکوه معماری عهد تیموری در سال ۱۹۹۶ در تاشکند منتشر شده است. نویسنده کتاب یکی از معروف‌ترین کارشناسان معماری آسیای مرکزی یعنی زاحیدف<sup>۱</sup> است. شمه‌ای از مطالب مندرج در این کتاب تحقیقی - هنری را بیان می‌نماییم:

\* در صفحات نخستین کتاب تصویر حلقه انگشتی مطالای تیمور را مشاهده می‌کنیم که در حال حاضر در موزه متروپلی تن نیویورک قرار دارد و واعبرتا از تاریخ که انگشتی تیمور سر از کجا بیرون می‌آورد!

\* در این کتاب آمده است: معماری یک هنر متعالی است که چون آیین، تمدن عصر خویش را در آن جلوه می‌دهد.

\* در معماری عهد تیموری، هر جزء ساختمان، هنرمند خاص خود را داشت. فی‌المثل استادکارانی چون دیوارساز، محراب و منبرساز، گنبدساز، مناره ساز و... با هم همکاری می‌کردند تا یک اثر ماندگار هنری چون گور امیر را پدید آورند.

\* در معماری عهد تیموری، تلفیقی از آجر و مرمر و گچ و سنگ و رنگ

---

۱. زاحیدف رئیس اداره انتشارات و چاپخانه شرق تاشکند است.

و کاشی هفت رنگ و معرق و چوب و... اجزای متشکله‌ی یک پدیده هنری را تشکیل می‌دهد.

\* در طرح مسجد جامع سمرقند نمادی از قرآن گشوده شده را مقابل رو داریم.

\* سغد در زبان عرب به معنای باغ زیبای خلیفه و به سرزمین سمرقند اطلاق می‌شده است.

\* آثار معماری برجسته‌ای که در کتاب «شکوه معماری عهد تیمور» آمده است عبارت‌اند از:

\* کوک‌سرای، ساختمان مرتفعی در میان باغ مصفاًیی که کاخ امیران بوده است.

\* مسجد جامع سمرقند، یا مسجد بی بی خانم (واقف مسجد) ساختمان مسجد جامع در سال ۱۳۹۹ میلادی شروع شد و برای آن هنرمندانی از آذربایجان، ایران و هندوستان دعوت شدند. تیمور اولین سنگ بنای مسجد را نصب کرد. تیمور آن قدر برای اتمام مسجد جامع سمرقند اصرار می‌ورزید که در سال ۱۴۰۵ بنای آن اتمام یافت. مطالعه این رخداد مرا به یاد نحوه ساخت مسجد جامع عباسی (مسجد امام) اصفهان می‌اندازد که آن هم در اثر اصرار شاه عباس صفوی با آن قصه خاص خود شروع و خاتمه یافت. مسجد جامع سمرقند به قول شرف‌الدین علی یزدی، یکی از پدیده‌های بی نظیر هنر اسلامی در آسیای میانه است. این مسجد با ابعاد ۶۴ و ۷۸ متر مساحتی قریب به پنج هزار متر مربع دارد که چهارصد ستون سنگی در شبستان‌های آن به کار رفته است. چهار مناره‌ی مسجد از مسافت دور پیدا بود.

۱۰۳ سال پیش (۱۸۹۷) زلزله مهیبی ظاهر مسجد را به هم ریخت اما محراب و ارتفاع سقف ۳۰ متری آن، همچنان شکوه خود را حفظ کرده است.

مسجد جامع سمرقند با مدرسه بی بی خانم تلفیق مناسب و خوش یافت و این امر تا به امروز در معماری اسلامی رعایت می شود.

\* خانقاه تومان آغاء (زیارتخانه) دارای یکی از بدیع ترین کاشی کاری ها است و کتیبه ای به خط ثلث در آن جلوه گری می کند.

\* مقبره تومان آغاء

\* مقبره و خانقاه نه نه آغا و بی بی خانم که دو گنبد دو قلو گونه مجاور هم است.

\* مجموعه ارگ قاسم بن عباس که محل دفن قاسم پسر عموی حضرت رسول (ص) بوده و تیمور بازسازی آن را امر نمود. کاشی کاری این مجموعه از بی نظیر ترین نوع کاشی عهد تیموری است. در کتیبه ای سال اتمام بنا را ۷۳۵ هجری ذکر کرده است.

\* مقبره کجا احمد که در سال ۷۶۰ هجری بنا گردیده است.

\* مقبره تیمور لنگ، این مجموعه ی عظیم به گور امیر معروف است. در این مجموعه همه هنرهای معماری عهد تیموری در پایان قرن ۱۴ و آغاز قرن ۱۵ میلادی مشاهده می شود. سردر اصلی بایک ورودی باشکوه در طرفین مدرسه و خانقاهی وجود دارد. گور امیر به همت محمد سلطان عزیز ترین نوه ی پسری تیمور بنا شده است.

در مدرسه جنب گور امیر ۲۲ ستون دو قلو ی هنری وجود دارد.

\* رخ آباد، تفریح گاه زیبایی است که توسط شاه رخ بنا شده است.

\* کاخ دل گشا یا عشرتخانه، یکی از مشهور ترین معماری های جهان و محل پذیرایی از میهمانان بوده است.

خلاصه ای از مطالب مندرج در کتاب «شکوه معماری عهد تیموری» چنین است:

«دوره و عهد تیموری یکی از درخشان ترین دوره های مربوط به هنر

معماری اسلامی است زیرا معماران زبردستی از ایران، عراق، هند و ازبکی تبار چنان خلاقیتی نشان دادند که در نوع خود سبک خاصی محسوب می‌گردد و هنوز هم در پاره‌ای شئون قابل اقتباس است. این سبک هنری بیش از ۵ قرن جهان را تحت تأثیر شکوه خود قرار داده است. فی‌المثل گور امیر در میان پدیده‌های هنری اسلامی چون نگینی می‌درخشد. اگر چه گور امیر تیمور است!!

با اینکه نگین‌های گرانبهای هنر معماری اسلامی در طول سالیان دراز چند دهه‌ی نخستین قرن حاضر، در زیر گرد و خاک و غبار کدورت ایام مانده بود، اما سر آن داریم تا با گشوده شدن مساجد و احیای آداب و سنن مذهبی، به بازسازی چهره منیر این اماکن جواهرنشان ملی - مذهبی بکوشیم و این گوهرهای تابناک را به عنوان میراث گران قدر هنری حفظ نماییم.»

سمرقند و بخارا و خیوه و خوارزم مهد کهن معماری اسلامی است چنانکه اصفهان و قونیه و دهلی و شامات چنین است.

این زنجیره‌ی پیوسته‌ی هنر اسلامی در واقع کتاب هنر و فرهنگ و تمدن قومی است که در هنجار اعتقادی به یک مبدأ می‌نگرند، به اسلام.

## تیمور لنگ در اصفهان و فارس

در سفر سمرقند و بخارا یاد ترکتازی‌های تیمور در ذهن جاری بود. بدیهی است ما که از اصفهان به پایتخت تیمور آمده بودیم در میان این همه جنگ و ستیز به حمله اصفهان او بیشتر می‌پرداختیم:

امیر تیمور در بهار سال ۷۹۵ ه. ق. عازم شیراز شد و قلعه دژگونه‌ی سفید را تسخیر نمود و سلطان زین‌العابدین کور را که محبوسی شاه منصور بود خلاص کرد و زمینه‌ی حمله به شیراز را فراهم ساخت. شاه منصور با قریب ۵۰۰۰ سپاهی به پیشباز امیر تیمور آمد و در سه فرسنگی بر لشکر ۳۰۰۰۰ نفری او تاخت و ستاره‌ی اقبال شاه منصور یاری نکرد تا حاصل رشادتهایش را ببیند، زیرا چند بار شمشیر به کلاه‌خود تیمور رسانید اما سرانجام کار یکسر نه‌شد و لاجرم به شیراز بازگشت و در حادثه‌ای به قتل رسید.

شاه منصور که به قتل رسید، آل مظفر به خدمت تیمور شتافتند. تیمور، سلطان شبلی، فرزند کور شده‌ی شاه شجاع و سلطان زین‌العابدین، نابینا شده‌ی پدرش شاه منصور را به سمرقند فرستاد و عمر شیخ فرزندش را امارت فارس داد و روی به جانب اصفهان گردانید.

در تاریخ دهم رجب سال ۷۵۹ ه. ق. در دیه مهیار ولایت قمشه (اکنون نیز آن آبادی آبادان است)، تمامی خاندان آل مظفر از خرد و کلان را در سفره‌ای نشانید و گویند به طعنه گفت: «هیچ‌گاه همه آل مظفر بر یک سفره گرد آمده بودند؟» امیری از خاندان آل مظفر پاسخ می‌دهد: «اگر چنین کرده بودند که ترکی از سمرقند نمی‌توانست طومار آنان را در هم پیچد!!» تیمور از این نیش‌گزنده‌ی کلام مظفریان برآشت و جمله‌ی آنان را در مهمانخانه صحرايي خویش، به جلاد سپرد و حکام او نیز، مابقی آل مظفر را در بلاد دیگر کشتند. تاریخ‌نویسان، تعداد قربانیان سفره طعم تیمور در مهیار قمشه را هفتاد تن از دودمان آل مظفر ذکر کرده‌اند. حافظ شیراز چه خوش گفته است:

راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود.

تیمور پیش از فتح فارس، اصفهان را در محاصره گرفت و به شیوه‌ای بسیار وحشیانه و جانکاه آن را گشود و به روایت محکم تاریخی، از هفتاد هزار سر بریده، مناره ساخت که تفصیل واقعه را به مطالعه کتب تاریخی حواله می‌دهیم.

در گردش‌های سمرقند و بخارا، چنین ذهنیات تاریخی تلخی تداعی می‌شود، اما به نظر من سقوط اصفهان در سال ۱۱۳۵ در عهد سلطنت شاه سلطان حسین صفوی، به دست محمود افغان تلخ‌تر است. محمود افغان نیز از قندهار که شهری در سمت و سوی سمرقند است، به اصفهان تاخت و: «... در روز ۲۳ اکتبر برای شاه، فقط سه نفر شتر باقی مانده بود، وی آن‌ها را قربانی کرد و گوشت آن‌ها را در میان مردم تقسیم نمود و با چشم اشکبار، نماز و دعای خویش به جای آورد، ظهر همان روز، شاه با بزرگان سوار بر

اسب شد و به پای کوه صفه پیش راند و در آن جا عنان بازکشید و کسی به نزد محمود فرستاد... آنان شاه را بر پشت اسب نیم ساعت پای کوه صفه در آفتاب نگاهداشتند و سپس به نزد محمود بردند...  
شاه گفت: خداوند مرا بیش از این لایق سلطنت نمی‌داند... سلطنت تو طولانی باد....

«صبحگاه ۲۵ اکتبر، محمود و شاه، سوار شدند و به سوی شهر راندند... چنین بود وضعی که محمود بدان سان به اصفهان درون شد... در این جنگ، محمود پنجاه هزار تن از ایرانیان بکشت و صد هزار تن نیز در شهر از قحط و غلامبردند و... و از افغان‌ها بیش از ۲۰۰۰ تن هلاک نشدند».<sup>۱</sup>  
قصه‌ی سقوط دردانگیز اصفهان در حملات چنگیز و تیمور و محمود افغان و... تلخ است، چنان که فرو پاشیدن دژهای سمرقند و بخارا در یورش‌های مهاجمین تلخ بود.  
به امید روزگاری که هیچ سیاح و جهانگردی از حمله و جنگ و کشت و کشتار ننویسد و دنیا به باغ سبز مهربانی تبدیل شود.

---

۱. سقوط اصفهان، پطرس دی سرکیس گیلانتز، ترجمه استاد محمد مهریار صص ۷۵ - ۷۲.  
استاد دکتر محمد مهریار در باب علل فتنه افغان می‌گوید: «وضع حکومت استبدادی که موجب کشتن و نابود ساختن هر اندیشه و قدرتی در مملکت جز اراده شاه شده بود علت‌العلل و سبب الاسباب بروز این فتنه کبری بود.»



## نادرشاه و ماوراءالنهر

سرزمین ماوراءالنهر و از جمله سمرقند و بخارا و خیوه با همه زیبایی منظر و غنای آثار معماری و جذبه گردش گری، یادآور خشونت‌های تاریخی بسیار است. مگر می‌شود در سمرقند گردش نمود و همواره چهره پرصلابت و گزنده تیمور را مقابل چشم نداشت؟ مگر می‌شود کاخ‌های کهن این اقالیم را مشاهده کرد و چنگیز و خانان و امیران آن را به‌خاطر نیاورد.

نادرشاه افشار نیز دوری در این دیار خرم زده است لذا روایاتی از جنگ‌های او را به نقل از کتاب دره نادره تقدیم<sup>۱</sup> می‌کنیم:

«... در خلال این امر «ابوالخیرخان» والی قزاق به امداد ایلبارس وارد خیوه شد. از آن جا که تسخیر خیوه مقصود ضمیر منیر می‌بود، لوای همایون به آن سمت اهتزاز یافته، چون این خبر لطمه زن گوش والی قزاق گشت، از عزم خود تخوق (دور شدن) ورزیده خیوکیان (اهالی خیوه) را صلاهی هذا فراق (این است جدایی) گفت و...»

اهالی خیوه بنابراین که اطراف قلعه را آب انداخته، دست تصرف جنود را از دامن آن کوتاه می‌دانستند، به قلعه‌داری پرداختند. کارگزاران به انشعاب

---

۱. دره نادره، تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی، به اهتمام دکتر سید جعفر شهیدی، انتشارات علمی و فرهنگی.

جداول، آب را از کنار قلعه منجذب و منحدر و از چهار طرف قلعه را هدف توپ‌های قلعه گشا ساخته آثار «وبرزت الجحیم للفاوین»<sup>۱</sup> پدیدار کردند. قلعه‌گیان چون به جای آب، دریای آتش را محیط خویش و قلعه را طعمه‌ی کام نهنگ بلا و تشویش دیدند، به قناحه (نوعی کلید کج و دراز) ندامت باب استیلاذ گشودند.

... و ممالک خوارزم یک قلم به اقالیم قلمرو شاهنشاهی انضمام یافت.<sup>۲</sup>  
 ارک باشکوه و مستحکم بخارا چنان تسخیرناپذیر می‌نماید که فی الحال آدمی را به بزرگی و جنگاوری و تدبیر نظامی کشورگشایانی چون نادر می‌اندازد که چگونه بخارا را تسخیر نمود:

«... توپخانه و ذخایر را که غذای دشمن و دوست بود به حمل جمازات بحری و سُفُن (سفینه‌ها) برّی از روی آب جیحون و بسیط هامون روان ساختند و در بیست و هفتم جمادی الاولی، همای لوای عقاب پیکر ظل وصول به منزل «کرکی» که معبر بخارا است، افکنده ازبکیه چون خود را در پیش ضرغام (شیربیشه) عزم و طغرل (مرغ شکاری) رزم شیرشکاران، گرگی دست و پا بسته و کرکی (پرنده‌ای) مرجول (پابسته) پرشکسته دیدند، با حکام «حصار» و «قرشی» و «کسبی» و اکثر عظمای بخارا وارد خدمت خدیو جهان آرا و از آن جا خارج «چارجو» (شهری لب جیحون) مقرر دوی کیهان پو گشته، جسر متینی بر آب «آمویه» بستند و... و تاج و نگین سلطنت ماوراءالنهر آمویه را کماکان به «ابوالفیض خان» مفوّض و مرجوع نموده تارک نامش را به افسر خطاب شاهی سربلندی دادند.»<sup>۳</sup>

بدین سان نحوه فتح و گشودن بلاد ماوراءالنهر از جمله سمرقند و بخارا

۱. ظاهر شدن دوزخ برای گمراهان.  
 ۲. دُرّة نادره، میرزا مهدی خان استرآبادی، به اهتمام دکتر سید جعفر شهیدی، صص ۵۲۵ و ۵۲۶.  
 ۳. دره نادره، میرزا مهدی خان استرآبادی، صص ۵۱۱ و ۵۱۲.

به دست نادرشاه افشار از دره نادره نقل گردید.  
وقتی دُرّه را برای تحلیل این مقاله بررسی می‌کردم، بارها با خود گفتم  
چنین شمشیری چنین قلمی نیز می‌طلبد و یا لازمه چنین قلمی این چنین  
شمشیر پُرانی است.

به هر تقدیر این کشورگشایی نادر، بسیاری از اقالیم آن روزگار را به  
تیغ‌های شمشیر خویش گشود و از جمله نام خود را در صفحاتی از کتاب  
تاریخ بلاد ماوراءالنهر ثبت و ضبط نمود که نادر شاه افشار نادره مرد دُرّه  
نادره است!!



## مؤخره

آنچه خواندید، سهمی از مشاهدات و مطالعات و ذهنیات من از سفر سغد و خوارزم بود. در این سفر، گاه بر شهر اندیشه و خیال به بزم امیران سامانی نشستیم و زمانی در برابر سرسرای عظیم کاخ‌های تیموریان انگشت تحیر به دندان گزیدیم. کاشی به کاشی و رواق به رواق و صفه به صفه مساجد و مدارس و اماکن بازمانده از دوران‌های گذشته را دیدیم و نکته‌های تاریخی و ظرایف فرهنگی و ویژگی‌های اجتماعی و خصلت‌های قومی و... آن دیار را برشمردیم.

از شعر و جنگ رودکی تا بداهه‌گویی امیر معزی و هنرآفرینی خداوندان هنرهای گونه‌گون و فتوحات و کشورگشایی تیمور و ظهور عالمان و افول سلسله‌ها و معرفی شاعران و تشریح دیده‌ها و شنیده‌ها و تبیین احوال و اقوال مختلف حکایت‌ها و روایت‌ها کردیم تا به زعم خویش سفرنامه‌ی سمرقند و بخارا را به جامعیت نسبی نزدیک سازیم و هم در حال نکته خوش بوی جوی مولیان را نثار گران‌قدران خواننده‌ی این سطور نماییم. باین همه اذعان می‌کنیم هنوز شمه‌ای از آنچه سزاوار گفتن بود، نگفته‌ایم و تصویری در خور آن همه منظر نیکو که دیدیم و مطلب بدیع که خواندیم و

حدیث شیرین که شنیدیم، عرضه نداشتیم. اما، استاد دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی در شعر خوش «هزار دوم آهوی کوهی» تصویر نیکویی از همه آنها به دست می‌دهد، آن را به عنوان مؤخره‌ای به جای مقدمه و روایتی برای حسن ختام تقدیم می‌داریم:

تا کجا می‌برد این نقش به دیوار مرا؟<sup>۱</sup>  
تا بدانجا که فرو می‌ماند  
چشم از دیدن و لب نیز ز گفتار مرا.

لاجورد افق صبح نشابور و هری است  
که در این کاشی کوچک متراکم شده است  
می‌برد جانب فرغانه و فرخار مرا.

گرد خاکستر حلاج و دعای مانی  
شعله آتش کرکوی و سرود زرتشت  
پوریای ولی، آن شاعر رزم و خوارزم  
می‌نمایند در این آینه رخسار مرا.

این چه حُزنی است که در همهمه‌ی کاشی‌هاست؟  
جامه‌ی سوگ سیاوش به تن پوشیده است  
این طنینی که سرایند خموشیها، از عمق فراموشیها  
و به گوش آید، از این گونه به تکرار مرا.

تا کجا می‌برد این نقش به دیوار مرا؟

۱. هزاره دوم آهوی کوهی، مجموعه شعر استاد دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی.

تا درودی به «سمرقند چو قند»  
و به رودِ سخن رودکی آن دم که سرود:  
«کس فرستاد به سرّ اندر عیار مرا.»

شاخِ نیلوفرِ مرو است گه زادن مهر  
کز دل شطِ روان شنها  
می‌کند جلوه، ازین گونه، به دیدار مرا.

سبزیِ سرو قد افراشته‌ی کاشمر است  
کز نهان سوی قرون  
می‌شود در نظر این لحظه پدیدار مرا

چشمِ آن «آهوی سرگشته کوهی» ست هنوز  
که نگه می‌کند از آن سوی اعصار مرا  
بوته‌ی گندمِ روئیده بر آن بامِ سفال  
بادآورده‌ی آن خرمن آتش زده است  
که به یاد آورد از فتنه‌ی تاتار مرا.

نقشِ اسلیمی آن طاق نماهای بلند  
واجِرِ صیقلیِ سر درِ ایوانِ بزرگ  
می‌شود بر سر، چون صاعقه آوار مرا  
و آن کتیبه که بر آن نام کس از سلسله‌ای  
نیست پیدا و خبر می‌دهد از سلسله‌ی کار مرا.

کیمیاکاری و دستان کدآمین دستان  
گسترانیده شکوهی به موازات ابد  
روی آن پنجره با زینت عریانی هاش  
که گذر می دهد از روزنِ اسرار مرا.

عجبا کز گذر کاشی این مَزِگَتِ پیر  
هوسِ «کوی مغان است دگر بار مرا»  
گرچه بس ناژوئی واژونه در آن حاشیه اش  
می نماید به نظر

پیکر مزدک و آن باغ نگون سار مرا  
در فضایی که مکان گم شده از وسعتِ آن  
می روم سوی قرونی که زمان برده ز یاد  
گویی از شهر جبریل در آویخته ام  
یا که سیمرغ گرفته ست به منقار مرا.

تا کجا می برد این نقش به دیوار مرا؟  
تا بدانجا که فرو می ماند  
چشم از دیدن و لب نیز ز گفتار مرا.

## فهرست منابع و مآخذ

۱. قرآن مجید
۲. اصول کافی، ثقة الاسلام کلینی
۳. تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح الله صفا
۴. گنج سخن، دکتر ذبیح الله صفا
۵. شاهنامه فردوسی
۶. مثنوی معنوی
۷. دیوان شمس
۸. تاریخ سامانیان
۹. الاخبار الطوال، ابی حنیفه احمد بن داوود الدینوری به اهتمام عبدالنعیم عامر
۱۰. دیوان عمیق بخارایی
۱۱. دیوان سوزنی سمرقندی
۱۲. دیوان دقیقی
۱۳. دیوان رودکی
۱۴. دیوان خیالی بخارایی
۱۵. یادداشت‌های صدرالدین عینی، به کوشش سعیدی سیرجانی

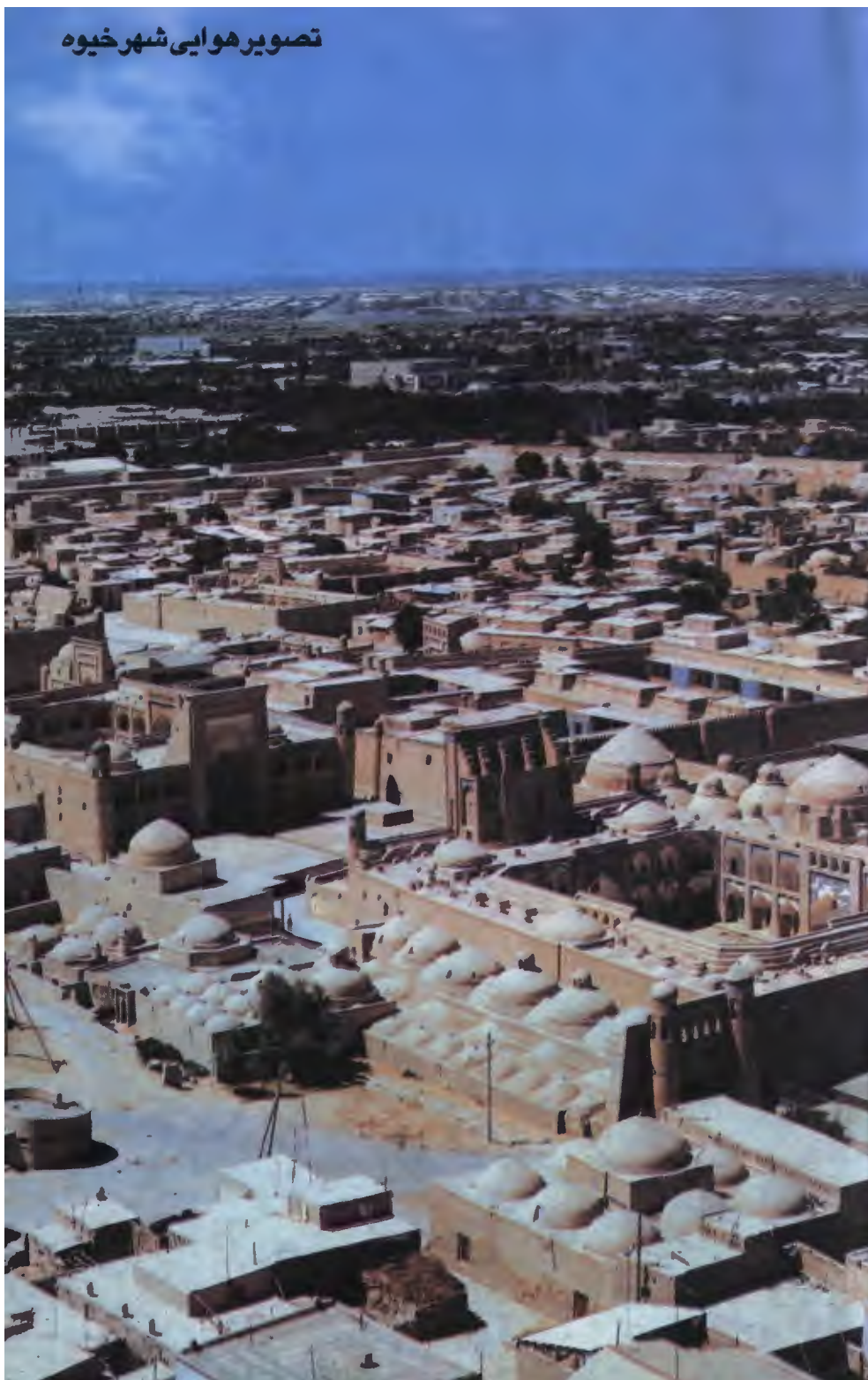
۱۶. الکامل، ابن اثیر
۱۷. چهارمقاله نظامی عروضی، تصحیح علامه محمد بن عبدالوهاب قزوینی
۱۸. تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده
۱۹. سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه دکتر محمد علی موحد
۲۰. تاریخ ایران، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه حسن انوشه
۲۱. تاریخ یمنی، ابواشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی به کوشش دکتر جعفر شعار، انتشارات بنگاه نشر و ترجمه کتاب
۲۲. تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی
۲۳. سفرنامه ناصر خسرو قبادیانی
۲۴. تاریخ بخارای نرشخی
۲۵. خمسه نظامی
۲۶. ریحانة الادب
۲۷. معجم المطبوعات
۲۸. دیوان امیر معزی
۲۹. دیوان شیخ بهایی
۳۰. دیوان حنظله بادغیسی
۳۱. صحیح امام البخاری
۳۲. اشعار ابن سینا
۳۳. خیوه، معرفی آثار معماری خیوه
۳۴. بخارا، معرفی آثار معماری بخارا (شکوه معماری عهد تیمور)
۳۵. سمرقند، معرفی آثار معماری سمرقند
۳۶. شبهای پیشاور، سلطان الواعظین شیرازی، دارالکتب اسلامی
۳۷. لغت نامه دهخدا
۳۸. فرهنگ معین

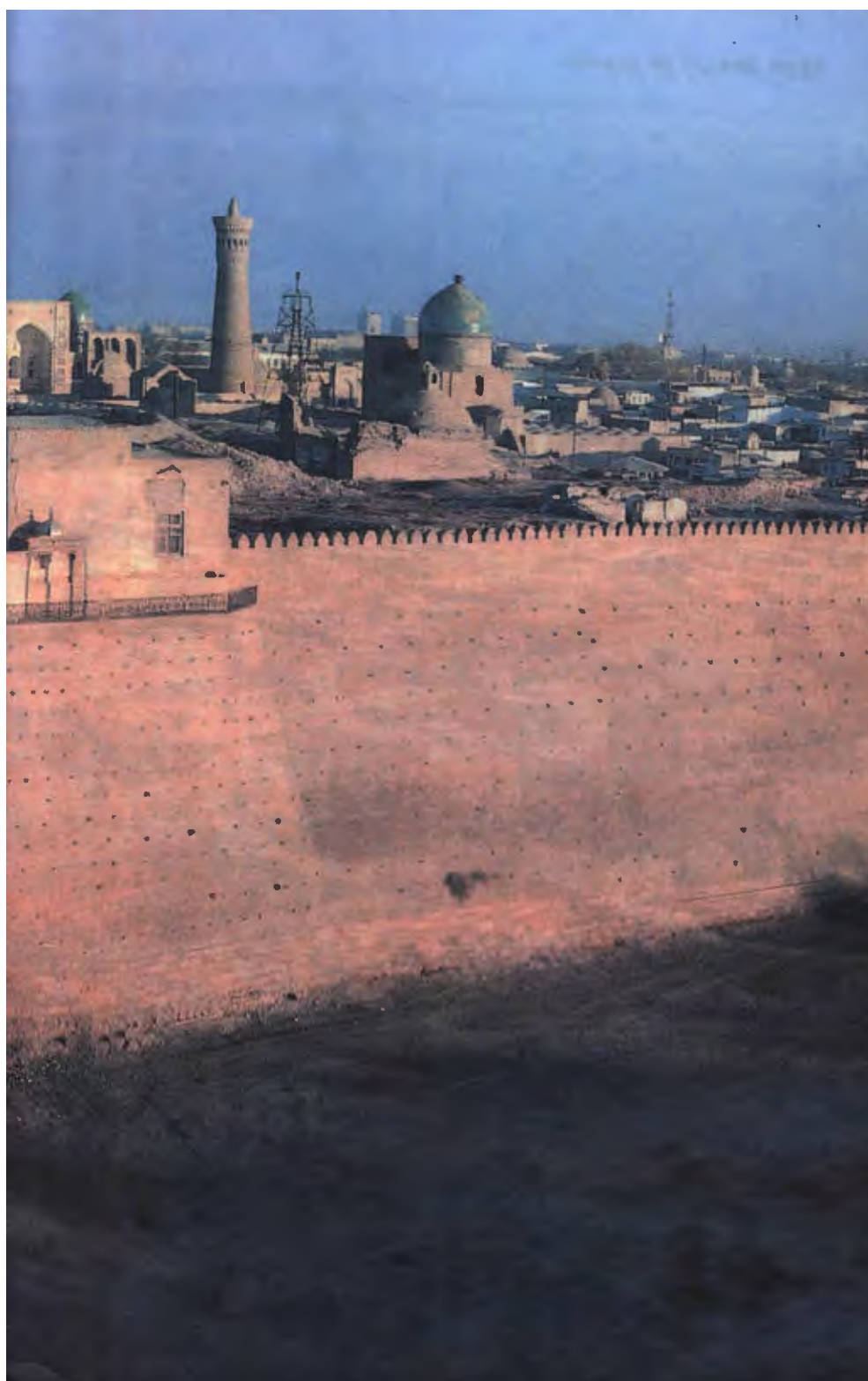


۳۹. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی
۴۰. تاریخ قرآن، دکتر محمود رامیار
۴۱. تاریخ بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین کاتب بیهقی، تصحیح سعیدنفیسی
۴۲. تاریخ تمدن، هنری لوکاس، ترجمه عبدالحسین آذرنگ
۴۳. دیوان حافظ شیرازی
۴۴. دایرةالمعارف فارسی، غلامحسین مصاحب
۴۵. لباب الالباب، محمدعوفی
۴۶. تاریخ تمدن ویل دورانت، مشرق زمین گاهواره تمدن
۴۷. کلیات حدیث قدسی، شیخ محمدحسین حرعاملی، ترجمه زین العابدین کاظمی خلخالی
۴۸. کتاب سبز ازبکستان، وزارت امور خارجه
۴۹. دره نادره، میرزا مهدی خان استر آبادی، انتشارات علمی و فرهنگی
۵۰. هجوم اردوی مغول به ایران، عبدالعلی دستغیب، انتشارات نشر علم
۵۱. نان جو، دوغ گو، دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی، انتشارات دنیای کتاب
۵۲. سقوط اصفهان، سرکیس گیلانتز، ترجمه استاد محمد مهریار
۵۳. تذکرة الشعراء، امیر دولتشاه سمرقندی
۵۴. ارشاد القلوب الی الصواب، حسن بن محمدبن الحسن دیلمی
۵۵. سفرنامه، ابن حوقل
۵۶. سیاستنامه، خواجه نظام الملک طوسی، به کوشش دکتر جعفر شعار
۵۷. گلگشت، در شعر و اندیشه حافظ، دکتر محمد امین ریاحی
۵۸. هزاره دوم آهوی کوهی، مجموعه شعر استاد دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن.

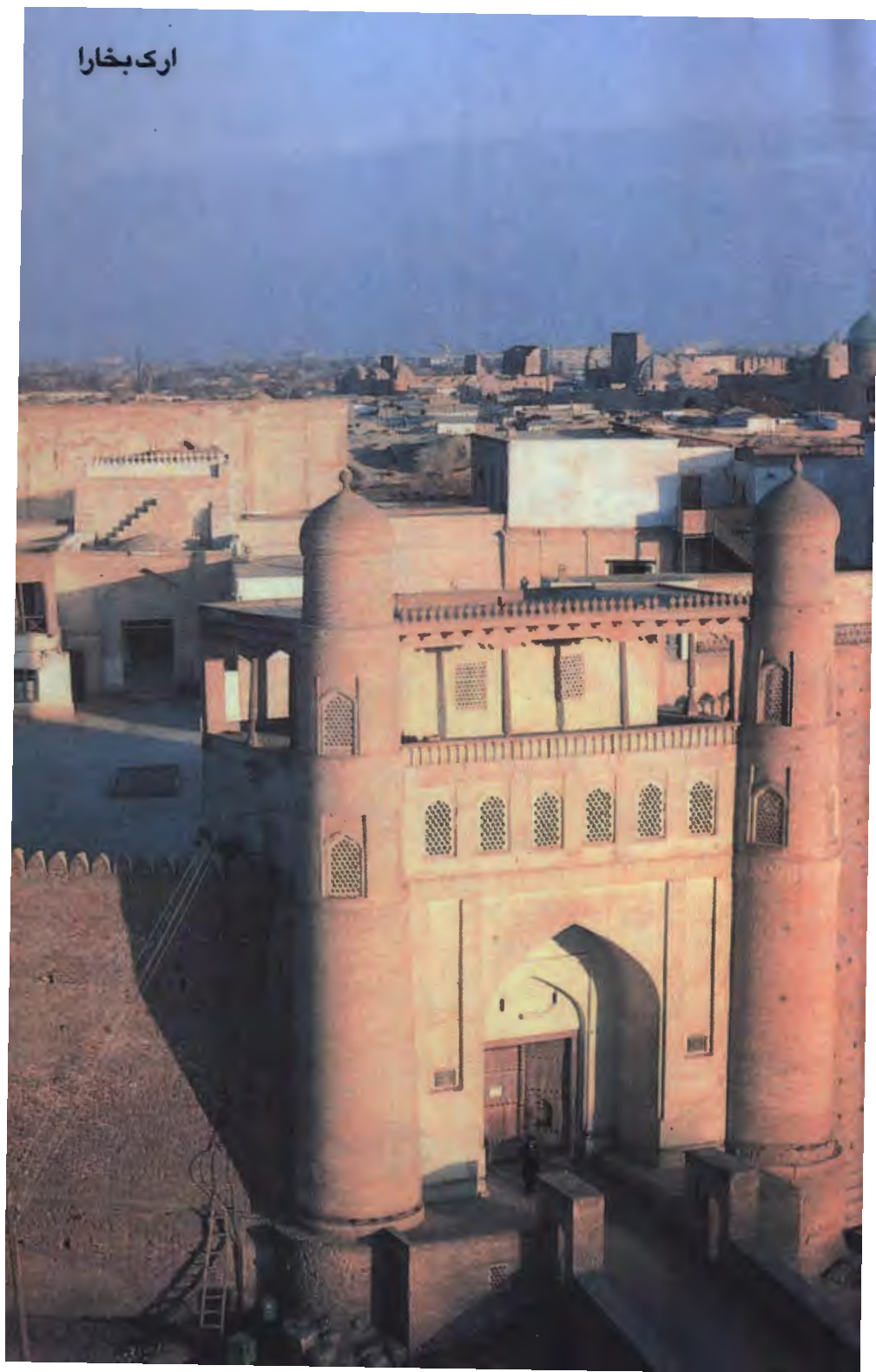


## تصویر هوایی شهر خیوه





ارک بخارا



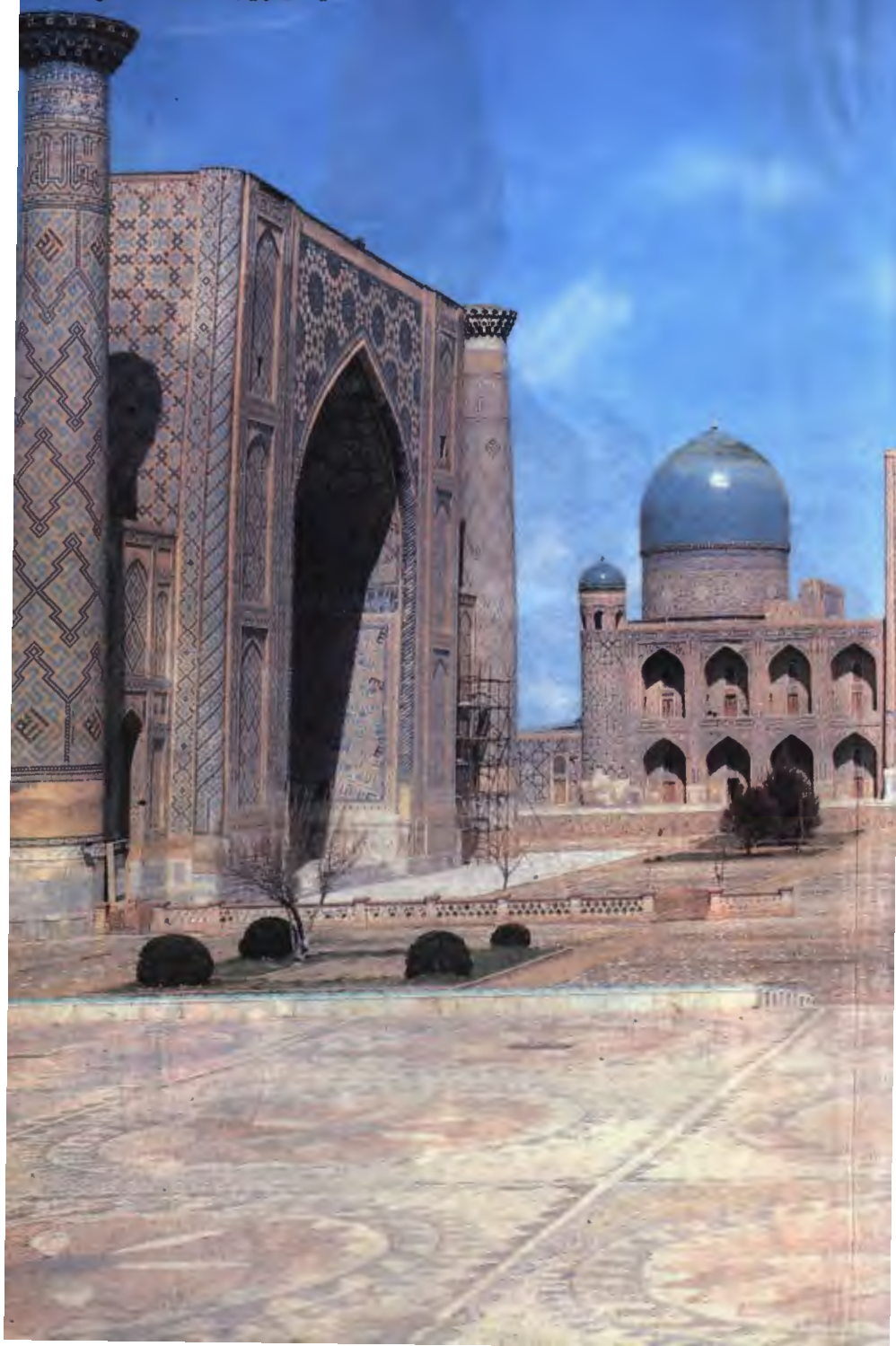


# نمایی از شهر سمرقند





میدان ریجستان - سمرقند



مرد ازبک

